

بسم الله الرحمن الرحيم

شمیم معرفت

فصلنامه علمی - پژوهشی

ویژه مریان عقیدتی سیاسی بسیج

شماره ۳۴ - ۱۳۹۲

صاحب امتیاز: نمایندگی ولی فقیه در سازمان بسیج مستضعفین

مدیر مسئول: علی اصغر جلالی اصل

سر دبیر: سید علی شوکتیان

دبیر تحریریه: عباس داودی

اعضای تحریریه: حجت الاسلام سعید حصاری - دکتر مهران طهماسبی -

دکتر بیژن ذبیحی - سلمان شایانفر

صفحه بندی و طرح جلد: کانون تبلیغاتی تندیس هنر

نشانی: تهران، بزرگراه بسیج، سازمان بسیج مستضعفین، معاونت تربیت

و آموزش عقیدتی سیاسی، مدیریت اساتید، مریان و مدیران

صندوق پستی: ۱۷۸۴۵/۱۶۹ (بر روی پاکت حتماً بنویسید نشریه شمیم معرفت)

تلفن: ۳۵۹ ۴۸۶۶۵ - ۳۳۲۳۹۶۵۶

پست الکترونیک دبیر تحریریه: AbbasDavudi@Yahoo.com

نشریه در تلخیص، برداشت و تصحیح مقالات رسیده آزاد است

در این شماره می‌خوانید

درتحول روزگار/ سید علی شوکتیان / ۳

ولایت یعنی به هم پیوستگی / ولایت ولی الهی / طاهره طوسی / ۶

عوامل تداوم انقلاب اسلامی/ عبدالله صدیق / ۲۴

چند نکته پیرامون جهاد اقتصادی / عفت طوفی / ۳۱

اختلافات / ابوالفضل صداقت / ۴۵

ازدواج طلایی / رضا مسجدی / ۵۳

پیمان یاران مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف / زینب داودی / ۷۴

نخستین قدم‌ها برای پاکی - قسمت هشتم - اشک / سعید حصاری / ۷۵

ریش / سعید کنجانی / ۹۱

زیور ابلیس / رضا اخوی / ۱۰۷

گاوهای سیاسی/ عاصی گرفتار / ۱۲۹

حق تنبیه زنان برای مردان / عباس خادم‌الموالی / ۱۳۰

چگونه امت‌ها تبدیل به ملت‌ها شدند؟ / علیرضا سلطان‌شاهی / ۱۳۷

عشق امام رحمت‌الله‌علیه چیز دیگری بود / محبوبه صادق‌زاده / ۱۴۶

چگونه شراب حلال شد / عبدالحسین مقبول / ۱۴۹

سرخی من ربطی به تو ندارد / عباس داودی / ۱۵۳

خوانندگان محترم / ۱۵۹

فرم نظر سنجی / ۱۶۰

شماره‌های ۲۲ تا ۳۴ نشریه شمیم معرفت را می‌توانید در

سایت بانک اطلاعات نشریات کشور به نشانی زیر بیابید

<http://www.magiran.com/magarchive.asp?mgID=۶۱۵۷>

در تحول روزگار

سید علی شگفتیان

امام علی علیه السلام که او را امیر بیان و مرد عدالت نام نهاده‌اند در حدیثی می‌فرمایند:

«فِي تَقْلُبِ الْأَحْوَالِ عِلْمُ جَوَاهِرِ الرِّجَالِ

در دگرگونی روزگار جوهر اصلی مردان نمایان می‌شود.»^۱

احادیث مستند منقول از ائمه طاهرين عليهم السلام همگی همچون ستاره راهنما و راه‌گشایند. لکن بعضی احادیث آنچنان به کار می‌آیند که شایسته است انسان آن را با تمام وجود خود مطالعه کند و با آب طلا بنویسد و در فواصل زمانی به آن مراجعه کند.

پس از گذشت سه و نیم دهه از عمر پر خیر و برکت انقلاب اسلامی ایران به رهبری حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه شاهد تحولات زیادی نه تنها در ایران بلکه در جهان بوده‌ایم، بزرگ‌ترین حادثه قرن اخیر وقوع انقلاب اسلامی ایران بوده است که حیرت همه‌ی تحلیل‌گران شرق و غرب را برانگیخت، چرا که زمان وقوع انقلاب در جامعه ایران با تحلیل‌های سیاسی و جامعه‌شناختی آنان مطابقت نداشت و بعد از انقلاب نیز جهان شاهد حوادث و تغییرات زیادی در زمینه‌های مختلف بوده است.

از بررسی تحولات اجتماعی، سیاسی، مذهبی و... سال که بگذریم، انسان‌ها نیز در گذر زمان دچار تغییرات و تحولات می‌گردند.

چنانچه امام علیه السلام در حدیث گران‌سنگ بالا، به این نکته اشاره دارند که در دگرگونی روزگار جوهر مردان آشکار می‌شود. ایران اسلامی نیز در سی و پنج سال گذشته حرکت پرشتابی را پشت سر گذاشته است و اشخاص و شخصیت‌های زیادی نیز تغییرات فراوانی یافتند.

از تحولی که با وقوع انقلاب اسلامی در ما به وجود آمد و تا رشدی که در جوانان ما با وقوع جنگ تحمیلی شاهدش بودیم - که به تعبیر حضرت امام رحمت‌الله‌علیه اینان ره صد ساله را یک شبه رفتند - و از رئیس جمهوری که به علت خیانت به اسلام و مردم مخفیانه از ایران گریخت تا شخصیت‌هایی که در سه و نیم دهه انقلاب به چهره‌هایی در مقابل انقلاب مبدل گشته‌اند و هزاران تغییر و تحول دیگر که ذکر آن مطوّل خواهد شد. در این بین انسان‌ها نیز دچار تغییرات و تحولات زیادی شده‌اند.

البته حوادث و وقایع اجتماعی، سیاسی و مذهبی ساخته اندیشه، تفکر و تدابیر افرادند و این انسان‌ها هستند که وقایع پیرامون خود را رقم می‌زنند. و این خواست خالق جهان است که انسان با قدرت فکر و اندیشه جهان پیرامون خود را بسازد تا در زمین خدا آبادانی ایجاد کند. تغییر و تحول انسان‌ها نیز امری طبیعی است چرا که انسان همواره باید تحول خواه بوده و دنبال رشد و تعالی باشد.

لکن فرمایش گهربار امام علیه‌السلام، شاهد تغییر و تحولات از نوع دیگری است. این‌که انسان در گذر زمان چهره‌ی واقعی خود را نمایان می‌سازد و نیت‌های درونی خود را آشکار می‌کند.

یعنی آن‌چه هست یا آن‌چه بود را به نمایش خواهد گذاشت. به تعبیر دیگر با گذشت زمان و تفکر در حوادث و وقایع روزگار، انسان در تفکر و اندیشه خود نیز تغییراتی به‌وجود می‌آورد که با عملکردش آن‌را بروز و ظهور می‌دهد.

البته اسلام عزیز با تعالیمش انسانی را تربیت می‌کند که با اعتقاد به اصول لایتغیرش هیچ‌گاه در اصول و مبانی دینی‌اش تغییری حاصل نمی‌شود و اصول اساسی دین نیز تغییر نمی‌پذیرند. و تغییر مورد نظر امری است که انسان‌ها با مشاهده‌ی حوادث روزگار در اصول اساسی و دینی خود به‌وجود می‌آورند. فی‌المثل در عمل به امور دینی و ارزشی به یک‌باره شاهدیم که افراد، معتقد به نسبیت آموزه‌های دینی شده و همه چیز را به زیر سؤال می‌برند، یا برای کنار زدن رقیب سیاسی و مدیریتی خود به هر وسیله‌ای از جمله عدول از ارزش‌های دینی و اعتقادی تمسک می‌جویند.

این‌گونه امور چیزهایی است که انسان را به تأمل وامی‌دارد که چه شده است که در طول چند دهه از عمر اعتقادی و انقلابی افراد، این‌گونه تغییرات در آنان به‌وجود آمده است. سؤالی که بعضاً در جواب برای نسل جوان امروز، از جوابش درمی‌مانیم که از سابقه افراد

بگوییم تا نظرات فعلی آنان! و چرخش‌هایشان را با کدام استدلال توجیه کنیم؟ اگر انسان به اصول ثابت دینی و اعتقادی پایبند باشد و عیار را از دست ندهد هرگز دچار چنین تغییراتی نخواهد شد.

چنانچه گفته شد حوادث و وقایع سه دهه گذشته در جهان بسیار پرشتاب بوده است. پس ما نیز با شتابی مضاعف باید به شناخت تحولات سیاسی، اجتماعی و مذهبی جامعه پیرامون و جهان کنونی بپردازیم تا از شتاب کنونی عقب نمانیم. مطالعه دقیق تاریخ ایران از مشروطه تاکنون یا حداقل پیروزی انقلاب و تحلیل شخصیت‌های اثرگذار آن و موقعیت کنونی نظام اسلامی در جهان از مفروضاتی است که برای روشن‌بینی و دارا بودن بصیرت به روز برای هر یک از ما ضروری است.

به عنوان برادری کوچک از همه خوانندگان نشریه درخواست می‌کنم تحلیل‌های سیاسی حضرت امام رحمت‌الله‌علیه پیرامون حوادث ایران از سال ۴۲ را مطالعه کنید و از تحلیل‌های رهبر روشنفکر و فرزانه انقلاب اسلامی حضرت امام خامنه‌ای مدظله‌العالی نیز پیرامون حوادث انقلاب اسلامی از مشروطه تاکنون غفلت نکنید. چرا که آن چنان گویا و باصراحت به تحلیل وقایع پرداخته‌اند که نیاز انسان را به هر تحلیل دیگری را رفع می‌کند. اعتقادمان بر این است که بسیجی تنها پرچمدار اعتقادات و اصول فقه اسلام عزیز است که تحول و تغییرات روزگار موجب رشد و تعالی شخصیت دینی، سیاسی و معنوی‌اش خواهد شد، نه این که خدای ناکرده چرخشی از اصول داشته باشد. ان شاء الله این گونه باد.

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ
(راسخان در علم، می‌گویند: «پروردگارا! دل‌هایمان را، بعد از آن که ما را هدایت کردی، (از راه حق) منحرف مگردان! و از سوی خود، رحمتی بر ما ببخش، زیرا تو بخشنده‌ای!

تهیه و تدوین: طاهره طوسی

ولایت یعنی به هم پیوستگی

اشاره

این نوشتار بخشی از؛ مطالبی است که در موضوع ولایت حضرت امام خامنه‌ای مدظله‌العالی در رمضان سال ۱۳۵۳ در مشهد مقدس، مسجد امام حسن مجتبی علیه‌السلام بیان فرموده‌اند.

فهم ریشه‌ای ولایت

بحث ما درباره‌ی مسئله‌ای است به نام ولایت. مسئله ولایت به آن صورتی که از قرآن استنباط می‌کنیم، غالباً کمتر مطرح می‌شود. البته گوش شیعه با کلمه ولایت کاملاً آشناست؛ به‌طوری که در دعا‌های ما، در خواسته‌های ما از خدا، در روایات ما، در افکار رایج و عمومی ما، مسئله ولایت با قداست و احترام تمام توأم است. ما همیشه به عنوان شیعه خود را دارای ولایت می‌دانیم و دعا می‌کنیم که خدا ما را با ولایت بدارد و با ولایت بمیراند.

من می‌خواهم درباره‌ی مفهوم ریشه‌ای ولایت حرف بزنم؛ البته به ولایت علی بن ابیطالب علیه‌السلام هم خواهیم رسید، اما فعلاً سخن ما در مراحل قبل از آن است. می‌خواهیم معنی ولایت را از آیات کریمه‌ی قرآن استنباط و استخراج کنیم تا ببینید که اصل ولایت چه اصل مترقی و جالبی است؛ و چگونه یک ملت، یک جمعیت، پیروان یک فکر و عقیده اگر دارای

ولایت نباشند، سرگردان هستند. در سایه‌ی این بحث این را درک و احساس خواهید کرد و به‌خوبی خواهید فهمید که چرا کسی که ولایت ندارد، نمازش نماز، و روزه‌اش روزه، و عباداتش عبادات نیست. به‌خوبی می‌شود با این بحث فهمید که چرا جامعه‌ای و امتی که ولایت ندارد، اگر همه عمر را به نماز و روزه و تصدق تمام اموال بگذرانند، باز لایق لطف خدا نیست. خلاصه در سایه‌ی این بحث معنای احادیث ولایت را می‌شود فهمید. از جمله این حدیث معروفی که بنده بعضی از جملات و کلماتش را تکرار می‌کنم:

«لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ ذَهَرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَلَايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ فَيُؤَالِيَهُ وَ يَكُونُ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِذَلِكَ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ جَلٌّ وَ عَزٌّ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ»^۱

اگر مردی شب‌ها تا به صبح بیدار بماند و تمام عمر را روزه بگیرد، نه فقط ماه رمضان را، و تمام اموالش را در راه خدا صدقه دهد و در تمام دوران عمرش به حج رود، در حالی که ولایت ولی خدا را نشاخته باشد تا از او پیروی کند و تمام اعمالش با راهنمایی او باشد، این چنین کسی هرآن‌چه که انجام داده، بیهوده و بی‌ثمر و خنثی است.

این بحث را اگر خوب دقت کنید و به استنتاجی که از آیات قرآن می‌شود، خوب توجه کنید خواهید فهمید که ولایت در دنباله نبوت است؛ یک چیز جدای از نبوت نیست و ولایت در حقیقت تتمه و ذیل و خاتمه نبوت است. حالا خواهیم دید که اگر ولایت نباشد، نبوت هم ناقص می‌ماند. لذا ناچار هستیم که مختصری در زمینه‌ی نبوت بحث کنیم و کلیاتش را بگوییم تا به تدریج از حاشیه بحث در متن مسئله ولایت وارد شویم. البته این را هم بگوییم که طرح این مسئله بسیار دشوار است و بیان آن بسی دشوارتر. برای آن‌که آن‌قدر مسائل ضعیف و سست و غیرمنطقی در زمینه ولایت در ذهن‌های افراد عامی رسوخ پیدا کرده است که وقتی آن حرف درست را که با متن قرآن و حدیث منطبق است، می‌خواهی بگویی یکی از دو اشکال پیش می‌آید که یا با همان حرف‌هایی که در ذهن‌هاست، اشتباه می‌شود، یا با آن‌چه به‌عنوان ولایت گفته می‌شود، احساس بیگانگی می‌شود. لذا این بحث خیلی دشوار و مشکل است. اما من از فضل پروردگار متعال استمداد می‌کنم و سعی می‌کنم تا بتوانم این بحث را ظرف چند روز ان‌شاءالله تمام کنم.

هدف پیامبر؛ انسان‌سازی است

پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای چه می‌آید؟ پیغمبر برای به تکامل رساندن انسان می‌آید، برای تخلق دادن انسان‌ها به اخلاق الله می‌آید؛ برای کامل کردن و به اتمام رساندن مکارم اخلاق می‌آید و طبق آن چه که مضمون احادیث است:

«إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^۱

پیغمبر برای ساختن انسان‌ها می‌آید؛ برای به قوام رساندن این مایه‌ای که نامش انسان است، می‌آید.

اکنون باید دید که پیغمبر از چه راهی و از چه وسیله‌ای برای ساختن انسان استفاده می‌کند و چگونه انسان‌ها را می‌سازد. آیا مدرسه درست می‌کند؟ مکتب فلسفی درست می‌کند؟ صومعه و جایگاه عبادت درست می‌کند؟

نظام اسلامی؛ کارخانه‌ی انسان‌سازی

پیغمبر برای ساختن انسان، کارخانه‌ی انسان‌سازی درست می‌کند. پیغمبر ترجیح می‌دهد که ده سال، بیست سال، دیرتر موفق بشود اما آن چه می‌سازد یک انسان و دو انسان و بیست انسان نباشد؛ بلکه می‌خواهد کارخانه انسان‌سازی درست کند که به‌طور خودکار انسان کامل پیغمبر پسند تحویل بدهد. پس پیغمبر برای ساختن انسان‌ها و به قوام آوردن مایه انسان، از کارخانه انسان‌سازی استفاده می‌کند، که جامعه و نظام اسلامی است. آن پیچ و نقطه‌ی اساسی توجه و تکیه‌ی حرف این جاست. همه می‌گویند پیغمبر می‌خواهد انسان بسازد، همه پیغمبران برای تعلیم و تربیت می‌آیند و همه این را می‌فهمند. آن چه را که با دقت باید فهمید، این است که پیغمبر یکی یکی دست انسان‌ها را نمی‌گیرد که به کنج خلوتی ببرد و در گوششان زمزمه‌ی مهر خدا را بنوازد، پیغمبرها مکتب علمی و فلسفی تشکیل نمی‌دهند تا یک مشت شاگرد درست کنند، این شاگردان را بفرستند تا مردم را در اقطار عالم هدایت کنند؛ پیغمبر کارش از این مسایل محکم‌تر، استوارتر، و ریشه‌دارتر است. یک کارخانه‌ای می‌سازد که از آن جز انسان بیرون نمی‌آید، و آن کارخانه‌ی جامعه اسلامی است.

جامعه اسلامی چیست ؟

جامعه اسلامی چیست و دارای چه ماهیتی است؟ البته این بحث‌های دیگری است که در روال بحث ما نیست. اما برای این که این گوشه مطلب هم مختصری روشن شده باشد، لازم است توضیح مختصری بدهیم. جامعه اسلامی یعنی آن جامعه و تمدنی که در رأس آن خدا حکومت می‌کند، قوانین آن جامعه، قوانین خدایی است؛ حدود الهی در آن جامعه جاری می‌شود، عزل و نصب را خدا می‌کند. اگر جامعه را به شکل مخروط فرض و ترسیم کنیم، همچنان که رسم و معمول جامعه‌شناسان است، در رأس مخروط خداست و پایین‌تر از خدا همه‌ی انسان‌ها هستند. تشکیلات را دین خدا به وجود می‌آورد، قانون صلح و جنگ را مقررات الهی ایجاد می‌کند؛ روابط اجتماعی، اقتصادی، حکومت، حقوق، همه را دین خدا تعیین می‌کند و دین خدا را اجرا می‌کند و دین خدا دنبال این قانون می‌ایستد؛ این جامعه اسلامی است، همچنان که پیغمبر به مدینه آمد و در مدینه جامعه‌ای تشکیل داد که در رأس آن جامعه خدا حکومت می‌کرد و عملاً سر رشته حکومت به دست نائب خدا، رسول‌الله، بود که مقررات را وضع می‌کرد و هدایت و رهبری و اداره جامعه را به عهده داشت. در چنین جامعه‌ای که همه چیز از خداست، نماز جماعت و خطبه‌ی بعد از نماز با سرود میدان جنگ یکی است. در همان مسجدی که پیغمبر خدا در آن جا می‌ایستاد و نماز جماعت اقامه می‌کرد و برای مردم منبر می‌رفت و صحبت می‌کرد و دست می‌داد و تزکیه و تعلیم می‌کرد، عَلم جهاد را می‌آوردند و پیغمبر می‌بست آن را به دست اسامه بن زید یا به دست یک فرمانده مؤمن دیگر می‌سپرد و آن گاه دستورات لازم را برای پیروزی بر دشمن صادر می‌کرد. در همین مسجد بود که پیغمبر خدا حکم حد را جاری می‌کرد، در همین مسجد بود که دادگستری پیغمبر تشکیل می‌شد؛ در همین مسجد اداره کار و اقتصاد پیغمبر تشکیل می‌شد. هم درس بود، هم نماز و نیایش، هم سرود میدان جنگ بود و هم مال و اقتصاد بود. خلاصه امور دنیا و آخرت یکپارچه زیر رهبری پیغمبر خدا در خانه خدا انجام می‌شد؛ این جامعه اسلامی است. پیغمبران می‌آیند که چنین جامعه‌ای را درست کنند. در این جامعه

هر که بیاید، انسان می شود. اگر انسان کامل هم نشود، مجبور می شود به رفتار انسان ها حرکت کند. هر که بخواهد در جامعه پیغمبر خوب باشد و می تواند خوب باشد و در حالی که در جامعه های غیر الهی این چنین نیست.

در جامعه های غیر اسلامی و غیر الهی آدم ها می خواهند خوب باشند، ولی نمی توانند، می خواهند متدین باشند، ولی نمی توانند، می خواهند ربا ندهند و ربا نخورند، می بیند نمی شود، زن دلش می خواهد از عفت اسلامی خارج نشود، محیط او را در فشار می گذارد، همه عوامل و انگیزه ها انسان را از یاد خدا دور می کند، عکس ها و نمایش ها و رفت و آمدها و معاملات و گفتگوها همه، انسان را از خدا دور می کند و ذکر خدا را با دل انسان بیگانه می کند. ولی در جامعه اسلامی عکس این قضیه است.

در جامعه اسلامی بازار، مسجد، دارالحکومه، رفیق، خویشاوند، پدر خانواده، جوان خانواده، همه انسان را به یاد خدا می اندازد، به طرف خدا می کشاند، با خدا آشتی می دهد، با خدا رابطه ایجاد می کند، بنده خدا می سازد و از بندگی غیر خدا دور می کند.

اگر جامعه اسلامی زمان پیغمبر پنجاه سال ادامه پیدا می کرد و همان رهبری سر کار می ماند، یا بعد از پیغمبر، علی بن ابیطالب علیه السلام همان رهبری که پیغمبر معین کرده بود، جای پیغمبر می نشست، مطمئن باشید که بعد از پنجاه سال همه ی آن منافقین به مؤمنین واقعی تبدیل می شدند.

اگر می گذاشتند که حکومت نبوی و علوی دنبال یکدیگر ادامه پیدا بکنند آن جامعه انسان ساز به طور قهری همه آدم های غش دار را هم بی غش می کرد، همه ی دل های منافق را هم مؤمن می ساخت، همه ی کسانی که روحشان با ایمان آشنا نبود نیز با خدا و ایمان آشنا می شدند.

این طبع جامعه اسلامی است، پیغمبرها می آیند که چنین جامعه ای را درست کنند. وقتی این جامعه درست شد، مثل کارخانه انسان سازی گروه گروه مردم مسلمان می شوند، هم مسلمان ظاهری در ظاهر امور اسلامی و هم مسلمان و مؤمن قلبی و واقعی و باطنی. پس پیغمبر برای انجام چنین کاری می آید.

احتیاج به یک جمع به هم پیوسته

در آغاز که پیغمبر فکر اسلامی را می‌آورد و دعوت پیغمبر شروع می‌شود، آیا پیغمبر به تنهایی می‌تواند یک جامعه را اداره کند؟ آیا یک جامعه، تشکیلاتی نمی‌خواهد که عده‌ای این تشکیلات را اداره بکنند؟ سربازی که از این جامعه دفاع کند و دشمنان این جامعه را به جای خود بنشانند نمی‌خواهد؟ کسانی که پیغمبر را یاری کنند و دعوت نبی را نشر بدهند لازم نیستند؟ البته که لازم هستند و همه‌ی این کارها باید از طریق اسباب معمولی انجام بگیرد پیغمبرها هم در بیشترین فعالیت‌هایشان از اسباب معمولی استفاده کرده‌اند پیغمبر می‌آید برای این که بتواند جامعه مورد نظر را که همان کارخانه انسان‌سازی است تشکیل دهد و برای این کار احتیاج به یک جمع به هم پیوسته متحد دارد که از اعماق قلب، مؤمن و معتقد به این مکتب بوده و با گام‌های استوار پویا و جویای آن هدف باشند. یک چنین جمعی را پیغمبر در اول کار لازم دارد لذا نخستین کار پیغمبر فراهم آوردن و درست کردن این جمع به هم پیوسته است که به وسیله آیات قرآن و با مواظب حسنه باید به وجود آورد: «اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» (نحل/۱۲۵) و پیغمبر با مواظب حسنه، با آیات قرآن، با نفوذ کلام نبوی دل‌هایی را به سوی راه پروردگار جذب می‌کند و آن‌ها را در اول کار در اطراف خود جمع می‌نماید. این‌ها یک جمعیتی را تشکیل می‌دهند، پس پیغمبر اول کار وقتی که دعوت خود را مطرح می‌کند یک جمعیت به وجود می‌آورد، یک صف به وجود می‌آورد، یک جبهه در مقابل جبهه کفر ایجاد می‌کند، این جبهه از چه کسانی تشکیل شده است؟ از مسلمانان استوار مؤمن، معتقد، نافذالقلب، از آن کسانی که «لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» (مائده/۵۴) (هیچ ملامت ملامت کننده‌ای آن‌ها را از راه خدا بر نمی‌گرداند).

این‌ها مسلمان‌های نخستین هستند که یک جبهه‌ای را در میان یک جامعه‌ی جاهلی تشکیل داده‌اند یعنی همان مسلمانان صدر اسلام در میان جامعه جاهلی مکه هستند. حال اگر بخواهند این جریان باریک که به نام اسلام و مسلمین به وجود آمده در میان آن جامعه جاهلی پرتعارض و پرزحمت باقی بماند، اگر بخواهد همین جمعیت و همین صف و همین

جبهه نابود نشود و از بین نرود و هضم و حل نشود بایستی این عده مسلمان را مثل فولاد آبدیده به همدیگر بتابند، این مسلمان‌ها را باید آن‌چنان به هم متصل و مرتبط کنند که هیچ عاملی نتواند این‌ها را از یکدیگر جدا کند. به قول امروزی‌ها و فرهنگ‌های امروزی یک انضباط حزبی بسیار شدید و سختی را باید در میان این افراد مسلمان برقرار کنند. باید این‌ها را هر چه بیشتر به هم بچسبانند، هر چه بیشتر به هم بجوشانند و گره بدهند و هر چه بیشتر از جبهه‌های دیگر، از جریان‌های دیگر، از انگیزه‌های مخالف، دور نگهدارند چون این‌ها در اقلیتند.

جمعیتی که در اقلیت هستند ممکن است فکرشان تحت الشعاع فکر اکثریت قرار بگیرد، عملشان، حیثیتشان، شخصیتشان، ممکن است در لابه‌لای حیثیت‌ها و شخصیت‌ها و اعمال بقیه مردم که احياناً مخالف با آن‌ها هستند گم، نابود و هضم بشود، و از بین برود برای این‌که این‌ها هضم نشوند، برای این‌که نابود نشوند، برای این‌که این‌ها بتوانند به‌عنوان یک جمعی باقی بمانند، تا در آینده، جامعه اسلامی با دست‌های استوار این‌ها بنا و اداره بشود و ادامه پیدا بکند و این‌ها یاوران پیغمبر باشند برای این‌که این‌ها بتوانند باقی بمانند این‌ها را هر چه بیشتر به یکدیگر متصل می‌کنند و هر چه بیشتر از سایر جبهه‌ها جدا می‌کنند مثل یک عده کوهنوردی که از یک راه صعب‌العبور کوهستانی عبور می‌کنند.

ده نفر آدم عصا به دست در میان برف‌ها باید یک راه باریک و پرخطر را طی کنند و از پیچ و خم گردنه‌ها بگذرند تا مثلاً به قله کوه برسند به این‌ها گفته می‌شود به همدیگر بچسبید، کمربندهایتان را به هم ببندید، جدا جدا و تک تک حرکت نکنید که اگر تنها ماندید، خطر لغزیدن هست، این‌ها را محکم به یکدیگر جوش می‌دهند علاوه بر این‌که به هم جوش می‌دهند می‌گویند با خودتان خیلی بار بردارید، به این طرف و آن طرف نگاه نکنید، فقط سرتان به راه خودتان و حواستان به کار خودتان باشد و کمرها و دست‌ها را محکم به همدیگر می‌بندند که اگر یک نفر از این‌ها افتاد، اگر دو نفر افتاد بقیه بتوانند او را نگهدارند. حالت به هم بستگی شدید کوهنوردان نشان دهنده و نمایشگر حالت به هم بستگی و جوشیدگی شدید مسلمانان در آغاز کار است.

ولایت؛ یعنی به هم پیوستگی

آیا این همبستگی در زبان قرآن و حدیث یک اسمی دارد یا ندارد؟ آیا این پیوستگی مسلمانان جبهه آغاز دین که از هم جدایی‌پذیر نیستند، با دیگر جبهه‌ها به کلی منقطع‌اند، با خودشان هر چه بیشتر چنگ در چنگ و دست در دست هستند و به همدیگر گره خورده‌اند، آیا در قرآن و حدیث نامی دارد یا ندارد؟ بلی نام این به هم پیوستگی، ولایت است.

پس ولایت در اصطلاح اولی قرآنی یعنی به هم پیوستگی و هم جبهه‌گی و اتصال شدید یک عده انسانی که دارای یک فکر واحد و جویای یک هدف واحد هستند، در یک راه قدم برمی‌دارند، برای یک مقصود تلاش و حرکت می‌کنند، یک فکر و یک عقیده را پذیرفته‌اند افراد این جبهه هر چه بیشتر باید به هم متصل باشند و از جبهه‌های دیگر و قطب‌های دیگر و قسمت‌های دیگر خودشان را جدا و کنار بگیرند. چرا؟ برای این‌که از بین نروند، در آن هضم نشوند، این‌را در قرآن، ولایت می‌گویند.

پیغمبر جمع مسلمانان اولیه را با این پیوستگی و جوشیدگی به وجود می‌آورد. این‌ها را به همدیگر متصل می‌کند، این‌ها را با هم برادر می‌کند، این‌ها را به صورت یک پیکر واحد درمی‌آورد، به وسیله این‌ها امت اسلامی را تشکیل می‌دهد. جامعه اسلامی را به وجود می‌آورد، از پیوند این‌ها با دشمن‌ها، با مخالفین، با معاندین، با جبهه‌های دیگر جلوگیری می‌کند، مابین این‌ها و جبهه‌های دیگر جدایی می‌اندازد، از پیوستن به جبهه یهود، از پیوستن به جبهه نصاری، از پیوستن به جبهه مشرکین، این‌ها را بازمی‌دارد و هر چه بیشتر سعی می‌کند صفوف این‌ها را فشرده و به هم جوشیده بکند. برای این‌که اگر این‌ها به این حالت نباشند، اگر ولایت نداشته باشند، اگر صد درصد به هم پیوسته نباشند و میان آن‌ها اختلاف به وجود بیاید از برداشتن بار امانتی که بر دوش آن‌ها است عاجز خواهد ماند. نمی‌تواند این بار را به سرمنزل برسانند بعدها هم که جامعه اسلامی به یک امت عظیمی تبدیل می‌شود باز هم ولایت لازم است... اگر در همین جا مقداری دقت کنیم؛ به قسمتی از معنای ولایتی که شیعه می‌گوید خواهیم رسید.

یک جمع کوچک در میان یک دنیای ظلمانی، در میان یک دنیای جاهلی، باید به همدیگر متصل و مرتبط باشند تا بتوانند بمانند، اگر به هم چسبیده و جوشیده نباشند ماندن و ادامه حیاتشان ممکن نیست و به عنوان مثال جمع مسلمانان آغاز اسلام در میان جامعه‌ی جاهلی مکه، یا در اولی که به مدینه آمده بودند را یادآوری کردیم. مثال دیگر آن، جمع کوچک تشیع در زمان خلافت‌های ضدشیعی و ضداسلامی در تاریخ آغاز اسلام است. مگر شیعه به آسانی می‌توانست بماند؟ مگر حربه‌های تبلیغاتی، خفقان و اختناق، زندان‌ها شکنجه‌ها و

**ولایت در اصطلاح اولی قرآنی
یعنی به هم پیوستگی و هم
جبهه‌گی و اتصال شدید یک
عده انسانی که دارای یک فکر
وامد و جویای یک هدف وامد
هستند، در یک راه قدم
برمی‌دارند، برای یک مقصود
تلاش و حرکت می‌کنند، یک
فکر و یک عقیده را پذیرفته‌اند**

کشتن‌ها ممکن بود اجازه بدهد که یک جمعی بماند آن هم یک جمع فکری مثل شیعه که این قدر با قدرت‌های زمان خودش تعارض داشت و موجب سردرد آن‌ها بود. اما چه طور شد که ماند؟ برای این که ولایت، یک به هم پیوستگی و هم جبهه‌گی عجیبی میان شیعه ایجاد کرده بود تا در سایه‌ی این ولایت جریان تشیع بتواند در میان جریان‌های گوناگون دیگر محفوظ بماند.

شما یک رودخانه عظیمی را در نظر بگیرید که از چندین طرف این رودخانه آب وارد می‌شود، آب‌ها هم با جریان‌های تندی در حرکتند سطح رودخانه ناهموار است گرداب به وجود می‌آید، آب‌ها روی هم می‌غلطند، انواع جریان‌های مخالف در این رودخانه و در این بستر در یکدیگر فرومی‌روند و همدیگر را خنثی می‌کنند، توی سر هم می‌زنند و آب پیش می‌رود در میان این آب‌های کدر و گل‌آلود یک جریان آب شیرین تمیز، نظیف، روشن دارد راه خود را ادامه می‌دهد و در این بستر به طور عجیبی پیش می‌رود و سالم می‌ماند و عجیب

این است که هرگز مخلوط نمی‌شود، هرگز رنگش خراب نمی‌شود. هرگز طعم آب‌های شور و تلخ دیگر را نمی‌گیرد، همان طعم شیرین، همان رنگ شفاف، همان خلوص و صفا و بی‌کدورتی را ادامه می‌دهد و نگه می‌دارد و پیش می‌رود.

شما عالم اسلام را در زمان خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس تشبیه کنید به همین رودخانه‌ای که انواع جریان‌های فکری و سیاسی و عملی گوناگون در آن علیه همدیگر راه می‌رفتند و حرکت می‌کردند از اول تا آخر که نگاه می‌کنید جریان تشیع را می‌بینید که همچون آب باریکی در میان این طوفان عجیب. چیز ناچیز و کوچکی به نظر می‌رسد و به نگاه می‌آید، اما خودش را نگه داشته است، هرگز کدر نشده است، هرگز طعمش خراب نشده است، هرگز صفای خودش را از دست نداده است، هرگز رنگ و طعم و بوی آب‌های دیگر را به خودش نگرفته است، باقی مانده و رفته است اما چه چیز این را نگهداشته است؟ چه چیز توانسته عامل بقای این جریان شیعی بشود؟ وجود آن ولی که ولایت را در میان مردم و در میان پیروان خود توصیه می‌کند، آن‌ها را به همدیگر می‌بندد آن‌ها را با هم مهربان می‌کند ولایت را ترویج می‌کند و به هم پیوستگی افراد این جبهه را حفظ می‌نماید.

ولایت شیعی که این همه رویش تأکید شده است یک بُعدش این است... همه مطلب این نیست، این یک بعد و یک جانب از مطلب است، پس ولایت یعنی به هم پیوستگی.

قرآن مؤمنین را اولیاء یکدیگر می‌داند و آن کسانی را که دارای ایمان راستین هستند، هم جبهه‌گان و پیوستگان یکدیگر می‌شناسد، و در روایات ما از شیعه تعبیر به مؤمن می‌شود، ایمان در این منطق یعنی دارا بودن طرز تفکر خاص شیعه که مبتنی بر ولایت است. یعنی اسلام را از دیدگاهی که شیعه می‌بیند دیدن، با منطقی که شیعه اثبات می‌کند اثبات کردن و می‌بینیم که در زمان ائمه علیهم‌السلام این‌چنین شیعیان را با یکدیگر منسجم، به هم پیوسته، برادر و متصل ساخته‌اند تا بتوانند جریان شیعه را در تاریخ حفظ کنند. وگرنه شیعه هزار بار از بین رفته بود، هزار بار افکارش هضم شده بود، همچنان که بعضی از فرق دیگر چنین شدند، رنگ خود را از دست دادند، از بین رفتند و نابود شدند.

ولایت ولی خدا

به هر صورت این یک بعد از ابعاد ولایت است. ان شاء الله یک بعد دیگر از ولایت را که شاید از جنبه‌ای اهمیتش بیشتر است، عرض خواهیم کرد و آن ولایت ولی الله است. ولایت شیعیان با هم معلوم شد، ولایت ولی خدا یعنی چه؟ ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام یعنی چه؟ ولایت امام صادق علیه السلام یعنی چه؟ این که من و شما امروز باید ولایت ائمه را داشته باشیم یعنی چه؟

عده‌ای خیال می‌کنند ولایت ائمه یعنی این که فقط ائمه را دوست بداریم و چه قدر اشتباه می‌کنند!

ولایت فقط دوست داشتن نیست. مگر در تمام عالم اسلام کسی پیدا می‌شود که ائمه معصومین و خاندان پیغمبر را دوست نداشته باشد؟ پس همه ولایت دارند؟ مگر کسی هست که دشمن این‌ها باشد؟ مگر کسانی که در صدر اسلام با آن‌ها جنگیدند، همه با آن‌ها دشمن بودند؟ خیلی از آن‌ها این‌ها را دوست می‌داشتند، اما برای خاطر دنیا حاضر بودند با آن‌ها بجنگند؛ با این که می‌دانستند این‌ها دارای چه مقامات و چه مراتبی هستند.

وقتی خبر رحلت امام صادق علیه السلام را به منصور دادند، بناکرد به گریه کردن. فکر می‌کنید تظاهر می‌کرد؟ آیا پیش نوکران خودش می‌خواست تظاهر کند؟ پیش ربیع حاجب می‌خواست تظاهر کند؟ تظاهر نبود واقعاً دلش سوخت. واقعاً حیفش آمد که امام صادق علیه السلام به شهادت برسد. اما چه کسی او را کشت؟ خود منصور، دستور داد که امام صادق علیه السلام را مسموم کنند. اما وقتی که خیر رسید که کار از کار گذشته است، قلبش تکان خورد. پس منصور هم ولایت داشت؟ از همین قبیل است اشتباه کسانی که می‌گویند مامون عباسی شیعه بود. شیعه یعنی چه؟ شیعه یعنی کسی که بداند حق با امام رضا علیه السلام است؟ فقط همین؟ اگر چنین است پس مامون عباسی، هارون الرشید، منصور، معاویه، یزید از همه شیعه‌تر بودند. آیا آن کسانی که با امیرالمؤمنین درافتادند به او محبت نداشتند؟ چرا، غالباً محبت داشتند. پس شیعه بودند؟ پس ولایت داشتند؟! نه ولایت غیر از این حرف‌هاست. ولایت بالاتر از این‌هاست که اگر ولایت علی بن ابیطالب و ولایت ائمه را فهمیدیم که چیست، آن وقت حق داریم به خودمان برگردیم و ببینیم که آیا ما دارای ولایت

هستیم یا نه؟ آن وقت اگر دیدیم ولایت نداریم از خدا بخواهیم و بکشیم که ولایت ائمه را به دست بیاوریم.

عده‌ای خیال می‌کنند که چون به ائمه اظهار محبت و اعتقاد دارند، دارای ولایت هستند. این ولایت نیست، ولایت از این بالاتر است. البته شرح خواهم داد که ولایت ائمه هدی علیهم‌السلام به چه معناست، چگونه می‌شود ما ائمه را ولیّ خودمان بدانیم و ولایت آن‌ها را داشته باشیم. آن وقت می‌فهمیم که چه قدر داعیه‌های ولایت، نا آگاهانه و برخلاف واقع است. در ایام عید غدیر معمول است که مردم این دعا را می‌خوانند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

بنده به دوستانم غالباً می‌گویم که نگوئید: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا، ممکن است دروغ باشد.

بگوئید: اللهم اجعلنا من المتمسكين (خدایا ما را از متمسکین به ولایت قرار بده).

زیرا باید دید که ما از متمسکین به ولایت هستیم یا نه؟ که ان شاء الله به این مطلب خواهیم رسید که آن هم یک بعد دیگر از ابعاد ولایت است.

آن چه که گفتم، در این کلمات خلاصه می‌شود: ولایت امت مسلمان، و ولایت آن جبهه‌ای که در راه خدا و برای خدا می‌کوشد، بدین معناست که میان افراد این جبهه هر چه بیشتر اتصال و پیوستگی به وجود بیاید و هر چه بیشتر دل‌های این‌ها به هم گره بخورد و نزدیک بشود و هر چه بیشتر از قطب‌های مخالف، از کسانی که برضد آن‌ها می‌اندیشند و برضد آن‌ها عمل می‌کنند، جدا بشود؛ این معنای ولایت است.

آیه اول سوره ممتحنه گویای این حقیقت است که فکر می‌کنم اسم سوره را به این معنا می‌شود سوره‌ی ولایت گذاشت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ - ای کسانی که

ایمان آورده‌اید دشمن من و دشمن خودتان را ولی و هم جبهه خود مگیرید.

در بعضی از ترجمه‌ها آمده است که دشمن من و دشمن خودتان را دوست خود مگیرید، این معنای کاملی نیست. فقط مسئله دوستی و محبت نیست. بالاتر از این‌هاست. ولی خودتان نگیرید یعنی هم جبهه خودتان ندانید، خودتان را در صف آن‌ها قرار ندهید، یعنی در دل، خودتان و آن‌ها را در یک صف فرض نکنید. آن کسی را که دشمن خدا و دشمن و معارض با خودتان ببینید.

«تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ - هم جبهه و هم صف ندانید که پیام دوستی به آن‌ها بدهید.»
 «وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ - در حالی که می‌دانید این‌ها به آن‌چه که پروردگار از حق و حقیقت برای شما فرو فرستاده است، کافر شده‌اند.»
 «يَخْرُجُونَ الرِّسُولَ وَإِيَّاكُمْ - پیامبر و شما را از شهر و دیارتان، بیرون می‌کنند.»
 «أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ - برای این‌که شما به الله، که پروردگار شماست، ایمان می‌آورید.»
 «إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي - دشمن من و دشمن خودتان را، هم جبهه و یار و یاور بگیرید، اگر در راه جهاد و مجاهدت و کوششش برای من و برای به‌دست آوردن خشنودی من بیرون آمده‌اید.»
 اگر واقعاً راست می‌گویید و در راه من تلاش و مجاهدت می‌کنید، حق ندارید آن‌را که دشمن من و دشمن شماست، هم جبهه، یار و پیوسته‌ی خودتان قرار دهید.
 البته در ادامه روشن می‌کند که منظور کدام کفار است، و آن آیات گروه‌های کافر را دسته‌بندی می‌کند.

«تُسْرُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ - که در خفا و نهان محبت و مودت خود را به آنان تحویل دهید»
 «وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ - و من دانایتر هستم به آن‌چه که شما نهان کرده‌اید و آن‌چه شما آشکار ساخته‌اید.»
 «وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ - و هرکس از شما با دشمنان خدا طرح دوستی و یآوری بریزد و خودش را هم جبهه آن‌ها بداند و نشان بدهد، از راه میانه گمراه شده است.»
 لازم به تذکر است که شأن نزول این آیات درباره «حاطب بن ابی بلتعه» است. وی یک مسلمان کم ایمان است. وقتی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌خواست به جنگ با کفار قریش برود، حاطب فکر کرد ممکن است پیغمبر در این جنگ شکست بخورد و خویشاوندان او که در میان کفار هستند، مورد آسیب قرار بگیرند و او جزو سربازان پیغمبر است. این‌جا خواست زرنگی به خرج دهد. گفت حالا که ما در کنار پیغمبر هستیم و جهاد می‌کنیم و ثواب مجاهدین در راه خدا را هم می‌بریم، احتیاطاً یک نامه‌ای هم به کفار بنویسیم و دوستی و وفاداری خودمان را نسبت به آن‌ها هم اعلام کنیم، چه ضرری دارد؟ اگر در میدان جنگ با آن‌ها روبه‌رو شویم، البته به این نامه عمل نمی‌کنیم. اما حالا چه مانعی دارد که من یک نامه‌ای بنویسم و کفار را خام کنم و با آن‌ها هم طرح دوستی بریزم؟ هم خدا را داشته باشیم و هم خرما را.

آقا و کدخدا باهم دعوا می کردند.

به دیگری گفت: کدام یک راست می گویند؟

گفت: هم آقا راست می گوید و هم کدخدا. هر دو طرف را داشته باش!

لذا یک نامه ای با امضا خودش به سران قریش نوشت تا بدانند که این با آن ها خوب و دوست و مهربان است و نامه را هم به وسیله یک زن به طرف مکه فرستاد. پیغمبر عزیز و گرامی با وحی خدا از ماجرا مطلع شد. امیرالمؤمنین و چند نفر دیگر را فرستاد تا در راه زن را پیدا کردند، تهدیدش کردند و آن کاغذ را از او گرفتند.

بعد که آمد، پیغمبر فرمود چرا این کار را کردی؟ چرا اسرار نظامی و جنگی را برای دشمن فاش می کنی؟

گفت: یا رسول الله من آن جا دوستانی دارم، خویشاوندانی دارم، می ترسم آن ها مورد زحمت قرار بگیرند. خواستم این نامه را بنویسم که شاید دل آن ها قدری نسبت به من نرم شود.

آیه در جواب می گوید: اشتباه نکنید، دل آن ها با شما نرم نخواهد شد. آن کسانی که از لحاظ فکری ضد شما هستند، آن کسانی که دین شما، ایمان شما به زیان آن ها است، بر نابودی دین و ایمان شما همت گماشته اند. این ها هرگز با شما مهربان و دوست نخواهند بود.^۱

آیه ی بعدی این مطلب را بیان می کند، می فرماید:

«إِنْ يَتَّقَوْكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً - اگر بر شما دست یابند، دشمن شما خواهند بود.»

ای «حاطب بن ابی بلتعہ» خیال نکن اگر به آن ها کمک کردی، فردا پاس تو را نگه می دارند. چنین نیست. اگر کمکشان کردی، بیشتر بر تو مسلط می شوند، بیشتر دست ظلم و جور را بر روی تو می گشایند.

«وَيَسْطُرُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَ أَلْسِنَتُهُمْ بِالسُّوءِ - دست و زبان خود را به بدی بر روی شما

می گشایند.»

شما را بیشتر تحت فشار می گذارند، شما را تحقیر می کنند؛ شما را بی حیثیت و بی شرافت می کنند؛ شما را به عنوان یک انسان قابل نمی شناسند. خیال نکنید که این کمک ها به دردتان خواهد خورد.

۱. در تفسیر نمونه، جلد ۲۴، صفحه ۸ این داستان به طور مبسوط ذکر شده است.

«وَوَدُّوا لَوْ تُكْفُرُونَ» - فردا اگر بر شما مسلط شوند، همین یک ذره عقیده قلبی را هم نمی‌گذارند شما نگه دارید. دوست می‌دارند که شما کافر شوید.»
خیال نکنید که آزاد و راحت می‌گذارند که شما مسلمان بمانید، و به وظایف اسلامی عمل نکنید.

آیه بعد در مورد قوم و خویش‌های آقای «حاطب بن ابی بلتعه» و قوم و خویش‌های همه‌ی حاطب‌های تاریخ است. یک جمله قاطعی بیان می‌کند و می‌گوید شما برای فرزندان، برای قوم و خویش‌هایتان، برای آسایش نزدیکانتان حاضر هستید با دشمن خدا بسازید و برای جلب دوستی بندگان ضعیف خدا و جلب منافع خود و نزدیکانتان از فرمان خدا بگذرید و با دشمن خدا دوستی کنید؛ مگر چه قدر این ارحام و اولاد به درد شما می‌خورند؟ مگر این جوانی که شما برای شغلش، حاضری با کفار قریش بسازی چه قدر به درد تو خواهد خورد؟ او چه قدر تو را از عذاب خدا نجات خواهد داد؟! این حاطب جاهل، با کفار و دشمنان پیغمبر از این جهت سازش می‌کند که خویشاوندان، ارحام و اولادش آسیب نبینند. مگر این اولاد و ارحام چه قدر به درد این آدم می‌خورند که آدم برای خاطر آن‌ها عذاب پروردگار و سخط الهی را متوجه خودش کند؟
«لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ» - ارحام و خویشاوندان و فرزندان شما به شما سودی نمی‌بخشند.»

«يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ» - روز قیامت میان شما و آن‌ها جدایی می‌افکند.»
یا این جوری بخوانیم و معنا کنیم: «لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» - در روز قیامت ارحام و اولاد به شما سودی نمی‌بخشد.»

«يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ» - خدا در روز قیامت میان شما جدایی می‌افکند.»
همچنان که در سوره‌ی عبس خدا می‌فرماید:
يَوْمَ يَقْرَأُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَحْبَتِهِ وَنَبِيهِ - روزی که انسان از برادر خود، از پدر و مادر خود، از همسر مهربان و فرزندان و نور دیدگان خود می‌گریزد. (عبس/۳۴ تا ۳۶)
همین بجهای که امروز این قدر غمش را می‌خوری بدان که روز قیامت تو از او گریزان، او از تو گریزان و هردو از همه‌ی خلائق دیگر گریزان خواهید بود. همه از همه می‌گریزند. وقت ندارند که به هم برسند و از حال هم بپرسند.

«لِكُلِّ امْرِي مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» - هرکسی در آن روز گرفتار است به‌طوری که به گرفتاری دیگران نمی‌رسد. (عبس/۳۷)

آن کسانی که برای آسایش و راحتی فرزندانشان حاضر هستند به سعادت دنیا و آخرت پشت کنند و به بدبختی‌ها و شقاوت‌ها و کینه‌توزی‌ها رو کنند، این منطق قرآن را بدانند، شاید تکان بخورند. در سوره ممتحنه هم خداوند می‌فرماید:

«لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ - ای مومنان بدانید که روز قیامت خویشاوندان و فرزندان برای شما سودی ندارند و روز قیامت میان شما به کلی جدایی می‌افکند و خدا به آن چه می‌کنید داناست.» (ممتحنه/۳)

«قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ»

این بخش، اوج این آیات است که به مومن‌ها می‌گوید: «ای مومنین برای شما در عمل ابراهیم و پیروان او سرمشق نیکوست.» (ممتحنه/۴)

ببینید ابراهیم و پیروان او و همراهانش چه کردند، شما هم همان کار را بکنید. آن‌ها چه کرده‌اند؟ آن‌ها به قوم گمراه زمان خویش و به طاغوت و الهه دروغین زمان گفتند: که ما از شما و خداوندگاران‌تان بیزاریم، ما به شما کفر می‌ورزیم و از شما رویگردان هستیم، میان ما و شما همیشه بغض و دشمنی و خشم و کینه برقرار است.

«حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ»

فقط یک راه آشتی وجود دارد، و آن این‌که بیایید و داخل منطق فکری ما بشوید. صریحاً می‌گوید که ای مومنین شما هم مثل ابراهیم عمل کنید.

«قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ - بی‌گمان ابراهیم برای شما سرمشق نیکوست، و آن کسانی که با او بوده‌اند»

«إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ - آن زمان که به قوم خود گفتند: ما از شما بیزار و مبرا هستیم و بیزاریم از هر آن چه که جز خدا می‌پرستید.»

«كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا - به شما کفر ورزیدیم و میان ما و شما دشمنی و بغض و کینه برای همیشه نمایان و آشکار شد.»

«حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ - تا وقتی که به خدای یکتای یگانه ایمان بیاورید.»

«إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ - فقط یک مورد استثنا داشت که ابراهیم با کفار قطع رابطه مطلق نکرد و آن‌جا بود که به عمویش گفت: «لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ - من برای تو استغفار خواهم کرد.»

«وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ - و از طرف خدای متعال برای دفاع از تو چیزی در اختیار ندارم»

یعنی به پدرش گفت: خیال نکن که من چون خودم را بنده خدا می‌دانم، تو که پدرم هستی، به واسطه من ممکن است به بهشت بروی؛ این‌طور نیست. نمی‌توانم که تو را به بهشت ببرم. فقط من برای تو به درگاه خدای متعال دعا و استغفار می‌کنم، تا این‌که خداوند متعال گناهان گذشته‌ی تو را ببخشد و مؤمن بشوی.

«رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ * رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَافْرِغْنَا رَبَّنَا عَنْكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» - این‌ها دعا‌های ابراهیم است. بعد قرآن می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ - از برای شما مومنین، در ابراهیم و یارانش سرمشقی نیکوست.»

این جمله را از ابراهیم به یاد داشته باشید؛ ابراهیم و یارانش به کفار و منحرفین معاصر خودشان می‌گویند:

إِنَّا بُرَءُؤَا مِنْكُمْ

ما از شما بیزار هستیم.

«لَمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ - برای آن کسانی که به خدا و روز قیامت امید دارند.»
«وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» - هرکسی پشت کند و از این دستور روگرداند و اعراض کند، خدای متعال غنی، ستوده و پسندیده است و بردامن کبریا بایش ننشیند گرد.»
اگر با دشمنانش سازش کنی، دامن انسانیت و شرف تو لکه‌دار خواهد شد و خدا زیانی نمی‌بیند. این جمله را از ابراهیم به یاد داشته باشید؛ ابراهیم و یارانش به کفار و منحرفین معاصر خودشان می‌گویند:

«إِنَّا بُرَءُؤَا مِنْكُمْ» - ما از شما بیزار هستیم.»

امام سجاد علیه‌السلام و یارانش با مردم منحرف زمان، همین‌طور صحبت می‌کردند.
«یحیی بن ام‌طویل» حواری امام چهارم به مسجد مدینه می‌آمد و رو به مردم می‌ایستاد. همان مردمی که به ظاهر جزو دوستداران خاندان پیغمبر بودند همان مردمی که امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام بیست سال در بین آن‌ها زندگی کرده بودند، همان مردمی که نه اموی بودند و نه وابستگان بنی‌امیه بودند، پس چه بودند؟ بزدلانی بودند که برای واقعه عاشورا و کربلا از ترس خفقانی که بنی‌امیه به‌وجود آورده بودند، دور آل محمد را

خالی گذاشته بودند. «یحیی بن ام طویل» در مقابل همین گونه مردم می ایستاد و همین سخن قرآنی را تکرار می کرد:

«يَقُولُ: كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَ الْبُغْضُ - ما به شما کافر شدیم و میان ما و شما خشم و کینه نمودار شد.»^۱

یعنی همان حرفی را می زد که ابراهیم به کفار و به مشرکان و منحرفان و گمراهان معاصر خودش می گفت.

ببینید که ولایت همان ولایت است. ابراهیم هم دارای ولایت است، شیعه امام سجاد علیه السلام هم در زمان خود دارای ولایت است؛ همدیگر را باید داشته باشند و از دشمنان جدا باشند. اگر شیعه ای از شیعیان امام سجاد علیه السلام در زمان ایشان از روی ترس یا طمع دنبال جبهه ی دشمن رفت، او از ولایت امام سجاد علیه السلام خارج است. او دیگر به جبهه امام سجاد علیه السلام متصل نیست. لذا شاگرد نزدیک امام سجاد علیه السلام به این شخص می گوید: كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَ الْبُغْضُ .

«یحیی ابن ام طویل» از اصحاب زبده و بسیار خوب امام سجاد علیه السلام بود. عاقبت کار این مسلمان زبده این بود که «حجاج بن یوسف» او را گرفت، دست راستش را برید، دست چپش را برید، پای راستش را برید، پای چپش را برید. اما او باز بنا کرد با زبان حرف زدن. زبانش را هم برید، تا این که از دنیا رفت. و این در حالی بود که شیعه را سامان داده بود و استوانه های اساسی کاخ تشیع را بعد از امام سجاد علیه السلام فراهم و استوار ساخته بود.^۲

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (جعفر بن محمد) عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ارْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ عِ إِلَّا ثَلَاثَةً أَبُو خَالِدٍ الْكَاذِبِيُّ وَ يَحْيَى ابْنُ أُمِّ الطَّوِيلِ وَ جُبَيْرُ بْنُ مُطْعِمٍ ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ لَحَقُّوا وَ كَثُرُوا وَ كَانَ يَحْيَى ابْنُ أُمِّ الطَّوِيلِ يَدْخُلُ مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ يَقُولُ: كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَ الْبُغْضُ. الإختصاص، النص، ص: ۶۴ (تالیف: شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان)

۲. «روى عن أبي جعفر عليه السلام أن الحجاج طلبه و قال: تلعن أبا تراب و أمر بقطع يديه و رجله و قتله، و أقول: كان هؤلاء الاجلاء من خواص الأئمة عليهم السلام» الكافي (ط - الإسلامية) ج ۲ ص ۳۸۰ - رجال الكشي؛ إختيار معرفة الرجال؛ النص ص ۱۲۳

عوامل تداوم انقلاب اسلامی

تهیه و تدوین: عبدالله صدیق

خلاصه بحثی از شهید آیت الله مطهری

مجموعه آثار استاد شهید جلد ۲۴ صفحه ۱۷۵ - آینده انقلاب اسلامی

۱- ادامه دادن مسیر عدالت خواهی

اگر ما واقعاً اذعان کردیم به این که انقلاب ما یک انقلاب ماهیتاً اسلامی بوده یعنی عدالت خواهانه بوده ولی عدالت اسلامی؛ آزادی خواهانه بوده [ولی] آزادی اسلامی؛ استقلال خواهانه بوده [ولی] استقلال اسلامی؛ یعنی همه اینها را جامعه ما در ضمن اسلام می خواست، تمام ارزش های عالی را جامعه ما در سایه و ظلّ اسلام و توأم با معنویت اسلامی خواسته، آینده این انقلاب آن وقت محفوظ خواهد بود و این انقلاب آن وقت تداوم پیدا خواهد کرد که اولاً مسیر عدالت خواهی را برای همیشه ادامه بدهد یعنی دولت های آینده واقعاً و عملاً در مسیر عدالت اسلامی گام بردارند، برای پر کردن شکاف های طبقاتی اقدام کنند، تبعیض ها را واقعاً از میان ببرند؛ جامعه توحیدی به مفهوم اسلامی، جامعه بی طبقه به مفهوم اسلامی نه جامعه بی طبقه به مفهومی که دیگران می گویند - که میان اینها از زمین تا آسمان تفاوت است - ایجاد کنند، دولت حال و آینده برای برقراری جامعه بی طبقه اسلامی کوشش کنند و الا اگر عدالت فراموش شود انقلاب شکست می خورد چون اصلاً ماهیت این انقلاب ماهیت عدالت خواهانه بوده است.

راه آینده ما همان راه گذشته ماست که انقلاب طی کرده، راه عدالت اجتماعی در ظلّ اسلام - و آزادی و استقلال در ظلّ اسلام - واقعاً نباید در دولت اسلامی ظلمی واقع شود، واقعاً نباید اجحافی به حق کسی بشود. به حق یک مجرم هم نباید اجحاف شود ولو یک مجرم مستحق القتل.

ما هزار و سیصد سال است از مکتب علی علیه السلام این درس را می آموزیم که ابن ملجم مرادی ضارب امام علی بن ابیطالب - مورد توجه علی علیه السلام بود که با او بدرفتاری نشود - ارزش علی علیه السلام چه قدر بود؟ واقعاً از نظر ما اگر به قصاص قتل حضرت امیرالمؤمنین هزار نفر جنایتکار - آن کسی که ضارب بوده، آن کسی که مسبب بوده، آن کسی که آمر بوده، آن کسی که راضی بوده - کشته می شد زیاد کشته شده بود؟ نه. ولی ما مدعی هستیم که در مکتبی تربیت شده ایم که می گوئیم علی علیه السلام وقتی که در بستر افتاده است خویشاوندان خودش را جمع کرده، می فرماید: مباد بعد از من، نبینم شما را که بعد از من افتاده اید در خون مردم مسلمان و می گوئید علی کشته شد، آن یکی مسببش بوده، آن یکی تحریک کرده، آن یکی راضی بوده، نقشه را در خانه چه کسی کشیدند. من را یک نفر کشته، آن یک نفر هم یک ضربت بیشتر به من نزده است، یک ضربت بیشتر به او نزنید، خواه بمیرد و خواه زنده بماند.^۱

۱. يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا الْفَيْئَكُمْ تَخُوضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ خَوْضًا تَقُولُونَ قَتَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَلَا لَنَا تَقْتُلْنَ بِي إِلَّا قَاتِلِي أَنْظَرُوا إِذَا مِتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ فَاضْرِبُوهُ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ وَلَا تُمَثِّلُوا بِالرَّجُلِ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ إِيَّاكُمْ وَالْمَثَلَةَ وَلَوْ بِالْكَلْبِ الْعُقُورِ - ای فرزندان عبد المطلب، نیابم شما را که به بهانه کشته شدن من در خون مسلمانان فرو افتید و گوئید: امیر المؤمنین کشته شد، امیر المؤمنین کشته شد! معلومتان باد که فقط قاتلم باید قصاص شود. ملاحظه نمایید هرگاه من از این ضربت او از دنیا رفتم تنها او را یک ضربت بزنید، و گوش و بینی و اعضای او را قطع نکنید، که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: «از مثله کردن دوری کنید هر چند در باره سگ گاز گیرنده باشد»

نهج البلاغة (للصّبحی صالح)، ص: ۴۲۱ - ۴۷ و من وصیة له ع للحسن و الحسين ع لما ضربه ابن ملجم لعنة الله

ما دیدیم خود امام خمینی در روزهای اولی که رژیم سقوط کرد و افراد را می‌گرفتند، در اولین اعلامیه‌هایی که ایشان دادند گفتند که زندانی تا وقتی که زندانی و اسیر است کوچک‌ترین مزاحمتی به او نباید بشود، شکنجه نباید بشود، آزار نباید بشود، پذیرایی هم باید بشود. محکمه به جرمش رسیدگی کند، هر مجازاتی برایش تشخیص داد آن مجازات باید اجرا شود، ضمن این که توصیه می‌کردند هیچ شفاعتی را قبول نکنید، هیچ وساطتی را قبول نکنید، هیچ وابستگی را نپذیرید، هر کس می‌خواهد باشد، وابسته به هر کس می‌خواهد باشد، هر کس می‌خواهد شفیعش باشد، هیچ این حرف‌ها نباید مطرح باشد، ولی در عین حال آن مجرم هم در عالم خودش حقی دارد، حق او هم نباید از بین برود.

الهام از روش علی علیه‌السلام

در مدت چهارسال و چند ماه خلافت علی علیه‌السلام، به علت حساسیتی که حضرت در امر عدالت داشت، دائماً در حال مبارزه بود و آنی راحتش نمی‌گذاشتند. او حکومت را برای اجرای عدالت می‌خواست و همین شدت عدالت‌خواهی بالاخره منجر به شهادتش در محراب شد.

دوره خلافت برای علی علیه‌السلام از تلخ‌ترین ایام زندگی او به حساب می‌آید، اما از نظر مکتبش او موفق شد بذر عدالت را در جامعه اسلامی بکارد. اگر علی علیه‌السلام به جای آن دوره کوتاه، بیست سال خلافت می‌کرد در حالی که نظام زمان عثمان همچنان باقی می‌ماند، امروز نه اسلام باقی مانده بود نه علی علیه‌السلام، نه نهج‌البلاغه و نه اسمی از عدالت اسلامی؛ علی علیه‌السلام هم خلیفه‌ای می‌شد در ردیف معاویه.

روش علی علیه‌السلام به وضوح به ما می‌آموزد که تغییر رژیم سیاسی و تغییر و تعویض پست‌ها و برداشتن افراد ناصالح و گذاشتن افراد صالح به جای آن‌ها بدون دست زدن به بنیادهای اجتماع از نظر نظامات اقتصادی و عدالت اجتماعی، فایده‌ای ندارد و اثربخش نخواهد بود.

به علی علیه السلام می گفتند قانون که عطف بماسبق نمی کند؛ شما هرکاری می خواهید بکنید، بکنید ولی از امروز به بعد؛ می خواهی رعایت عدالت بکنی، رعایت مساوات بکنی، بسیار خوب ولی از امروز؛ آن چه که در زمان خلیفه پیشین صورت گرفته است مال سابق است و ارتباطی به دوران حکومت شما ندارد.

و علی علیه السلام در جواب همه این به اصطلاح نصیحت ها می فرمود: خیر، قانون الهی عطف بماسبق می کند:

«فَإِنَّ الْحَقَّ الْقَدِيمَ لَا يُطْلَهُ شَيْءٌ - حق کهنه را چیزی نمی تواند باطل کند.»^۱

وقتی بر من ثابت است که حق این است و باطل آن - ولو سال ها از آن گذشته - فرقی نمی کند، من باید حق را به موضع اصلی اش برگردانم.

معنویت، پایه عدالت اجتماعی

تفاوت عمده میان مکتب اسلام با سایر مکاتب این است که اسلام معنویت را پایه و اساس می شمارد. ما در تاریخ نمونه های فراوانی درباره ی این جهت گیری رهبران اسلامی داریم که واقعاً مایه مباهات ماست. حساسیتی که اسلام در زمینه عدالت اجتماعی و ترکیب آن با معنویت اسلامی از خود نشان می دهد، در هیچ مکتب دیگری نظیر و مانند ندارد.

در سال فتح مکه زنی مرتکب جرمی شده بود که باید مجازات می شد. اتفاقاً این زن که دزدی کرده بود وابسته به یکی از خانواده های بزرگ و جزو اشراف طراز اول قریش بود.

وقتی بنا شد حد درباره اش اجرا شود و دستش را قطع کنند، غریو از خاندان زن برخاست که: ای وای، این ننگ را چگونه تحمل کنیم؟ دسته جمعی به سراغ پیامبر رفتند و از او درخواست کردند که از مجازات زن صرف نظر کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «هرگز صرف نظر نمی کنم.»

هرچه که واسطه و شفیع تراشیدند، پیامبر ترتیب اثر نداد. در عوض مردم را جمع کرد و به

۱. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج ۳، ص ۲۱۴

آن‌ها فرمود:

«می‌دانید چرا امت‌های گذشته هلاک شدند؟ دلیلش این بود که در این‌گونه مسائل تبعیض روا داشتند. اگر مجرمی که دستگیر شده بود وابسته به یک خانواده بزرگ نبود و شفیع و واسطه نداشت او را زود مجازات می‌کردند، ولی اگر مجرم شفیع و واسطه داشت در مورد او قانون کار نمی‌کرد. خدا به همین سبب چنین اقوامی را هلاک می‌کند. من هرگز حاضر نیستم در حق هیچ‌کس تبعیضی قائل شوم.»^۱

و یا درباره علی علیه‌السلام نقل می‌کنند که روزی گردنبندی به گردن دخترش دید، فهمید که گردنبند مال او نیست، پرسید: این را از کجا آورده‌ای؟
جواب داد: از بیت‌المال «عاریه مضمونه» گرفته‌ام، یعنی عاریه کردم و ضمانت دادم که آن را پس بدهم.

علی علیه‌السلام فوراً مسئول بیت‌المال را حاضر کرد و فرمود: تو چه حقی داشتی این را به دختر من بدهی؟

عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! این را به عنوان عاریه از من گرفته که برگرداند.

فرمود: به خدا قسم اگر غیر از این می‌بود، دست دخترم را می‌بریدم.^۲

این‌ها حساسیت‌هایی است که ائمه و پیشوایان ما - که /اسلام مجسم و معلّمان راستین /اسلام بوده‌اند - در زمینه عدالت اجتماعی از خود نشان داده‌اند. انقلاب اسلامی ما نیز اگر می‌خواهد با موفقیت به راه خود ادامه دهد، راهی جز اعمال چنین شیوه‌ها و بسط روش‌های عدالت‌جویانه و عدالت‌خواهانه در پیش ندارد.

۱. رَوَيْنَا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص: أُتِيَ بِامْرَأَةٍ لَهَا شَرَفٌ فِي قَوْمِهَا قَدْ سَرَقَتْ فَأَمَرَ بِقَطْعِهَا فَاجْتَمَعَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَاسٌ مِنْ قُرَيْشٍ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ تَقْطَعُ امْرَأَةً شَرِيفَةً مِثْلَ فُلَانَةٍ فِي خَطَرٍ يَسِيرٍ قَالَ نَعَمْ إِنَّمَا هَلَكٌ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِمِثْلِ هَذَا كَانُوا يُقِيمُونَ الْحُدُودَ عَلَى ضُعْفَائِهِمْ وَ يَتْرَكُونَ أَقْوِيَاءَهُمْ وَ أَشْرَافَهُمْ فَهَلَكُوا. دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۴۴۲ ش ۱۵۳۹

۲. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۱۰، ص ۱۵۱

۲- احترام به آزادی‌ها

ثانیاً باید ما به آزادی‌ها به معنی واقعی در آینده احترام بگذاریم یعنی اگر دولت اسلامی، جمهوری اسلامی، حکومت اسلامی بخواهد زمینه اختناق را به وجود بیاورد قطعاً شکست خواهد خورد. البته آزادی غیر از هرج و مرج است. آزادی به معنی معقول. هر کسی در درجه اول فکرش باید آزاد باشد، بیان و قلمش باید آزاد باشد. اما فکر آزاد باشد یعنی اگر کسی واقعاً منطقی و فکری دارد فکر خودش را بگوید. اتفاقاً تجربه‌های گذشته نشان داده است که هر وقت در جامعه ما نوعی آزادی فکری بوده - ولو از روی سوء نیت هم بوده است - این امر به ضرر اسلام تمام نشده بلکه به سود اسلام تمام شده است مشروط به این که ما هم حرف خودمان را بزنیم نه این که آن‌ها حرفشان را بزنند ما سکوت کنیم و حرف خودمان را نزنیم.

بگذارید آن‌ها درباره اقتصادی که خودشان مطرح می‌کنند حرفشان را آزادانه بزنند ما هم حرف خودمان را آزادانه بزنیم. بگذارید آن‌ها تفسیر خودشان را درباره انسان، تاریخ و جامعه آزادانه بگویند ما هم حرفمان را بزنیم. و در این زمینه است که اسلام بیشتر رشد می‌کند.

والّا اگر ما جلو فکر را بگیریم اسلام و جمهوری اسلامی را شکست داده‌ایم. ولی این غیر از مسئله اغفال و اغواست. اغفال و اغوا یعنی کاری توأم با دروغ، تبلیغات دروغین کردن. مثلاً آیه یا جمله‌ای مطرح است، انسان این سرش را ببرد آن سرش را هم ببرد و قسمتی را اضافه کند، بعد بیاید همان را در میان مردم بگوید. یا از مسائل تاریخی قسمت‌هایی را بگوید قسمت‌هایی را حذف کند.

دروغ گفتن، اغفال کردن هیچ‌وقت نمی‌تواند آزاد باشد. این‌که در اسلام خرید و فروش کتب ضلال حرام است و اجازه نشرش هم داده نمی‌شود، کتب ضلال یعنی کتب اغفال، کتابی که اساسش بر دروغ‌گویی است. مثلاً نویسنده تاریخ را تحریف می‌کند یا چیزی را به صورت علمی می‌گوید در صورتی که وقتی جلو یک عالم می‌گذاریم معلوم می‌شود او حتی علم را تحریف کرده.

پس آینده ما آن‌وقت محفوظ خواهد ماند که عدالت را حفظ کنیم، آزادی را حفظ کنیم، استقلال را حفظ کنیم، استقلال سیاسی، استقلال اقتصادی، استقلال فرهنگی یا استقلال

فکری، استقلال مکتبی. من روی مسئله استقلال سیاسی و استقلال اقتصادی بحثی نمی‌کنم ولی روی مسئله استقلال فکری و استقلال فرهنگی و به تعبیر خودم استقلال مکتبی مایلیم زیاد تکیه کنم.

۳- حفظ استقلال مکتبی

انقلاب ما وقتی پیروز خواهد شد که ما مکتب و ایدئولوژی خودمان را به دنیا معرفی کنیم یعنی جمهوری اسلامی ایران آن وقت موفق خواهد شد که بر اساس یک تز، یک ایدئولوژی که همان ایدئولوژی اسلامی است ادامه پیدا کند. اگر این مکتب و ایدئولوژی، اسلامی محض باشد - یعنی اگر استقلال مکتبی داشته باشیم، واقعاً آن چه که از اسلام خودمان است همان را بیان کنیم، خجالت و شرمندگی در مقابل دیگران نداشته باشیم - ما در آینده موفق خواهیم بود. اما اگر بنا بشود که یک مکتب التقاطی به نام اسلام درست کنیم، برویم ببینیم که فلان فرد، فلان گروه، فلان مکتب چه می‌گوید، یک چیزی از مارکسیسم بگیریم یک چیزی از اگزیستانسیالیسم بگیریم یک چیزی از سوسیالیسم بگیریم یک چیزی هم از اسلام بگیریم بعد یک آش شله‌قلمکاری درست کنیم و بگوییم این است مکتب اسلام، این برای مدت موقت ممکن است مفید واقع شود ولی برای همیشه نه، چون در مدت موقت افراد نمی‌دانند؛ وقتی که ما مثلاً یک فکر مارکسیستی را با رنگ اسلامی عرضه داشتیم، یک فکر اگزیستانسیالیستی را با روکش اسلامی عرضه داشتیم، در ابتدا مردم می‌پذیرند ولی این امر برای همیشه مکتوم نمی‌ماند، افرادی پیدا می‌شوند اهل فکر و مطالعه و می‌آیند دزدی‌گیری می‌کنند: فلان حرفی که شما به نام اسلام می‌زنید مال اسلام نیست؛ این اسلام است، این قرآن است، این سنت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، این فقه اسلام است، این اصول معتبر اسلامی است، این هم حرفی که شما می‌زنید؛ این را شما از مارکسیسم گرفته‌اید، یک روکش اسلامی هم رویش کشیده‌اید. بعد همین‌هایی که رو به اسلام آورده‌اند با شدت بیشتری از اسلام گریزان خواهند بود. این است که این مکتب‌های التقاطی به عقیده من ضررشان برای اسلام از مکتب‌هایی که صریحاً ضداسلامی هستند اگر بیشتر نباشد کمتر نیست.

چند نکته پیرامون جهاد اقتصادی

نویسنده: عفت طوفی*

نقش زهد در تعالی اقتصاد اسلامی

کار و تلاش اقتصادی

آثار تربیتی کار

برخی از اثرات و تبعات تربیتی کار

۱- افزایش احساس عزت و شخصیت:

۲- تمرکز خیال:

۳- آزادگی و شرافت:

موانع و آفات همت و اراده

۱- فضای تبعیض و بی عدالتی:

۲- عدم تشخیص بزرگی و کوچکی:

۳- غفلت از اهتمام به تمام ابعاد سعادت:

مقدمه

لزوم عدم وابستگی به کفار از ...

عدم دوستی با کفار

مقاومت در برابر سختی‌ها

مبارزه با تهاجم فرهنگی

زهد و تلاش

مفهوم زهد

زهد در معارف دین و سیره معصومین

اصول و پایه‌های زهد در اسلام

تفاوت زهد و فقر اقتصادی

* نویسنده یکی از خوانندگان نشریه است که این مقاله را با نام دیگری به صورت مبسوط تر نگاشته بودند، ولی ما به دلیل محدودیت‌های نشریه و برخی ملاحظات با اندکی تغییر و مقداری تلخیص این مقاله را منتشر نمودیم.

چند نکته سیرامون جهاد اقتصادی

مقدمه

حضرت امام خامنه‌ای فرموده‌اند: «امروز تولید علم، تولید کار، تولید ابتکار، تولید کالا، کالای مورد نیاز مردم، تولید انسان کارآمد، تولید فرصت و تولید عزت، هر کدام از این‌ها یک جهاد است.»^۱

با نگاه به رویکرد رهبری در نامگذاری‌های آغازین هر سال تحت عناوین اقتصادی در سال‌های گذشته همچون وجدان‌کاری، صرفه‌جویی، خدمت‌رسانی، نوآوری و شکوفایی، حرکت به‌سوی اصلاح الگوی مصرف، همت مضاعف، کار مضاعف، و جهاد اقتصادی همگی حکایت از اتخاذ رویکرد اقتصادی نظام دارد. رویکردی که نشان می‌دهد یکی از تأکیدات ایشان در دهه سوم انقلاب که آن‌را دهه «پیشرفت و عدالت» نامیده‌اند، حول محور مسائل اقتصادی می‌باشد.^۲

۱. بیانات در دیدار زائرین و مجاورین حرم مطهر رضوی ۱۳۸۵/۱/۱

۲. البته اقتصاد مسئله‌ی مهمی است که بنده در این چند سال پی‌درپی بر روی آن تکیه کرده‌ام، اما تنها مسئله هم مسئله‌ی اقتصاد نیست؛ امنیت کشور مهم است، سلامت مردم مهم است، پیشرفت‌های علمی مهم است و اساس کار و زیربنای کار است — که اگر چنانچه در کشور علم پیشرفت کند، همه‌ی کارهای بعدی آسان خواهد شد — استقلال و عزت ملی برای کشور مهم است، زیردست نبودن یک ملت و ارباب نداشتن یک ملت مهم است، نفوذ و اقتدار منطقه‌ای یک ملت و یک کشور پشتوانه‌ی استقلال و امنیت کشور است و مهم است.

بیانات امام خامنه‌ای مدظله العالی در دیدار زائرین و مجاورین حرم مطهر رضوی ۱۳۹۲/۱/۱

اتخاذ این رویکرد ناشی از وضعیت کلی کشور و تمرکز حملات و توطئه‌های دشمن برای ضربه زدن به انقلاب و از کار افتادن توان اقتصادی جمهوری اسلامی نیز بوده است. رهبر معظم انقلاب با توجه به شناختی که سال‌ها از اقتصاد ایران دارند فرموده‌اند که در سال جدید باید حوزه‌ی (تولید ملی) مورد توجه جدی قرار گیرد^۱، شناختی که - به تعبیر اقتصاددانان - راه حل بسیاری از مسئله‌های گوناگون کشور را در گرو تغییر و تحول در میزان تولید ملی و عرضه آن می‌داند.^۲ به همین دلیل تبیین جایگاه سرمایه، کار و تولید در الگوی اسلامی آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

لزوم عدم وابستگی به کفار از منظر قرآن

باید با استفاده از سلاح پویایی اقتصاد، حاکمیت سیاسی دولت اسلامی در روابط با بیگانگان حفظ شود، زیرا در روابط خارجی بین دولت‌ها، مناسبات اقتصادی و سیاسی بسیار به هم پیوسته و درهم تنیده‌اند، هم اکنون وابستگی سیاسی‌ای که در بسیاری از کشورهای به ظاهر مسلمان مشاهده می‌شود، نتیجه‌ی مستقیم وابستگی اقتصادی آن‌ها به ابرقدرت‌ها است. از این رو برای حفظ اعتبار و حیثیت اسلامی، دولت‌های اسلامی موظف هستند از هرگونه عملی که راه نفوذ کفار را برای تسلط بر مسلمین می‌گشاید، خودداری کنند و پیشاپیش راه‌های نفوذی آنان را با تدبیر و سیاست ببندند و از آن‌جا که بزرگ‌ترین راه نفوذ آنان، تأمین نیازمندی‌های اقتصادی است، از این رو اعمال سیاست اقتصادی خودکفا و همیاری عموم اقشار در قطع وابستگی و بستن راه‌های نفوذی آنان، از مهم‌ترین مسؤولیت‌های ملت اسلامی است.

خداوند کریم در قرآن مجید می‌فرماید:

«لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا - و خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی

نداده است.» (نساء/۱۴۱)

۱. «در عرصه‌ی اقتصاد، به تولید ملی باید توجه شود؛ همچنان که در شعار سال گذشته بود. البته کارهایی هم انجام گرفت، منتها ترویج تولید ملی و حمایت از کار و سرمایه‌ی ایرانی، یک مسأله‌ی بلند مدت است؛ در یک

سال به سرانجام نمی‌رسد.» پیام نوروزی سال ۱۳۹۲

۲. اندیشه متفکران اسلامی (نوشته محسن تاجرنیا) جلد ۱

حضرت امام خامنه‌ای مدظله‌العالی در همین خصوص فرموده‌اند:

«یک نکته این است که ما هر چه که عرض می‌کنیم، با این پیش‌فرض‌ها بایستی ملاحظه بشود. ما چند پیش‌فرض داریم. یکی این است که پیشرفت علمی، ضرورت حیاتی کشور در علوم مختلف است... پیش‌فرض دوم این است که این پیشرفت علمی، اگرچه که با فراگیری علم از کشورها و مراکز پیشرفته‌تر علمی حاصل خواهد شد - بخشی از آن بلاشک این است - اما فراگیری علم یک مسأله است، تولید علم یک مسأله‌ی دیگر است. نباید ما در مسأله‌ی علم، واگن خودمان را به لوکوموتیو غرب ببندیم. البته اگر این وابستگی ایجاد بشود، یک پیشرفت‌هایی پیدا خواهد شد؛ در این شکی نیست؛ لیکن دنباله‌روی، نداشتن ابتکار، زیر دست بودن معنوی، لازمه‌ی قطعی این چنین پیشروی است؛ و این جایز نیست.»^۱

عدم دوستی با کفار

خدای عز و جل در کتاب الهی فرموده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّيَّ وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ - اى کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید! شما نسبت به آنان اظهار محبت می‌کنید، در حالی که آن‌ها به آن‌چه از حق برای شما آمده کافر شده اند!» (ممتحنه/۱)

«از زمینه آیات استفاده می‌شود که بعضی از مؤمنین مهاجر در خفا با مشرکین مکه رابطه دوستی داشته‌اند، و انگیزه‌شان در این دوستی جلب حمایت آنان از ارحام و فرزندان خود بوده، که هنوز در مکه مانده بودند. این آیات نازل شد و ایشان را از این عمل نهی کرد.»^۲

وقتی که رابطه با کافران تا این حد ممنوع است؛ به‌طور قطع پیوندهایی که برخی از زمامداران کشورهای اسلامی از نظر بازرگانی، کشاورزی، صنعتی و سرانجام در همه‌ی امور اقتصادی، با کفار دارند - که در نتیجه آن کشورهای خود را وابسته به کفار، مشرکان و یهود صهیونیست کرده‌اند - جایز نیست. تردیدی نیست که این‌گونه پیوندها قبل از این که مسلمانان را از مشکلات اقتصادی نجات بخشد به مفسد اخلاقی و ضلالت‌های فکری که منشأ همه‌گونه وابستگی‌های اقتصادی است، می‌کشاند.

۱. دیدار مسئولین نظام ۹۰/۵/۱۶

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۳۸۸

مقاومت در برابر سختی‌ها

حضرت امام خامنه‌ای مدظله‌العالی فرموده‌اند:

«هر ملتی و کشوری در طول زندگانی ممتد خویش، دوران‌هایی و حوادثی را می‌گذراند که تاثیر آن در سرنوشت تاریخی او، بسی تعیین کننده و ماندگار است و می‌تواند او را به نیکبختی و عزت و اقتدار، یا سیه‌روزی و ذلت و حقارت بکشاند. این حوادث هر چند سال‌ها به‌طول انجامد در مقایسه با عمر ملت‌ها، در حکم لحظه‌ای زودگذر است، و اگر ملتی که در تندباد چنین حوادثی قرار می‌گیرد از خود اراده و هوشمندی و ایمان و استقامت نشان دهد قله‌های شرف و بهروزی را فتح می‌کند و قدم در جاده‌ی پیشرفت و تعالی می‌گذارد و با هر گردنه‌ی دشوار و سنگلاخی مواجه شود از آن عبور می‌کند و خود رابه هدف می‌رساند. ولی اگر ضعف و تن‌پروری و دل سپردن به لذت و راحت موقت و ناهوشمندی و بی‌ارادگی و بی‌ایمانی گریبانگیر او شود آینده‌ی خود را تباه می‌کند و دستخوش ذلت و اسارت و وابستگی می‌شود، و همه‌ی سختی‌ها و گرفتاری‌های ملل عالم که ناشی از وابستگی و اسارت است پی‌درپی و به‌تدریج بر او می‌تند و او را دچار بدبختی دنیا و آخرت می‌کند. ملت‌های پیشرو و موفق جهان در همه‌ی دوران‌ها، ملت‌هایی هستند که در یکی از چنین لحظه‌های تاریخی تصمیمی شرافتمندانه و شجاعانه گرفته و سختی‌های مجاهدت و پایداری را با شوق و شور، تحمل کرده‌اند و خود را با تلاش و هوشمندی به نقطه‌ی امن و عزت و استقلال رسانده‌اند.»^۱

ایشان در بیانی دیگر فرموده‌اند:

«اسلام پیروان خود را این‌جور تربیت می‌کند: وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سَجِدًا يَتَنَبَّهُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وَجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ^۲ این‌ها

۱. پیام به ملت ایران به مناسبت بیستمین سالگرد انقلاب اسلامی ۱۳۷۷/۱۱/۲۱

۲. مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سَجِدًا يَتَنَبَّهُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وَجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَ عَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا - محمد رسول خدا است و کسانی که با او هستند علیه کفار شدید و بی رحمند و در بین خود رحیم و دلسوزند، ایشان را می‌بینی که همواره در رکوع و سجودند و در طلب فضل و رضوان خدایند. علامتشان در رخسارشان از اثر سجده نمایان است، این وصف ایشان است در تورات و اما وصف آنان در انجیل این است که

نشانه‌های امت اسلامی است. این‌ها آن معنویتی است که در آن‌ها وجود دارد؛ آن توکل، آن توجه به خدا، آن تذکر، آن خضوع در مقابل پروردگار. این، خاصیت پرورش انسان مسلمان و مؤمن است. اسلام این جور انسانی پرورش می‌دهد: در مقابل خدای متعال، خاضع؛ با برادران ایمانی، رحیم، مهربان؛ اخوت اسلامی، برقرار؛ اما در مقابل مستکبران، در مقابل ظالمان، مثل کوه استوار می‌ایستند؛ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ؛ این، همان مراحل رشد امت اسلامی است؛ سر می‌زند، رشد می‌کند، بالندگی پیدا می‌کند، مستحکم می‌شود. يُعْجِبُ الزُّرَّاعُ؛ خود آن کسانی که این زمینه را فراهم کردند، به شگفت می‌آیند. این دست قدرت الهی است که این جور انسان‌ها را رشد می‌دهد. لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ؛ دشمن مستکبر وقتی به این انسان مسلمان تربیت شده‌ی بالیده‌ی در دامن اسلام نگاه می‌کند، معلوم است که به خشم می‌آید و ناراحت می‌شود. ما باید این‌جوری عمل کنیم. خود را بسازیم. خود را با قرآن تطبیق دهیم. اخلاق خود را، رفتار خود را، با دوستان، با معارضان و معاندان، با مستکبران، طبق برنامه‌ی قرآن تنظیم کنیم. خداوند متعال وعده کرده است که به افرادی که این جور حرکت کنند، پاداش خواهد داد، اجر خواهد داد. این اجر، هم در دنیاست، هم در آخرت. در دنیا عزت است، بر خورداری از زیبایی‌ها و تمتعات الهی در این عالم است - که برای انسان‌ها فراهم کرده است - در آخرت هم رضوان الهی و بهشت الهی است.^۱

مبارزه با تهاجم فرهنگی

بسیاری از مفاهیم ناصحیح و بعضاً، مستهجن در مسیر تبلیغ کالاهای خارجی و نیز به‌صورت ضمنی بعضاً هنگام استفاده از آن‌ها، از طریق مصرف کالاهای خارجی به جوانان ما منتقل می‌شود در واقع این ساده‌انگاری است که گمان بریم کالاها حایز جنبه فرهنگی نیستند و گذشته از نتایج مصرفی خود تأثیر دیگری بر جای نمی‌گذارند.

چون زراعتی هستند که از شدت برکت پیرامونش جوانه‌هایی می‌زند و آن جوانه‌ها هم کلفت می‌شود و مستقیم بر پای خود می‌ایستد به طوری که برزگران را به شگفت می‌آورد (مؤمنین نیز این‌طورند)، این برای آن است که کفار را به خشم آورد، خدا به کسانی که ایمان آورده و از آن بین به کسانی که اعمال صالح هم می‌کنند وعده مغفرت و اجر عظیم داده. (فتح/۲۹).

۱. دیدار مسئولان نظام و سفرای کشورهای اسلامی در روز میلاد پیامبر اعظم (ص) ۱۳۸۹/۱۲/۰۲

زهد و تلاش

آشنایی با مبانی و مفاهیم اقتصاد اسلامی مانند زهد، قناعت، جایگاه کار و تلاش و همت و اراده و... زمینه‌ساز پیشرفت اقتصادی و برخورداری از روحیه عزت‌مندی و تعالی مادی و معنوی در جامعه اسلامی می‌گردد.

مفهوم زهد

زهد، از جمله ارزش‌های متعالی مکتب اسلام است که مورد توجه و تأکید زیاد ائمه علیهم‌السلام قرار گرفته است. بی‌شک زهد و تقوا، دو عنصر مهم و قابل توجه‌اند که مکمل هم‌اند. در معارف اسلامی، پس از مسئله‌ی تقوا، بر زهد تکیه و سفارش شده است.

شهید بزرگوار حضرت آیت‌الله استاد مطهری می‌فرماید: «گرایش انسان به زهد، ریشه در آزاد منشی او دارد. انسان، بالفطره میل به تصاحب و تملک و بهره‌مندی از اشیاء دارد، ولی آن‌جا که می‌بیند اشیا به همان نسبت که در بیرون، او را مقتدر ساخته، در درون، ضعیف و و زیون‌اش کرده و مملوک و برده‌ی خویش ساخته، در مقابل این بردگی، طغیان می‌کند و نام این طغیان، زهد است.»^۱

«زهد عبارت است از برداشت کم برای بازدهی زیاد.»^۲ به عبارت دیگر «زهد یعنی اعراض و بی‌میلی، در مقابل رغبت که عبارت است از کشش و میل»^۳

بی‌اعتنایی و بی‌توجهی، تنها در فکر و اندیشه و احساس و تعلق و قلبی نیست و در مرحله‌ی ضمیر پایان نمی‌یابد. زاهد، در زندگی عملی خویش نیز، سادگی و قناعت را پیشه می‌سازد و از تنعم و تجمل و لذت‌گرایی، پرهیز می‌نماید.

«زندگی زاهدانه، آن نیست که شخص فقط در ناحیه‌ی اندیشه و ضمیر، وابستگی زیادی به امور مادی نداشته باشد، بلکه این است که زاهد، عملاً از تنعم و تجمل و لذت‌گرایی پرهیز داشته باشد. زُهاد جهان آن‌ها هستند که به حداقل تمتّع و بهره‌گیری از مادیات اکتفا کرده‌اند. شخص حضرت علی علیه‌السلام از آن جهت زاهد است که نه تنها دل به دنیا نداشت، بلکه عملاً نیز از تمتّع و لذت‌گرایی ابا داشت و به اصطلاح، تارک دنیا بود.»^۴

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۶، ص ۵۲۶ / سیری در نهج البلاغه، ص ۲۳۳

۲. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۶، ص ۵۳۸ / سیری در نهج البلاغه، ص ۲۴۵

۳. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۶، ص ۵۲۶ / سیری در نهج البلاغه، ص ۲۳۳

۴. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۶، ص ۵۱۴ / سیری در نهج البلاغه، ص ۲۱۴

«بدیهی است وقتی که چیزی کمال مطلوب نبود و یا اساساً مطلوب اصلی نبود بلکه وسیله بود، مرغ آرزو در اطرافش پر و بال نمی‌زند و پر نمی‌گشاید و آمدن و رفتنش شادمانی یا اندوه ایجاد نمی‌کند.»^۱

«زهد، بی‌اعتنایی به امور مورد رغبت طبیعی است. این را به حسب عرف زهد می‌گویند. زهد یعنی انسان از امور مورد طبع خودش به خاطر هدفی دست بردارد.»^۲ «زهد اسلامی که... در متن زندگی قرار دارد، کیفیت خاص بخشیدن به زندگی است و از دخالت دادن پاره‌ای ارزش‌ها برای زندگی ناشی می‌شود»^۳ «پس زاهد یعنی کسی که توجهش از مادیات دنیا به عنوان کمال مطلوب و بالاترین خواسته عبور کرده، متوجه چیز دیگر از نوع چیزهایی که گفتیم معطوف شده است. بی‌رغبتی زاهد بی‌رغبتی در ناحیه اندیشه و آمال و ایده و آرزو است نه بی‌رغبتی در ناحیه طبیعت.»^۴

زهد در معارف دین و سیره معصومین

پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در حدیثی سؤالاتی از جبرئیل پرسید که یکی از آنها درباره‌ی زهد بود:

يَا جَبْرِئِيلُ فَمَا تَفْسِيرُ الزُّهْدِ قَالَ الزَّاهِدُ يُحِبُّ مَا يُحِبُّ خَالِقُهُ وَ يُبْغِضُ مَا يُبْغِضُ خَالِقُهُ وَ يَتَحَرَّجُ مِنْ حَلَالِ الدُّنْيَا وَ لَا يُلْتَفِتُ إِلَى حَرَامِهَا - فَإِنَّ حَلَالَهَا حِسَابٌ وَ حَرَامَهَا عِقَابٌ وَ يَرْحَمُ جَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ كَمَا يَرْحَمُ نَفْسَهُ - وَ يَتَحَرَّجُ مِنَ الْكَلَامِ فِيمَا لَا يَعْنِيهِ كَمَا يَتَحَرَّجُ مِنَ الْحَرَامِ وَ يَتَحَرَّجُ مِنْ كَثْرَةِ الْأَكْلِ كَمَا يَتَحَرَّجُ مِنَ الْمَيْتَةِ الَّتِي قَدْ اشْتَدَّ نَتْنُهَا وَ يَتَحَرَّجُ مِنْ حُطَامِ الدُّنْيَا وَ زِينَتِهَا كَمَا يَتَجَنَّبُ النَّارَ أَنْ يَغْشَاهَا وَ أَنْ يَقْصُرَ أَمَالُهُ وَ كَانَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ أَجَلُهُ.

گفتم: ای جبرئیل! تفسیر «زهد» چیست؟ گفت: زاهد، دوست دارد هر آنچه را که خالقش دوست دارد و بد دارد هر آنچه را که خالقش بد دارد. از حلال دنیا دوری می‌کند و توجهی به حرامش ندارد، چون حلالش حساب دارد و حرامش عقاب. بر هر مسلمانی ترحم می‌ورزد آن‌چنان که بر خود ترحم می‌کند، همان‌طور که از حرام پرهیز دارد از سخنان بیهوده و بی‌فایده نیز دوری می‌کند. از پرخوری پرهیز می‌نماید چنان که از مرداری که بوی

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۶، ص ۵۱۳ / سیری در نهج البلاغه، ص ۲۱۲

۲. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۵، ص ۴۶۲ / احیای تفکر اسلامی

۳. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۶، ص ۵۱۶ / سیری در نهج البلاغه، ص ۲۱۸

۴. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۶، ص ۵۱۲ / سیری در نهج البلاغه، ص ۲۱۱

گندش شدت یافته، دوری می‌کند. از نعمت‌ها و زینت‌های دنیا دوری دارد آن چنان که از فرا گرفتن آتش، دوری می‌ورزد. آرزوهایش کوتاه و مرگ در برابر چشمانش حاضر است»^۱

«در قرآن کریم بر دوری از دنیا و فریفته نشدن از آن تأکید شده است. وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ - زندگی دنیا جز کالایی فریب دهنده چیزی نیست. (ال عمران/ ۱۸۵ و حدید/ ۲۰) فَلَا تَغُرَّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا - زندگی دنیا شما را فریب ندهد. (لقمان/ ۳۳ و فاطر/ ۵) لکن این بدان معنی نیست که مؤمنین از نعمت‌های دنیا بهره‌مند نشوند و رهبانیت در پیش گیرند؛ زیرا در جای دیگر به سختی با این باور غلط مبارزه کرده، می‌فرماید: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ - بگو: «چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است؟!» بگو: «اینها در زندگی دنیا، برای کسانی است که ایمان آورده‌اند (اگر چه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند ولی) در قیامت، خالص (برای مؤمنان) خواهد بود.» این گونه آیات (خود) را برای کسانی که آگاهند، شرح می‌دهیم. (اعراف/ ۳۲) سیره عملی معصومین علیهم‌السلام نیز گواهی بر ساده زیستی و زاهد پیشگی آن‌هاست. حضرت علی علیه‌السلام در نامه به حاکم بصره مرقوم می‌فرماید: بدان که امام شما از دنیای خود به دو جامه‌ی کهنه و از خوراکش به دو قرص نان اکتفاء کرده است... به خدا سوگند از دنیای شما نه طلا اندوخته و نه از غنیمت‌های آن مال زیادی ذخیره کرده و غیر از این جامه‌ی کهنه جامه‌ی دیگری آماده نکرده‌ام... من اگر بخواهم می‌توانم از غسل مصفی بنوشم و از مغز گندم برای خود نان تهیه کنم و لباس‌های نرم و لطیف بپوشم ولی هیبهات چگونه ممکن است هوای نفس بر من غلبه کند و مرا به‌سوی بهترین خوراکی‌ها بکشاند در صورتی که شاید در سراسر کشور حجاز یا در سرزمین یمامه افرادی یافت شوند که امید همین یک قرص نان را هم ندارند و دیر زمانی است که شکمشان سیر نشده است، آیا سزاوار است شب را با سیری صبح کنم در صورتی که در اطرافم شکم‌های گرسنه و جگرهای سوزان قرار دارد؟ (نهج‌البلاغه/ نامه ۴۵) از همین روست که علمای دین که مقتدای خویش را پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت او علیهم‌السلام می‌دانند و در عمل به دستورات نجات‌بخش دین، اسوه دیگران بوده‌اند الگوی عملی زهد، ساده زیستی و قناعت

بوده و با تمام سختی‌ها و فشارها زندگی خود را حدّ ضعیف‌ترین مردم نگه می‌داشته و فریادرس محرومان بوده اند.^۱

اصول و پایه‌های زهد در اسلام

در اسلام، هر عنصر دارای ارزش، مبتنی بر پایه‌ها و اصولی است که این پایه‌ها و اصول، ارکان آن عنصر را تشکیل می‌دهند. علمه شهید حضرت آیت‌الله مطهری، اصول و پایه‌های زهد را سه چیز برمی‌شمارد:

۱- بهره‌گیری‌های مادی از جهان و تمتّعات طبیعی و جسمانی، تنها عامل تأمین‌کننده‌ی خوشی و بهجت و سعادت انسان نیست. برای انسان، به حکم سرشت خاص، یک سلسله ارزش‌های معنوی مطرح است که با فقدان آن‌ها، تمتّعات مادی قادر به تأمین بهجت و سعادت نیست.

۲- سرنوشت سعادت فرد، از سعادت جامعه جدا نیست. انسان، از آن جهت که انسان است، یک سلسله وابستگی‌های عاطفی و احساس مسئولیت‌های انسانی درباره‌ی جامعه دارد که نمی‌تواند فارغ از آسایش دیگران، آسایش و آرامش داشته باشد.

۳- روح، در عین نوعی اتحاد و یگانگی با بدن، در مقابل بدن اصالت دارد، کانونی است در برابر کانون جسم، منبع مستقلى است برای لذات و آلام. روح نیز به نوبه خود، بلکه بیش از بدن، نیازمند به تغذیه و تهذیب و تقویت و تکمیل است.

با توجه به این سه اصل است که مفهوم زهد اسلامی روشن می‌شود، و با توجه به این سه اصل است که روشن می‌گردد چگونه اسلام، رهبانیت را طرد می‌کند، اما زهدگرایی را در عین جامعه‌گرایی و در متن زندگی و در بطن روابط اجتماعی می‌پذیرد.^۲

تفاوت زهد و فقر اقتصادی

«اسلام، طرفدار دو قوّت است. این دو قوت، مربوط به مسئله‌ی زهد و دنیا است. از ناحیه روحی، آن‌قدر باید قوی و نیرومند باشیم که مال و ثروت دنیا نتواند ما را بنده‌ی خودش قرار بدهد، و از نظر اقتصادی، باید کوشش کنیم مال و ثروت را از طریق مشروع در اختیار خودمان بگیریم تا بتوانیم از این قدرت مادی و اقتصادی استفاده کنیم. وقتی

۱. اخلاق در قرآن، ص ۲۱۶ تا ۲۲۸ - (نوشته حضرت آیت‌الله محمد تقی مصباح یزدی) منتشر شده توسط

مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره) چاپ سوم ۱۳۷۷

۲. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۶، ص ۵۱۷ / سیری در نهج البلاغه، ص ۲۱۸

دانستید، اسلام طرفدار دو قدرت (قدرت اخلاقی و قدرت اقتصادی) است، می بیند ما [متأسفانه به خاطر بی توجهی به تعلیمات اسلام] زاهدایی هستیم که در هر دو ناحیه، طرفدار ضعف هستیم و ضعف داریم.

ما [عملاً] زاهدی هستیم که همیشه از قدرت اقتصادی، از ثروت اقتصادی، دوری گزیده ایم؛ یعنی، ضعف را انتخاب کرده ایم مردمی که پول و ثروت نداشته باشند، مسلّم است کاری که از اقتصاد ساخته است، نمی توانند انجام بدهند و باید دست در یوزگی پیش دیگران دراز کنند. از نظر روحی هم اتفاقاً ضعیف هستیم؛ چون، وقتی خودمان را به این ترتیب، تربیت کردیم که به وسیله‌ی دور نگه داشتن خود از مال دنیا، به خیال خودمان زاهد شدیم، یک روز [که] دنیا به همان زاهدها روی می‌آورد، می‌بینیم اختیار از کفاش بیرون رفت. می‌بینیم نه از ناحیه‌ی روحی قوی هستیم، نه از ناحیه‌ی اقتصادی. پس زهد در اسلام قوّت و قدرت روحی است. با این قوّت و قدرت روحی، مال و ثروت دنیا که قدرت دیگری است نه تنها به شما صدمه نمی‌زند بلکه در خدمت شما قرار می‌گیرد.^۱

اگر نگاهی به زندگی ائمه علیهم السلام بیندازیم، پی می‌بریم که آنان زاهدایی نبودند که دچار فقر اقتصادی باشند، بلکه همواره کار و کوشش می‌کردند و درآمد اقتصادی داشتند و از طرف دیگر، دل بسته به دنیا و زرق و برق آن هم نبودند. زندگی امام علی علیه‌السلام نمونه‌ی بارز یک زاهد فعال، جامعه‌گرا و مسئولیت‌پذیر است که از دست‌رنج خویش، قوت خود را تأمین می‌کند و گاهی، آن‌را نیز به محتاجی می‌بخشد. فعالیت اقتصادی انجام می‌دهد، آن هم نه برای شخص خود و استفاده‌ی شخصی بردن و در رفاه زندگی کردن، بلکه برای محرومان و مستضعفان جامعه.

نقش زهد در تعالی اقتصاد اسلامی

کار و فعالیت اقتصادی یکی از مؤلفه‌های مهم اثرگذار در فرایند تولید و زمینه‌ساز توسعه اقتصاد جامعه اسلامی است.

در دگرگونی‌های اجتماعی، زهد، به‌عنوان یک ارزش، می‌تواند نقش تعیین کننده‌ای داشته باشد. از یک سو، نقش مثبت آن زهد می‌تواند جامعه‌ای را به ارزش‌های متعالی معنوی نزدیک سازد و آن‌را به تکامل برساند، و از سوی دیگر، نقش منفی زهد (زهد

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۵، ص ۴۵۵ / احیای تفکر اسلامی

انحرافی) می‌تواند اجتماعی را به انحراف و تباهی و سقوط بکشانند و به جای تکامل، تنازل دهد؛ زیرا، در جامعه‌ای که به زهد به‌عنوان یک ارزش حرکت دهنده و جهت دهنده، نگاه شود، دیگر کار و فعالیت اقتصادی، با زهد منافات ندارد. چنین مجموعه‌ای برای توسعه‌ی هرچه بیشتر تلاش می‌کند چه در جنبه‌های مادی و چه در جنبه‌های معنوی. پول و ثروت فراوان و پست و مقام، افراد را وابسته و دل بسته‌ی خود نمی‌سازد، بلکه چنین افرادی، ثروت خود را در راه‌ها و هدف‌های متعالی، چه فردی و چه جمعی، به مصرف می‌رسانند اما در جامعه‌ای که به زهد، به‌عنوان چنین عامل حرکت‌زایی نظر نمی‌شود، آن اجتماع، در سکون و رکود به سر می‌برد و دیگر کار و فعالیت اقتصادی با زهدورزی و زهدخواهی و زهدگستری، منافات پیدا می‌کند. چنین است که جامعه، هر لحظه، به جای صعود، سقوط می‌کند و نه به رشد اقتصادی و مادی و صنعتی می‌رسد و نه به رشد روحی و معنوی و فرهنگی. این است که می‌توان به زهد، به‌عنوان یکی از شاخص‌های مثبت و منفی دگرگونی اجتماعی، به‌طور توأم، نظر انداخت. که نتیجه آن جهاد اقتصادی خواهد بود.

کار و تلاش اقتصادی

کار و فعالیت اقتصادی یکی از مؤلفه‌های مهم اثرگذار در فرآیند تولید و زمینه‌ساز توسعه اقتصاد جامعه اسلامی است. اگر چه مفهوم کار کردن و ساختن، در نهاد و فطرت آدمی ریشه دارد و مورد توصیه عقل است، ولی با این حال، خداوند و انبیا و اولیای الهی برای تأکید بیشتر و غفلت‌زدایی از وجود انسان‌ها، پیوسته انسان‌ها را به کار و کوشش فرا خوانده و تشویق کرده‌اند. از همین روست که قرآن می‌فرماید: «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى - آدمی را جز حاصل کارش بهره‌ای نیست» (نجم/۳۹)

بر اساس آنچه در قرآن، عهدین و کتاب‌های تاریخی آمده است، بیشتر پیامبران به کارهایی چون: کشاورزی، زره‌سازی، نجاری، تجارت و... اشتغال داشته‌اند.

تأکید خداوند و انبیا و اولیای الهی بر کار به دلیل غفلت‌زدایی از وجود انسان است. پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، آن‌گاه که ویژگی‌های انسان مؤمن را برای حضرت علی علیه‌السلام توصیف می‌فرماید، با اشاره به وصف پرکاری می‌فرماید: «ای علی! پرکاری از صفات مؤمن است.» همچنین آن حضرت می‌فرماید: «دوست دارم که شخص برای تأمین مخارج خود از حرارت آفتاب آزار ببیند»^۱

۱. اخلاق کاری در سیره نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، ص ۲۰ (نوشته مصطفی دلشاد تهرانی)

آثار تربیتی کار

شهید مطهری می‌فرماید: «بعد از دیانت، مدرسه‌ای برای تربیت انسان، بهتر از مدرسه کار ساخته نشده است»^۱

برخی از اثرات و تبعات تربیتی کار عبارتند از :

۱- افزایش احساس عزت و شخصیت:

«نتیجه کار تنها خلاصی از فقر و گرسنگی نیست، بلکه چندین چیز دیگر هم به دنبال دارد؛ از آن جمله این که کار بر عزت و شخصیت انسان می‌افزاید و او را در نظر خودش محترم می‌نماید. یعنی حس احترام به ذات و اعتماد به شخصیت در او ایجاد می‌کند و بدیهی است که هر چیزی که باعث و سبب محترم شمردن شخصیت انسان در نظر خودش و نظر دیگران باشد، آن خود محترم و شایسته تکریم و تعظیم است»^۲

۲- تمرکز خیال :

بیکاری و تنهایی را اسلام از آن رو منع می‌کند که می‌تواند تالی فساد شده و آثار منفی به دنبال داشته باشد. شهید مطهری در تفسیر این کلام حضرت علی علیه‌السلام که فرموده: «یعنی اگر تو نفس را به کار مشغول نکنی او تو را به خودش مشغول می‌کند» می‌فرماید: گوید وقتی انسان یک کار و یک شغل دارد، آن کار و شغل او را به‌سوی خود می‌کشد و جذب می‌کند و به او مجال برای فکر و خیال باطل نمی‌دهد»^۳

۳- آزادی و شرافت:

احساس بی‌نیازی از دیگران و شرافت مرتبط با آن، در گرو کار و تلاش است.

موانع و آفات همت و اراده

همت و اراده همچون سایر پدیده‌ها و خصایل انسانی دارای موانع بازدارنده، کاهش دهنده و آفاتی است. مهم‌ترین آفت‌ها عبارتند از:

۱- فضای تبعیض و بی‌عدالتی:

از دیدگاه شهید مطهری نباید هیچ تبعیض و بی‌عدالتی در جامعه را برتافت بلکه «باید این‌طور باشد که روستازادگان با استعداد بتوانند دانشجو بشوند و بعد از دانشمندی به مقام

۱. مجموعه آثار، ج ۲۲، ص ۷۹۹

۲. مجموعه آثار، ج ۲۲، ص ۱۶۳

۳. مجموعه آثار، ج ۲۲، ص ۷۸۸

وزیری برسند و همیشه باید این طور باشد که پسران ناقص عقل وزیر عقب بمانند و سقوط کنند»^۱

در این صورت است که صاحبان همت، انگیزه بروز آن را پیدا و برای نیل به کسب بزرگی تلاش خواهند کرد.

۲- عدم تشخیص بزرگی و کوچکی:

گاهی فرد یا جامعه در تشخیص و مقیاس اندازه گیری کارها، اهداف و آرمان ها دچار مشکل می شود و لذا همت و تلاش خود را به هدر داده و یا از وصول به اهداف و آرمان های بلند و بزرگ باز می ماند. استاد چنین طرز فکر و نگاهی را که صرفاً به ظاهر امور نگریسته و نتیجه مهم و اساسی را نادیده می گیرد، یک بیماری و یک انحراف بزرگ از تعلیمات عالیه اسلامی بر می شمارد.^۲

۳- غفلت از اهتمام به تمام ابعاد سعادت:

انسان دارای ابعاد روحی و مادی است که باید به طور مناسب تأمین شده و برای تأمین سعادت دنیا و آخرت تلاش کند. «همت و اراده باید مصرف تأمین همه شرایط سعادت گردد و ناچار باید به نسبت معین میان آنها تقسیم شود و اگر جاذبه یکی از آنها همت و اراده را به سوی خود بکشد و سایر شرایط به زمین بماند، بدیهی است که بدبختی رو خواهد آورد.»^۳

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۵، ص ۲۵۵

۲. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۸، ص ۱۹۰ - مقدمه داستان راستان جلد ۱

۳. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۷، ص ۶۹

اختلافات

نویسنده: ابوالفضل صداقت

مقدمه

دو گونه اختلاف

اختلافات جبهه حق

ایمان دیگران را رد نکنیم

ضعیف شدن؛ نتیجه اختلافات

صبور باشید

هوای نفس، منشاء اختلافات

رفع اختلافات؛ منوط به رفع تیرگی‌های قلب

نفاق، ظلم، خودبینی؛ دلیل اختلافات

نعمت برادری

راه حل

اختلافات؛ عذاب گناهان ماست

اختلافات

مقدمه

متأسفانه یکی از مشکلاتی که بعضی اوقات در میان مؤمنین به وجود می‌آید اختلافات به دلایل مختلف است. البته اختلاف سلیقه در همه جا هست ولی وقتی موضوع اختلاف سلیقه باشد در عین دوستی و رفاقت و ادای حقوق برادر و خواهر مؤمن، در روش کار اختلافاتی به وجود می‌آید که اهمیت چندانی ندارد. ولی مشکل از زمانی آغاز می‌شود که شیطان و نفس اماره این مسائل جزئی را به اختلافاتی کینه‌توزانه تبدیل می‌کنند و کسانی که در یک مکان مقدس دور هم جمع شده‌اند تا در راه رضای خدا گام بردارند به افرادی تبدیل می‌گردند که در منجلاب گناه غرق می‌شوند و خود اصلاً توجهی به عمق این فاجعه ندارند. آنچه در این مقاله می‌خوانید بررسی اجمالی از دلایل این اختلافات و راه‌حل‌های رفع این معضل می‌باشد.

دو گونه اختلاف

شاید بتوان اختلافات را به دو شکل اساسی تقسیم نمود. یکی از آن‌ها اختلاف بین جبهه حق و جبهه باطل است. اختلاف میان امام حسین علیه‌السلام و یزید و یزیدیان از این نوع است و این گونه اختلافات تا انتهای هستی ادامه خواهد داشت.

اختلافات جبهه حق

ولی آنچه باعث تأسف است درگیری و اختلاف در بین کسانی است که همگی در جبهه حق حضور دارند و در بزنگاه‌های مبارزه با کفر و نفاق در کنار یکدیگر در مقابل دشمنان اسلام و انقلاب می‌ایستند. البته اگر تفاوت دیدگاه‌ها به تفاوت عقاید و کینه‌توزی مبدل نشده باشد.

در زیارت عاشورا و در زیارت جامعه کبیره و بعضی از زیارت‌نامه‌های دیگر به ما دستور داده شده است که بخوانیم:

«أَنْتِي سَلِمٌ لِمَنْ سَأَلَكَمُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ - من با کسی که با شما در صلح بوده در صلح هستیم و با آن کس که با شما در جنگ می‌باشد تا روز قیامت در جنگ خواهیم بود.»
و در فرازی دیگر از زیارت عاشورا آمده است:

«وَوَلِيٌّ لِمَنْ وَالَاكُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاكُمْ - کسی که شما را دوست دارد دوستش دارم، و با آنان که با شما دشمنی دارند دشمن می‌باشم.»

ایمان دیگران را رد نکنیم

طبق این دستور اهل بیت علیهم‌السلام اگر کسی محب اهل بیت عصمت و طهارت باشد باید با او دوستی و برادری نماییم و نباید با موالیان اهل بیت دشمنی داشته باشیم. البته در این‌گونه مواقع نفس اماره این وسوسه را در دل ایجاد می‌کند که این فرد اگرچه در زبان اظهار دوستی می‌نماید ولی روشش در دشمنی با اهل بیت است پس ما نمی‌توانیم با او برادر باشیم در حالی که طبق دستور ائمه اطهار همین اظهار دوستی برای ما کافی است و ما اختلاف سلیقه خود با افراد را نمی‌توانیم حمل بر دشمنی فرد با این بزرگواران قرار دهیم و از طرفی چنین سخنی تهمت و گناه بسیار بزرگی است و نمی‌توان به راحتی کسی را متهم به دشمنی با ائمه اطهار نمود زیرا دشمنی با ائمه اطهار کفر است.
به روایات زیر دقت بفرمایید.

امام باقر علیه‌السلام فرمودند: «مَا شَهِدَ رَجُلٌ عَلَى رَجُلٍ بِكُفْرٍ قَطُّ إِلَّا بَاءَ بِهِ أَحَدُهُمَا إِنْ كَانَ شَهِدَ بِهِ عَلَى كَافِرٍ صَدَقَ وَإِنْ كَانَ مُؤْمِنًا رَجَعَ الْكُفْرُ عَلَيْهِ فَإِيَّاكُمْ وَ الطَّعْنَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ - هیچ‌گاه مردی به کفر مرد دیگر گواهی ندهد (مثل این که بگوید: تو کافری، یا بگوید: ای کافر) جز این که به یکی از آن دو برگردد، اگر به کفر کافری گواهی داده (یعنی طریش واقعاً کافر بوده) که راست گفته، و اگر مؤمن است کفر به خودش برگردد، پس مبدا به مؤمنی طعن زنید.»^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ رَمَى مُؤْمِنًا بِكُفْرٍ وَ مَنْ رَمَى مُؤْمِنًا بِكُفْرٍ فَهُوَ كَقَاتِلِهِ - ملعون است، ملعون است کسی که مؤمنی را رمی به کفر کند و هر کس مؤمنی را متهم به کفر سازد مانند آن است که او را کشته باشد.»^۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است: «سَبَابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ وَ قِتَالُهُ كُفْرٌ وَ أَكْلُ لَحْمِهِ مَعْصِيَةٌ وَ حَرَمَةُ مَالِهِ كَحَرَمَةِ دَمِهِ - دشنام گوئی به مؤمن نافرمانی است، و جنگیدن با او کفر است، و خوردن گوشتش (به وسیله غیبت) گناه است، و احترام مال مؤمن مانند احترام خون اوست.»^۲

ابو حمزه گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: «إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ أَفٍ خَرَجَ مِنْ وَلَايَتِهِ وَ إِذَا قَالَ أَنْتَ عَدُوِّي كَفَرَ أَحَدُهُمَا وَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْ مُؤْمِنٍ عَمَلًا وَ هُوَ مُضْمِرٌ عَلَى أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ سُوءًا - هنگامی که مردی به برادر مؤمن خود بگوید: "اف" از پیوند (دینی) با او بیرون رفته، و هر گاه به او بگوید: تو دشمن منی، یکی از آن دو کافر شده اند، و خداوند از هر مؤمنی که نیت بد نسبت به برادر مؤمنش در دل دارد هیچ عملی را نپذیرد.»^۳

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ أَيْمَانًا الْإِيمَانُ مِنْ قَلْبِهِ كَمَا يَنْمَاطُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ - همین که مؤمن برادر (دینی) خود را تهمت زند ایمان از دلش زدوده شود، چون نمک در آب.»^۴

البته در این خصوص روایات زیادی وجود دارد ولی به نظر نویسنده تکان دهنده ترین آن حدیث زیر است.

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ الْمُؤْمِنَ مِنْ نُورٍ عَظَمَتِهِ وَ جَلَالِ كِبَرِيَّائِهِ فَمَنْ طَعَنَ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَوْ رَدَّ عَلَيْهِ فَقَدْ رَدَّ عَلَى اللَّهِ فِي عَرْشِهِ وَ لَيْسَ هُوَ مِنَ اللَّهِ فِي وَلَايَةٍ وَ إِنَّمَا هُوَ شَرِكُ شَيْطَانٍ - خداوند تبارک و تعالی مؤمن را از نور عظمت و جلال و بزرگی خویش خلق فرمود، پس هر کس به مؤمن طعنی بزند یا (سخن) او را رد کند، خداوند را در عرش او، رد کرده است و در دایره‌ی ولایت الهی نیست و در دام شیطان گرفتار شده است.»^۵

۱. کنز الفوائد، ج ۱، ص ۱۵۰ ۲. الکافی (ط - الإسلامية) ج ۲، ص ۳۶۰

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۹۹ ۴. الکافی (ط - الإسلامية) ج ۲، ص ۳۶۱ ۵. المحاسن، ج ۱، ص ۱۳۱

ضعیف شدن؛ نتیجه اختلافات

بر اساس آمار حداقل چهل هزار رده مقاومت بسیج در سراسر کشور وجود دارد و اگر جمعیت ایران را در بیشترین احتمال آن در نظر بگیریم ۸۰ میلیون نفر خواهد شد. یعنی برای هر ۲۰۰ نفر یک رده مقاومت بسیج در حال فعالیت است. این آمار در حد خود بسیار قابل توجه است و اگر هر پایگاه بسیج با کمترین امکانات به نبرد در جبهه فرهنگی بپردازد در جهاد با دشمن پیروزی‌های قابل ملاحظه‌ای باید به دست آوریم، همچنان که به دست آورده‌ایم. ولی آن چه به دست آمده نسبت به آن چه باید به دست آید قابل ملاحظه نیست و ثمره مجاهدت بسیجیان در سراسر کشور به اندازه فعالیت و زحمات آنان نمی‌باشد.

این مسئله دلایل متعددی دارد که هر کدام در جای خود بسیار مهم و اساسی است و باید توسط مسئولین امر و کارشناسان مورد بررسی و کنکاش قرار بگیرد. ولی بدون شک یکی از علل مهم آن وجود اختلاف سلیقه‌هایی است که می‌تواند به راحتی مرتفع گردد. امیرالمؤمنین فرموده است: «الْخِلَافُ يَهْدِمُ الرَّأْيَ» - اختلاف و درگیری فکر و اندیشه را نابود می‌کند^۱

خداوند در آیه ۴۶ سوره انفال به این مسئله اشاره کرده و می‌فرماید اگر دچار اختلاف و نزاع شوید ضعیف خواهید شد.

«وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»
و (فرمان) خدا و پیامبرش را اطاعت نمایید! و نزاع (و کشمکش) نکنید، تا سست نشوید، و قدرت (و شوکت) شما از میان نرود! و صبر و استقامت کنید که خداوند با استقامت‌کنندگان است!^۲

«وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ» - یعنی با نزاع و کشمکش در میان خود ایجاد اختلاف نکنید، و در نتیجه خود را دچار ضعف اراده مسازید و عزت و دولت و یا غلبه بر دشمن را از دست بدهید، چون اختلاف، وحدت کلمه و شوکت و نیروی شما را از بین می‌برد.^۲

۲. ترجمه تفسیر المیزان ج ۹ ص ۱۲۶

۱. نهج البلاغة (للصّحی صالح) ص ۵۰۷

صبور باشید

وَاصْبِرُوا یعنی «در اطاعت و وحدت، پایدار باشیم و اگر چیزی بر خلاف میل ما بود، یا بر خلاف میل ما عمل شد، صبور باشیم و یکدیگر را تحمل کنیم.»^۱

هوای نفس، منشاء اختلافات

حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه فرموده است:

«منشأ اختلافات از هوای نفس است. هر کجا اختلاف بین خودتان دیدید، مطمئن باشید که از هوای نفس سرچشمه گرفته است. البته اختلاف بین انبیا و افراد مقابل آنها و اسلام و کفر همیشه بوده است، ولی آن اختلاف از عبودیت سرچشمه می‌گیرد. شما اختلافاتی را که از نفسانیت سرچشمه می‌گیرد باید از بین ببرید و مطمئن باشید که اگر کارهایتان از الوهیت سرچشمه نگیرد و از وحدت اسلامی بیرون بروید، مخدول (بی‌بهره و سرافکنده) می‌شوید... کراراً عرض کردم که اگر انبیا در یک مکان جمع شوند با هم اختلاف پیدا نمی‌کنند، زیرا مقصد و هدف و مقصود، یکی و الهی است.»^۲

رفع اختلافات؛ منوط به رفع تیرگی‌های قلب

قرآن نیز رفع اختلافات و ایجاد برادری را منوط به رفع تیرگی‌های قلب می‌نماید و در آیه ۴۷ سوره حجر می‌فرماید:

«وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ - هر گونه غلّ [حسد و کینه و دشمنی] را از سینه آنها برمی‌کنیم (و روحشان را پاک می‌سازیم) در حالی که همه برابرند، و بر تخت‌ها رو به روی یکدیگر قرار دارند.»

«بعد از ذکر نعمت سلامت و امنیت در آیات فوق و قبل از بیان نعمت اخوت و برادری، مسأله ریشه‌کن شدن انواع صفات مزاحم، همچون کینه و حسد و غرور و خیانت ذکر شده و با کلمه "غِلّ" که مفهوم وسیعی دارد، به همه‌ی آنها اشاره گردیده است. در حقیقت اگر قلب انسان از این "غِلّ" شستشو نشود، نه نعمت سلامت و امنیت فراهم خواهد شد و نه برادری و اخوت، بلکه همیشه جنگ است و ستیز، و همیشه دعوا و کشمکش، و به‌دنبال آن بریدن رشته‌های اخوت و سلب سلامت و امنیت.»^۳

۳. تفسیر نمونه ج ۱۱ ص ۹۵

۲. صحیفه نور ج ۱۸ ص ۱۳۵

۱. تفسیر نور ج ۴ ص ۳۳۶

نفاق، ظلم، خودبینی؛ دلیل اختلافات

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی سه صفت را دلیل بروز دشمنی و اختلاف بیان می‌فرماید:

«ثَلَاثَةٌ مَكْسَبَةٌ لِلْبُغْضَاءِ النَّفَاقُ وَ الظُّلْمُ وَ الْعُجْبُ - سه چیز دشمنی آرند، نفاق، ظلم و خودبینی»^۱

با این روایت باید خود را محک بزنیم که اگر با مؤمنی اختلاف داریم، آیا درصدی از نفاق در وجود ما هست یا خیر. در این محک غضب و ناراحتی را دخیل نباید کرد و انصاف را باید به یاری طلبید.

نعمت برادری

دوستی و برادری یکی از مهم‌ترین نعمت‌های الهی است تا جایی که خداوند در آیه ۱۰۳ سوره ال عمران می‌فرماید اگر این نعمت نبود همگی اهل دوزخ می‌شدید:

«وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

و همگی به ریسمان خدا [قرآن و اسلام، و هر گونه وسیله وحدت]، چنگ زنید، و پراکنده نشوید! و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود، به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید، و او میان دل‌های شما، الفت ایجاد کرد، و به برکتِ نعمتِ او، برادر شدید! و شما بر لبِ حفره‌ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد این چنین، خداوند آیات خود را برای شما آشکار می‌سازد شاید پذیرای هدایت شوید.»

امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز فرموده‌اند: «لَيْسَ مَعَ الْاِخْتِلَافِ اِتِّلَافٌ - با اختلاف الفت میسر نیست»^۲

۱. تحف العقول ص ۳۱۶

۲. تحف العقول ص ۸۵

راه حل

به نظر می‌رسد تنها راه حل رفع اختلافات و ایجاد برادری و وحدت بیش از پیش این است که هرکس در اعمال خود اندیشه کند و به دور از خودخواهی بررسی نماید که چه قدر در ایجاد اختلاف مقصر است و چه قدر می‌توانست اختلاف سلیقه‌ها را تحمل نماید. از طرفی به اعمال فردی و اجتماعی خود رجوع کنیم و از گناهان توبه نماییم زیرا امام باقر علیه‌السلام فرموده است:

«إِنَّ اللَّهَ قَضَىٰ قَضَاءً حَتْمًا أَلَّا يُنْعَمَ عَلَى الْعَبْدِ بِنِعْمَةٍ فَيَسْلُبَهَا إِلَيْهَا حَتَّىٰ يُحْدِثَ الْعَبْدُ ذَنْبًا يَسْتَحِقُّ بِذَلِكَ النَّعْمَةَ - خداوند حکم قطعی فرموده است که هیچ نعمتی را از کسی نگیرد مگر آن‌که مرتکب گناهی شود که استحقاق آن نعمت و بلا را داشته باشد.»^۱

اختلافات؛ عذاب گناهان ماست

و ممکن است خداوند به دلیل گناهان ما نعمت برادری را از ما سلب نماید چنان‌که در آیه ۶۵ سوره انعام یکی از عذاب‌هایی را که به واسطه گناهان ممکن است بر انسان‌ها بچشاند را اختلاف و چند دستگی بیان می‌فرماید.

«قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَ يُذِيقَ بَعْضُكُم بَأْسَ بَعْضٍ - بگو: او قادر است که از بالا یا از زیر پای شما، عذابی بر شما بفرستد یا به‌صورت دسته‌های پراکنده شما را با هم بیامیزد و طعم جنگ (و اختلاف) را به هر یک از شما به‌وسیله دیگری بچشاند.»

ازدواج طلایی

نویسنده: رضا مسجدی

۳ خانواده خوب

دیگر ویژگی‌های زن خوب

۴ زیبایی چهره

۵ مهریه مقبول

۶ مهربان و باعاطفه

۷ دوشیزه بودن

۸ با حجاب و عفیف

چند نکته پایانی

یک: در امر ازدواج خوش بین باشید

دو: گناه سخت گیری

سه: زن تارک دنیا

چهار: مسأله‌ای به نام کفویت

پنج: احکام شرعی خواستگاری

شش: میزان رضایت پدر و مادر در ازدواج

هفت: جایگاه استخاره در ازدواج

هشت: دعایی برای خواستگاری و ازدواج

منابع جهت مطالعه بیشتر

بایستگی ازدواج و تشکیل خانواده

کلیدی طلایی در ازدواج

آثار ازدواج با نیت طلایی

۱ حفظ دین

۲ آرامش و محبت

۳ مصون ماندن از انحرافات جنسی

۴ افزایش رزق و روزی

۵ ارتقای کمی و کیفی عبادات

ملاک‌های یک همسر خوب

الف: ویژگی‌های داماد

۱. تدین و امانتداری

۲. خوش اخلاقی

۳. تقوای الهی

۴. اهل گناه نباشد

ب: ویژگی‌های عروس

۱ اهل ایمان

۲ شایستگی

ازدواج طلایی

بایستگی ازدواج و تشکیل خانواده

خداوند متعال طبیعت زن و مرد را به گونه‌ای سرشته است که از جهات مختلف روحی، عاطفی، جسمی و جنسی به یکدیگر نیازمند بوده و تا زمانی که کنار یکدیگر قرار نگیرند، انس و آرامش و محبت و دلدادگی حقیقی را تجربه نخواهند کرد. این سخن به معنای ضرورت ازدواج است که در آموزه‌های دینی مورد تاکید ویژه قرار داشته و قرآن و سخنان پیشوایان معصوم علیهم‌السلام زوایای مختلف این حقیقت را مورد دقت و اشاره قرار داده‌اند که در لابلای مباحث بدان‌ها اشاره خواهیم داشت.

کلیدی طلایی در ازدواج

انگیزه افراد برای اقدام به ازدواج متفاوت است؛ فرار از تنهایی، ارضای مشروع میل جنسی، دوری از محیط نامناسب خانه و خانواده، به دست آوردن مال و ثروت همسر آینده، رسیدن به آرامش، و دیگر علت‌ها می‌تواند برای شروع یک خواستگاری و اقدام به ازدواج محرک انسان باشد.

اما برترین انگیزه از نگاه روایات، یافتن همسری با ایمان برای گام نهادن در مسیر طاعت الهی و رسیدن به کمال معنوی است. این انگیزه و نیت برتر، برگرفته از متن زندگانی زوج آسمانی تاریخ است، آن هنگام که پس از گذشت مدتی از ازدواج حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها و امیرالمؤمنین علیه‌السلام، وقتی پیامبر از امیرالمؤمنین پرسیدند: «زهرا چگونه همسری برای تو است؟» امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام عرضه داشت: «نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَيَّ طَاعَةِ اللَّهِ — فاطمه بهترین کمک برای من در مسیر طاعت خداست.»^۱ به عبارت دیگر، این سخن، کلید

۱. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۱۷؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۵۵

طلایی انگیزه و نیت ازدواج است که در زندگی آن بزرگواران به عنوان الگوی جاودان متبلور شده است؛ ازدواج به نیت رسیدن به قرب و کمال الهی و زندگی بر اساس معنویت که انسان را به آرامش، انس و محبت حقیقی رسانده، مصونیت بخش از بسیاری آفات رایج امروزی خواهد شد.

آثار ازدواج با نیت طلایی

نکته قابل تأمل در ارزش نیت الهی ازدواج این است که کسانی با چنین انگیزه‌ای به خواستگاری و همسرگزینی اقدام می‌نمایند، از برکات و آثار فراوان ازدواج و تشکیل خانواده نیز بهره‌مند خواهند شد که برخی از این برکات عبارتند از:

۱. حفظ دین

از مهم‌ترین دستاوردهای ازدواج که در فرمایش پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز به آن اشاره شده است، تکمیل و حفظ دین انسان است که در سایه ازدواج محقق خواهد شد. آن حضرت فرمودند: «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ شَطْرَ دِينِهِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي شَطْرِ الثَّانِي - کسی که ازدواج می‌کند، نیمی از دینش را حفظ کرده است. پس برای احراز نیم دیگر باید تقوای الهی را پیشه کند.»^۱

از این رو رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به تمام کسانی که از طریق ازدواج و تشکیل خانواده، درصدد حفظ ایمان و معنویت و پاک‌دامنی و عفت هستند، یاری خداوند را مژده می‌دهد و می‌فرماید: «حَقُّ عَلَيَّ اللَّهُ عَوْنُ مَنْ نَكَحَ التَّمَّاسَ الْعِفَّافِ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ - هر که به منظور پاک نگه داشتن خود از آنچه خداوند حرام کرده است ازدواج کند، بر خداست که او را یاری نماید.»^۲

۲. آرامش و محبت

دلدادگی و شور عشق دوطرفه‌ای که پس از ازدواج بین زن و مرد به وجود می‌آید، یکی از جلوه‌های محبت الهی است که میان بندگان خود پراکنده و آنان به چنان علاقه و وابستگی عاطفی می‌رسند که دوری از یکدیگر برایشان ناگوار خواهد بود.

۱ بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۱۹؛ الامالی، شیخ طوسی، ص ۵۱۸

۲ میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۱۷۹؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۷۶، ح ۴۴۴۴۳

خداوند متعال در بیان آثار سازنده پیوند زناشویی می‌فرماید:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» - و از نشانه‌های او این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند. (روم/۲۱)

البته این مهم هنگامی است که علاوه بر نیت الهی، عفو و گذشت، آشنایی با شرایط همسرداری و دیگر مسائل هم بدان ضمیمه شود و بهانه‌های واهی، این مودت و محبت را مخدوش نسازد. همان گونه که زندگی امیرمؤمنان علیه‌السلام و حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها آکنده از عطر محبت و دلدادگی بود، به گونه‌ای که حضرت علی علیه‌السلام سوگند یاد می‌کند که: «والله ما اغضبتني؛ به خدا قسم، حتی یک‌بار هم فاطمه مرا عصبانی و خشنماک نکرد.»^۱ هم‌چنین می‌فرماید: «وَلَقَدْ كُنْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهَا فَتَكْشِفُ عَنِّي الْهُمُومَ وَالْأَحْزَانَ بِنَظَرِي إِلَيْهَا» - و هر گاه به او نگاه می‌کردم، تمام نگرانی‌ها و غم‌هایم از بین می‌رفت.^۲

۳. مصون ماندن از انحرافات جنسی

یکی از انگیزه‌های مهم در باب ازدواج، ارضای مشروع و معقول غریزه خدادادی جنسی است که باعث مصون ماندن از شرّ انحرافات جنسی است. از آن‌جا که دوران جوانی اوج این غریزه است، لذا ازدواج در این سن با سفارش و تأکید ویژه همراه شده است.

در سخن پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دستاورد مثبت انگیزه عفاف‌ورزی چنین ترسیم شده است: «أَيُّمَا شَابٍ تَزَوَّجَ فِي حَدَاثَةِ سِنِّهِ عَجَّ شَيْطَانُهُ: يَا وَيْلَهُ! عَصِمَ مِنِّي دِينُهُ» - هرگاه شخصی در سنین جوانی ازدواج کند، شیطان او فریاد می‌زند: وای بر من! دینش را از گزند من حفظ کرد.^۳

و نیز فرمود: «يَا مَعْشَرَ الشَّبَابِ مَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ الْبَاهُ فَلْيَتَزَوَّجْ فَإِنَّهُ أَغْضُ لِلْبَصَرِ وَأَحْصَنُ لِلْفَرْجِ» - ای گروه جوانان! هر یک از شما که قدرت ازدواج دارد، حتماً اقدام کند؛ چرا که این خود بهترین وسیله‌ای است که چشم را [از نگاه‌های آلوده] و عورت را [از بی‌عفتی و گناه] محافظت می‌کند.^۴

۲. کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۶۳

۴. مکارم الاخلاق، ص ۱۹۷

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۴

۳. بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۱

در فرهنگ قرآن، زن و شوهر نسبت به یکدیگر لباس نامیده شده‌اند:

«هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ» - زنان جامه‌ی ستر و عفاف شما هستند و شما نیز لباس

عفت آن‌ها هستید.» (بقره/۱۸۷)

از این آیه بر می‌آید که پاک‌دامنی برآمده از ازدواج، چونان پرده و پوششی باطنی در مقابل انحراف و گناهان جنسی عمل می‌کند. پس اگر ازدواج با همه‌ی شرایط اسلامی تحقق یابد، باعث پاک‌دامنی زن و مرد در مقابل لغزش‌های ناشی از غریزه‌ی جنسی می‌گردد.

۴. افزایش رزق و روزی

جالب است که یکی از راه‌های گشایش در زندگی و توسعه رزق و روزی از نگاه آموزه‌های دینی، ازدواج و تشکیل خانواده است. خداوند می‌فرماید:

«وَأَنْكِحُوا الْأَيَامِي مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَأِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» - مردان و زنان بی‌همسر خود را، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را همسر دهید، اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند آن‌ها را از فضل خود بی‌نیاز می‌سازد، خداوند گشایش دهنده و آگاه است.» (نور/۳۲)

در روایات نیز وارد شده است که کسی که برای خود همسری بر می‌گزیند، درهای برکت و وسعت رزق بر روی او گشوده می‌گردد.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «اتَّخِذُوا الْاَهْلَ فَإِنَّهُ أَرْزَقُ لَكُمْ» - همسر اختیار کنید که وجود او، روزی شما را زیاد می‌کند.^۱

نیز فرمود: «الْتَمِسُوا الرِّزْقَ بِالنِّكَاحِ» - به‌وسیله ازدواج، رزق و روزی طلب کنید.^۲

و فرمود: «تَزَوَّجُوا النِّسَاءَ فَإِنَّهُنَّ يَأْتِينَ بِالْمَالِ» - ازدواج کنید، زیرا که همسر با خود رزق و

روزی و توسعه در زندگی به همراه می‌آورد.^۳

همو می‌فرماید: «تَزَوَّجُوا لِلرِّزْقِ فَإِنَّ لَهُنَّ الْبَرَكَهَ» - به‌خاطر رسیدن به ثروت و دارایی ازدواج

کنید، زیرا که زنان با خود برکت به همراه می‌آورند.^۴

اسحاق بن عمار می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی حدیثی که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در میان مردم شهرت داشت که مردی نزد رسول‌الله آمد و از فقر و نداری

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۷۳

۱. کافی، ج ۵، ص ۳۲۹

۴. جواهر الکلام، ج ۲۹، ص ۹

۳. مکارم الاخلاق، ص ۱۹۶

شکایت کرد، حضرت نیز به او فرمود: ازدواج کن. تا سه مرتبه که آن شخص همان سخن خود را تکرار می‌کرد و پیامبر هم به او، راه حل انتخاب همسر را ارائه می‌دادند، پرسیدم. امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «بله! این حدیث صحیح است.» بعد فرمودند: «الرِّزْقُ مَعَ النِّسَاءِ وَ الْعِيَالِ - زن و فرزند با خود وسعت رزق و گشایش در زندگی به همراه می‌آورند.»^۱

شاید حکمت این همه تأکیدی که در دین برای انتخاب همسر و به‌دنبال آن گشایش در زندگی و توسعه روزی شده است، این باشد که غالباً افراد مجرد، انگیزه چندانی برای کار و تلاش و تهیه خانه و زندگی و امکانات ندارند و چه بسا به داشتن حداقل امکانات اکتفا می‌نمایند، ولی پس از ازدواج با توجه به دلبستگی و احساس مسئولیتی که در قبال خانواده و همسر در خود می‌یابند، انگیزه کار و تلاش دو چندانی یافته و با توجه به عنایت ویژه‌ای که خداوند نسبت به آنان می‌کند، در زندگی آنان، تلاش و رفاه، جایگزین تنگدستی و تن‌پروری می‌شود.

۵. ارتقای کمی و کیفی عبادات

یکی از نکات جالب توجه ازدواج، افزایش کیفیت عبادات است که بسیار برتر از عبادت‌های افراد مجرد دانسته شده است. رسول اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «رَكَعَتَانِ يُصَلِّيهِمَا الْمُتَزَوِّجُ أَفْضَلُ مِنْ رَجُلٍ عَزَبَ يَقُومُ لَيْلَهُ وَ يَصُومُ نَهَارَهُ - دو رکعت نماز انسان با همسر، برتر است از عمل انسان عَزَبی که همه شب را در نماز و روز آن را روزه دار باشد.»^۲

نیز فرمود: «الْمُتَزَوِّجُ النَّائِمُ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ الْعَزَبِ - خواب انسان متأهل، نزد خدا فضیلت دارد بر بی‌همسر روزه‌گیر شب‌زنده‌دار.»^۳

و امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «رَكَعَتَانِ يُصَلِّيهِمَا الْمُتَزَوِّجُ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكْعَةً يُصَلِّيَهَا عَزَبٌ - دو رکعت نماز که انسان متأهل می‌خواند، از هفتاد رکعت نماز، که انسان مجرد بخواند، برتر است.»^۴

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، البیت، ج ۲۰، ص ۴۴؛ کافی، ج ۵، ص ۳۳۰؛ المذهب البارع، ابن فهد حلی، ج ۳،

ص ۱۵۰؛ جواهر الکلام، ج ۲۹، ص ۹

۲. تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۵۹۷

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۵۵

۴. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۰، ص: ۱۷

ملاک‌های یک همسر خوب

پیش از این گفتیم که اقدام به همسریابی، خواستگاری و ازدواج، اگر در راستای اجرای اطاعت از دستورهای الهی باشد، آثار و برکات فراوان خود را به ارمغان آورده، زندگی را لذت‌بخش و پر حلاوت خواهد نمود. اما سؤال اساسی این است که کدام همسر است که می‌تواند یاور انسان در این مسیر بوده و انسان را به این جایگاه زیبا و دلنشین برساند؟ برای رسیدن به پاسخ لازم است که ویژگی‌های همسر خوب را بررسی نماییم تا با انتخابی دقیق بتوانیم به نیت مورد نظر جامه عمل بپوشانیم؛ زیرا روشن است که لازمه یک انتخاب خوب، آشنایی با شاخص‌ها و ملاک‌های اصلی آن گزینش است که این مهم در روایات مربوط به ازدواج و امر خواستگاری، با چند شاخصه مشخص و تبیین شده است که بیان آن‌ها می‌تواند گره‌گشای تحیر و سرگردانی انسان قرار گیرد.

الف: ویژگی‌های داماد

۱. تدین و امانتداری

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «إِذَا جَاءَكُمْ مَنْ تَرْضَوْنَ دِينَهُ وَآمَانَتَهُ يَخْطُبُ (إِلَيْكُمْ) فَزَوِّجُوهُ، إِنْ لَا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ - هرگاه کسی [به خواستگاری] نزد شما آمد و دینداری و امانتداری او را پسندیدید، به او زن دهید. اگر چنین نکنید، در روی زمین تبهکاری و فساد بسیار پدید خواهد آمد.»^۱

۲. خوش اخلاقی

امام رضا علیه‌السلام در خصوص ویژگی داماد خوب می‌فرماید: «أَنْ خَطَبَ إِلَيْكَ رَجُلٌ رَضِيتَ دِينَهُ وَخُلُقَهُ فَزَوِّجْهُ وَلَا يَمْنَعَكَ فَقْرُهُ وَفَاقَتُهُ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: إِنْ يَكُونُوا فَقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ... - اگر مردی نزد تو به خواستگاری آمد و دین و اخلاق او را پسندیدی، به وی زن بده و فقر و ناداریش مانع تو از این کار[ا] نشود. خدای متعال فرموده است: اگر تهیدست باشند، خداوند از فضل [او کرم] خود آنان را توانگر کند.»^۲

داشتن ثروت و دارایی شرط اساسی و لازم برای خواستگاری نیست. مرد هر چند فقیر باشد، تدینش به او اجازه نمی‌دهد که تنبل و غیرفعال باشد. از این‌رو، برای کسب روزی

۲. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، ص ۲۳۷

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۳۷۲، ح ۳

فعالیت و تلاش می‌کند و از طرف دیگر، خداوند تبارک و تعالی هم وعده داده است که آن‌ها را با فضل خودش غنی و بی‌نیاز کند.

مردی به نام حسین بشّار می‌گوید: خدمت امام رضا علیه‌السلام نامه نوشته و پرسیدم که یکی از بستگانم برای خواستگاری دخترم نزد من آمده است، ولی او جوانی بداخلاق است. نظر مبارک شما درباره‌ی زن دادن به او چیست؟ حضرت فرمودند: «اگر بداخلاق است به او زن نده.»^۱

۳. تقوای الهی

امام حسن علیه‌السلام به مردی که با ایشان درباره ازدواج دختر خود مشورت کرد، فرمود: «زَوْجُهَا مِنْ رَجُلٍ تَقِيٍّ، فَإِنَّهُ إِنْ أَحَبَّهَا أَكْرَمَهَا وَإِنْ أَبْغَضَهَا لَمْ يَظْلِمْهَا - او را به مردی با تقوا شوهر ده؛ زیرا اگر دختر تو را دوست داشته باشد، گرامی‌اش می‌دارد و اگر دوستش نداشته باشد، به وی ستم نمی‌کند.»^۲

مرد با تقوا بر اساس صفای درونی خویش، دوست داشتنش از صمیم قلب است و همسرش را صرفاً به خاطر جمالش یا مالش و یا انگیزه‌های ظاهری و مادی دوست نمی‌دارد. از این‌رو، او را به واقع گرامی می‌دارد و احیاناً اگر همسرش، فاقد کمالات انسانی و یا اخلاق الهی باشد و گاهی بنای اذیت و آزار را بگذارد و کاری کند که خود را از چشم شوهر بیندازد، مرد باتقوا که به نور ایمان آراسته است، درصدد تلافی، آزار و ستم به وی برنمی‌آید. پس در هر حال، بهترین مردی که می‌توان با آسودگی خاطر، به او زن داد، مرد باتقواست.

۴. اهل گناه نباشد

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «مَنْ زَوَّجَ كَرِيْمَتَهُ مِنْ فَاسِقٍ نَزَلَ عَلَيْهِ كُلُّ يَوْمٍ أَلْفُ لَعْنَةٍ - کسی که دخترش را به شخص فاسق تزویج نماید، هر روز بر او هزار لعنت نازل می‌گردد.»^۳

در روایت امام هشتم علیه‌السلام افزون بر گناهان عمومی فرد، بر گناه شراب‌خواری که در روایات از آن به‌عنوان ریشه گناهان دیگر یاد شده، به‌طور ویژه نهی شده است. امام رضا علیه‌السلام فرمود: «وَإِيَّاكَ أَنْ تُزَوِّجَ شَارِبَ الْخَمْرِ فَإِنَّ زَوْجَتَهُ فَكَأَنَّمَا قُدَّتْ إِلَى الزَّنا - بر تو باد که از تزویج [دختر خویش] با شرابخوار دوری کنی. پس اگر او را به تزویج شرابخوار درآوردی، گویا وی را به بی‌عفتی سوق داده‌ای.»^۴

۲. مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۲۰۴

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۳۵

۴. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، ص ۲۸۰

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۹۲

شبهه به همین روایت از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:
 «فَإِنَّ مَنْ زَوَّجَ ابْنَتَهُ شَارِبَ الْخَمْرِ فَكَأَنَّمَا قَادَهَا إِلَى الزُّنَا -

هر کس دختر به میگسار دهد مانند آن است که او را به سوی زنا کشانیده است.^۱
 همچنین فرمود: «مَنْ زَوَّجَ كَرِيْمَتَهُ مِنْ شَارِبِ الْخَمْرِ، فَقَدْ قَطَعَ رَحِمَهَا -
 هر کس دختری به شرابخوار دهد، با او قطع رحم کرده است.»^۲

واضح است که شارب الخمر علاوه بر در دسرهایی که دارد و رنج‌هایی که بر همسرش تحمیل خواهد کرد، نسل او نیز دچار مشکلاتی خواهد شد. در یک گزارش آمده است:
 «به‌طور کلی هشتاد درصد اشخاص ناقص‌الخلقه و معلول، محصول شب اول ژانویه می‌باشند؛
 زیرا در این شب، مسیحیان عید بزرگی دارند، به عیش و نوش پرداخته و بیش از حد
 متعارف مشروب خواری و عیاشی می‌کنند؛ به حدی که مریض می‌شوند.»^۳

ب: ویژگی‌های عروس

۱) اهل ایمان

رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در بیان برترین معیار در انتخاب همسر می‌فرماید: «تُنْكَحُ
 الْمَرْأَةُ عَلَى أَرْبَعٍ خِلَالٍ: عَلَى مَالِهَا، وَعَلَى دِينِهَا، وَعَلَى جَمَالِهَا، وَعَلَى حَسَبِهَا وَنَسَبِهَا، فَعَلَيْكَ
 بِذَاتِ الدِّينِ - با زن به‌خاطر چهار چیز ازدواج می‌شود: مال و ثروتش، دینداریش، زیبایی‌اش و
 اصل و نسب و خانواده‌اش. پس بر توست که با زن متدین ازدواج کنی.»^۴

داماد برای برگزیدن همسر مناسب باید ملاک تدین را در زن لحاظ کند؛ زیرا آن چیزی
 که مایه گرمی و نشاط زندگی و الفت میان زوجین است، دوست داشتن از صمیم قلب، بدون
 در نظر گرفتن انگیزه‌های مادی و ظاهری است. بر این اساس، اگر زن را به‌خاطر مال و
 ثروتش برگزیند، به محض این‌که زن متوجه شود مرد با این انگیزه با او ازدواج کرده است،
 صفا و گرمی و الفتی که بین این دو باید باشد دچار مشکل شده، گاهی قلب زن مملو از
 کینه و کدورت نسبت به همسرش می‌شود و بدین‌سان، هر طور شده به او اجازه رسیدن به
 اهداف مالی‌اش را نمی‌دهد و زندگی مشترکشان یا قطع می‌شود و یا در صورت تداوم، بسیار
 بی‌روح، سرد و نفرت‌آمیز خواهد بود.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص: ۳۴۷

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۵۸

۳. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۱۸۱

۴. اعجاز خوراکیها، دکتر غیاث الدین جزایری، ص ۲۱۴

اگر زن را فقط به لحاظ زیبایی‌اش برگزینند، پس از مدتی دیدار یک چهره زیبا برایش عادی و کم جاذبه می‌شود و چنان‌چه این زن زیبا فاقد تدین و اخلاق نیکو و یا احیاناً دارای رذایل اخلاقی باشد، همین چهره زیبا برای مرد مایه دردسر می‌شود؛ زیرا پیوسته نظر مردان نامحرم را به خود جلب می‌کند و غیر از رنج و آزار برای شوهرش چیزی به ارمغان نمی‌آورد و به تدریج به جایی می‌رسد که نه تنها زیبایی او برایش لذت‌بخش نیست؛ بلکه ملالت‌آور است و این جاست که دیگر انگیزه‌ای برای ادامه زندگی، در خود نمی‌بیند.

و اگر زن را تنها برای اصل و نسبش انتخاب کند، چنان‌چه منظور از اصل و نسب و خانواده، اصالت و بزرگواری و تشخیص آن‌ها باشد، در صورتی مطلوب است که این اصالت و سلسله نیکو ادامه یابد و این دختر هم بهره‌ای از آن برده و توأم با آن، دیندار باشد. وگرنه اگر نصیبی از آن تشخص و بزرگ منشی نبرده باشد، هیچ ارزشی ندارد.

بنابراین، اگر منظور از اصل و نسب، صرفاً برخورداری از سلسله خانوادگی معروف و سرشناس از حیث امور دنیوی و ظاهری باشد، در این صورت از آن جایی که زن متدین نیست، کمترین مفسده و مشکلی که برای مرد به وجود می‌آورد این است که گاه و بی‌گاه، اجداد و سلسله خود را به رخ مرد کشیده و او را در مواقع و مواضع مختلف تحقیر می‌کند و به خاطر نداشتن روحیه تواضع و فروتنی نمی‌تواند کانون خانواده را گرم نگه دارد و به هر حال، معروفیت و مشهوریت خانواده زن به رونق زندگی مشترک، کمکی نخواهد کرد؛ بلکه در بسیاری از اوقات مانع بزرگی برای ایجاد دوستی و الفت بین زوجین خواهد شد.

و اما اگر جوان، همسرش را بر اساس تدین و اخلاقش برگزیند، از آن جایی که این زن، زیبایی باطنی و درونی دارد، هر روز که از زندگی مشترک آن‌ها سپری می‌شود، نه تنها این جاذبه و زیبایی برای مرد عادی و خسته کننده نمی‌شود؛ بلکه روز به روز بیشتر شیفته اخلاق او شده و به تدریج علاقه و وابستگی‌اش به او افزون می‌گردد؛ چرا که این جذابیت باطنی، ویژگی و خاصیتی است که خداوند متعال در انسان دیندار و صاحب اخلاق نیکو قرار داده است. در بسیاری از موارد، یک زن دیندار و متخلق به اخلاق شایسته، چنان مرد را به خود علاقه‌مند می‌کند که حتی اگر بهره‌ای از زیبایی ظاهری و یا اصل و نسب و یا مال و منال هم نداشته باشد، مرد همچنان او را از صمیم قلب دوست می‌دارد و از هر نوع فداکاری و از خودگذشتگی نسبت به او دریغ نمی‌ورزد. بدیهی است که این نوع زندگی مشترک، برای زوجین، بسیار مستحکم و شیرین است و در این محیط سرشار از صمیمیت و معنویت فرزندان صالح و مفیدی پرورش خواهند یافت.

۲) شایستگی

پیامبر ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: «خَيْرُ مَتَاعِ الدُّنْيَا الْمَرْأَةُ الصَّالِحَةُ — بهترین بهره‌ی دنیا، زن صالحه است.»^۱

همچنین فرمود: «مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ الزَّوْجَةُ الصَّالِحَةُ — از خوشبختی مرد، داشتن همسر شایسته است.»^۲

و امام صادق علیه السلام می فرماید:

«...حِصَالُ مَنْ فَقَدَ وَاحِدَةً مِنْهُنَّ لَمْ يَزَلْ نَاقِصُ الْعَيْشِ، زَايِلُ الْقَلْبِ، مَشْغُولُ الْقَلْبِ. فَأَوَّلُهَا صِحَّةُ الْبَدَنِ وَالثَّانِيَةُ الْأَمْنُ وَالثَّلَاثَةُ السَّعَةُ فِي الرِّزْقِ وَالرَّابِعَةُ الْأَنْيَسُ الْمُوَافِقُ. قُلْتُ: وَمَا الْأَنْيَسُ الْمُوَافِقُ؟ قَالَ: الزَّوْجَةُ الصَّالِحَةُ وَالْوَلَدُ الصَّالِحُ وَالْحَلِيسُ الصَّالِحُ — چند چیز است که هر کس یکی از آن‌ها را نداشته باشد، زندگی اش ناقص و دلش نابود و قلبش مشغول است: سلامتی، امنیت، گشایش در روزی و انیس موافق.»

[ارای می گوید]: عرض کردم: منظور از انیس موافق چیست؟ فرمود: همسر صالح، فرزند صالح و همنشین صالح.»^۳

همسر صالح، خود را با شرایط مختلف زندگی مشترک وفق می دهد؛ زمانی که وضعیت مرد از نظر مالی مساعد است، با اسراف و ریخت و پاش، آتش به مال او نمی زند و هنگامی که مرد در کمبود مالی قرار دارد، او را جهت تأمین خواسته‌هایش تحت فشار قرار نمی دهد و هرگز زبان به گله، شکایت، طعنه و تحقیر مرد نمی گشاید؛ بلکه با قناعت و صبوری در تمامی فراز و نشیب‌های زندگی همراه او و مایه دلگرمی اش خواهد بود؛ هنگامی که مرد خوشحال و مسرور است، او را همراهی و همنوایی کرده و عیش و خوشی مشروع او را به هم نمی زند و هرگاه مرد عصبانی و ناراحت است، در مدارا با او و تسکین آلام و فرو نشاندن خشمش سعی بلیغ می نماید؛ درد دل‌های مرد را گوش می کند و رازها و اسرار او و خانواده اش را حفظ می نماید؛ در قبال پیمان زناشویی، تعهد بسیار محکم و قوی دارد و در پرورش فرزندان صالح و مفید کوشاست و احترام مرد را در خانواده و نزد دیگران کاملاً نگه می دارد. بدیهی است که چنین زنی بهترین متاع و بهره دنیاست و مردی که چنین زنی دارد، سعادتمند و خوشبخت است و طعم واقعی زندگی را می چشد.

۱. میزان الحکمة، ج ۲، ص ۱۱۸۷ ۲. اصول کافی، ج ۵، ص ۳۲۷ ۳. خصال، ص ۲۸۴

۳) خانواده خوب

خانواده محیطی است که اثرات تربیتی منفی و مثبت آن بر اعضایش در بسیاری از موارد، اجتناب‌ناپذیر است. از این رو، دختری که در خانواده‌ای فاسد پرورش یافته، در موارد زیادی تابع آن شرایط بوده و شخصیت او مطابق آن فضا شکل می‌گیرد، مگر در موارد استثنایی که این موارد هم باید با تحقیق کامل و دقیق، احراز و روشن شود. در صورتی که جوانی به‌صرف اینکه فلان دختر زیباست، فریفته شود و شرایط دیگر از جمله تدین و شایستگی زن را نادیده بگیرد، چنان‌چه این دختر در خانواده‌ای بد رشد کرده باشد، همان ظاهر فریبنده و زیبا، مایه جلوه‌گری زن برای دیگران و موجب دردسر و سرافکنندگی مرد خواهد شد و چنان زندگی را بر او سخت و تلخ می‌کند که آرزو می‌نماید ای کاش هیچ‌گاه ازدواج نکرده بود.

مشکلات این زندگی به همین جا ختم نمی‌شود؛ زیرا چنین زنی قرار است که فرزندان خود را سرپرستی و تربیت کند. معلوم است که کودکانِ معصوم این خانواده تحت چنین شرایطی چگونه پرورش می‌یابند؛ در آینده‌ای نه چندان دور، انحرافات، نابسامانی‌ها و ناهنجاری‌های این بچه‌ها شروع می‌شود و این مرد، پیوسته تا عمر دارد باید تاوانِ انتخاب ناشایست و غفلت خود را پرداخت نماید و تازه آن وقت در می‌یابد که همان‌طور که زن صالح، بهترین متاع دنیاست، بدترین متاع در دنیا نیز زنِ بد و ناشایست است.

از این رو رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خطاب به مردم فرمودند:

«إِيَّاكُمْ وَخَضِرَاءَ الدَّمَنِ، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا خَضِرَاءُ الدَّمَنِ؟ قَالَ: الْمَرْأَةُ الْحَسَنَاءُ فِي مَبْنَتِ السُّوءِ»^۱ از خضراء الدمن (گیاه روئیده در خرابه) بپرهیزید. گفته شد: ای رسول خدا! خضراء الدمن چیست؟ فرمود: زن زیبارویی که در خانواده‌ای فاسد رشد کرده است.^۲ و فرمودند:

«تَزَوَّجُوا فِي الْحَجَرِ الصَّالِحِ، فَإِنَّ الْعِرْقَ دَسَّاسٌ» - در دامن و خانواده‌ی شایسته ازدواج کنید، زیرا عرق (نطفه و ژن) تأثیر می‌گذارد.^۳

۱. اصول کافی، ج ۵، ص ۳۳۲، ح ۴

۲. اقتباس از ماهنامه مبلغان، ش ۵۶

۳. مکارم الاخلاق، ص ۱۹۷

دیگر ویژگی‌های زن خوب

افزون بر موارد فوق که به عنوان کلیات و اصول یک خواستگاری می‌تواند مد نظر قرار گیرد، در روایات از برخی زنان به عنوان زنان خوب یاد شده است که آشنایی با ویژگی‌های آنان نیز می‌تواند با قرار گرفتن در کنار موارد گذشته، راه انتخاب را آسان و هموار نماید.

۴) زیبایی چهره

بی‌گمان ظاهر زیبای همسر آینده از نکات مهم و نیازمند دقت است؛ زیرا نسل آینده و ظاهر آنان رابطه مستقیمی با همسر داشته و این مسأله اهمیت این انتخاب را دوچندان می‌سازد. ضمن این‌که فردی که می‌خواهد سالیان سال و ساعت‌های طولانی از عمر خود را در کنار یک فرد بگذراند، به طور طبیعی زیبایی ظاهری یکی از مواردی است که نقش شگرفی در تداوم الفت و محبت ایفا خواهد نمود؛ البته زیبایی نسبی است و چه بسا چهره‌ای برای یک نفر زیبا و دلنشین و همان چهره برای دیگری ناراحت کننده و غیر قابل قبول باشد، مهم آن است که خود انسان با مراجعه به قلب خود و با پرهیز از احساسات بی‌فایده، همسر آینده را انتخاب نماید.

البته تذکر این نکته مهم است که همان‌طور که گفته شد ملاک اصلی باید ایمان و تدین باشد و دیگر ملاک‌ها در کنار این ملاک قابل ارزش‌گذاری خواهند بود.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید:
«أَفْضَلُ نِسَاءٍ أُمَّتِي أَقْلُهُنَّ مَهْرًا وَأَحْسَنُهُنَّ وَجْهًا -

بهترین زنان امت من، زنانی هستند که مهریه کمتر و سیمای نیکوتری داشته باشند.»^۱
و امام علی علیه‌السلام فرمود:

«إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ يَتَزَوَّجَ فَلْيَسْأَلْ عَنْ شَعْرِهَا كَمَا يَسْأَلُ عَنْ وَجْهِهَا فَإِنَّ الشَّعْرَ أَحَدُ الْجَمَالَيْنِ - زمانی که می‌خواهید ازدواج کنید، همان‌گونه که در مورد زیبایی صورت پرس و جو می‌کنید، در مورد زیبایی مو هم سؤال کنید؛ چرا که مو یکی از دو زیبایی زن است.»^۲

۱. مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، ج ۱۴، ص ۱۶۱

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۸۸؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۵۹

۵) مهریه مقبول

در روایت پیشین پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله وسلم، یکی از ویژگی‌های زن خوب، کم بودن مهریه ذکر شده است. نیز آن حضرت در روایتی دیگر بهترین مهریه‌ها را چنین معرفی کردند: «خَيْرُ الصَّدَاقِ أَيْسَرُهُ - بهترین مهریه، سبک‌ترین آن است.»^۱ و فرمود: «إِنَّ مِنْ يُمْنِ الْمَرْأَةِ تَيْسِيرَ خَطْبَتِهَا وَتَيْسِيرَ صِدَاقِهَا - از میمنت [و خجستگی] زن این است که راحت خواستگاری شود و کابینش (مهریه‌اش) سبک باشد.»^۲ کم بودن مهریه، نشان دهنده این نکته نیز هست که فرد دارای ثبات شخصیت است و تحت تأثیر القائنات و جو نامناسب محیط قرار نمی‌گیرد. این مسأله باعث قدردانی همسر و اطمینان بیشتر نسبت به زندگی با او در آینده خواهد شد.

۶) مهربان و باعاطفه

یکی از ویژگی‌های پر رنگ در بانوان، وجود عاطفه و مهر و محبت فراوان است که به‌عنوان خصلتی ممتاز در آنان شناخته می‌شود. البته هستند زنان و دخترانی که به‌خاطر مشکلات فراوان خانوادگی، دارای عقده‌های روحی روانی شده و این موهبت خدادادی در آن‌ها از بین رفته است، به همین دلیل باید این خصیصه مهم را بررسی نمود. این روایت زیبا حکایت‌گر همین مسأله است: «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ إِنَّ لِي زَوْجَةً إِذَا دَخَلْتُ تَلَقَّيْتَنِي وَإِذَا خَرَجْتُ شَيَّعْتَنِي وَإِذَا رَأَيْتَنِي مَهْمُومًا قَالَتْ مَا يُهْمُكَ إِنْ كُنْتَ تَهْتَمُّ لِرِزْقِكَ فَقَدْ تَكْفَلُ لَكَ بِهِ غَيْرُكَ وَإِنْ كُنْتَ تَهْتَمُّ بِأَمْرِ آخِرَتِكَ فَرَأَاكَ اللَّهُ هَمًّا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ لِلَّهِ عُمَّالًا وَهَذِهِ مِنْ عُمَّالِهِ لَهَا نِصْفُ أَجْرِ الشَّهِيدِ - مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمد و عرض کرد: من همسری دارم که وقتی به خانه می‌روم به استقبال من می‌آید و زمانی که بیرون می‌روم مرا بدرقه می‌کند، و هر گاه مرا اندوهگین می‌بیند از من می‌پرسد چه چیز تو را غمگین کرده است؛ اگر برای خرج زندگی است که آن به عهده تو نمی‌باشد و خداوند آن را به‌عهده گرفته، و اگر راجع به امور آخرتی است پس خداوند بر اندوهت بیافزاید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم: خداوند کارگزارانی دارد و این زن یکی از آنان است، او نصف اجر شهید را خواهد برد.»^۳

۱. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۳۲۰ ۲. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۱۸۲ ۳. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۸۹

۷) دوشیزه بودن

از دیگر ملاک‌ها و ویژگی‌های مهم برای انتخاب یک همسر خوب، دوشیزه بودن وی است که در روایات نیز برای این مهم ارزش ویژه لحاظ شده و نسبت به انتخاب دختران دوشیزه ترغیب شده است. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در این باره فرموده‌اند:

«تَزَوَّجُوا الْأَبْكَارَ فَإِنَّهُنَّ أَفْوَاهٌ وَ أَفْتَحُ أَرْحَاماً وَ إِسْرَعُ تَعْلِماً وَ أَثْبَتُ لِّلْمَوَدَّةِ - با باکره ازدواج کنید که آنان شیرین زبان‌تر، زایا (یا آسان زاتر) و زود آموزترند و در محکم ساختن رشته‌های محبت مؤثرترند.»^۱

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام نیز می‌فرمایند: «تَزَوَّجُوا الْأَبْكَارَ فَإِنَّهُنَّ أَطِيبُ شَيْءٍ أَفْوَاهاً وَ أَدْرُ شَيْءٍ اخِلَافاً وَ أَحْسَنُ شَيْءٍ اخِلَاقاً وَ أَفْتَحُ شَيْءٍ أَرْحَاماً - باکره‌ها را به‌همسری گیرید که آن‌ها پاکیزه‌تر، نیکو خلق‌تر و زایاتر هستند.»^۲

داوود کرخی می‌گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: همسرم که با من همساز بود فوت کرده است، می‌خواهم ازدواج کنم. حضرت در پاسخ فرمودند: «أَنْظُرْ أَيْنَ تَصْعُ نَفْسَكَ وَ مِنْ تُشْرِكُهُ فِي مَالِكَ وَ تَطْلُعُهُ عَلَى دِينِكَ وَ سِرِّكَ وَ أَمَانَتِكَ، فَاِنْ كُنْتَ لِأُبْدَّ فَاعِلًا فَبِكْرًا تُنْسَبُ إِلَى الْخَيْرِ وَ إِلَى حُسْنِ الْخُلُقِ - بنگر که خویشتن خویش را کجا می‌نهی؟ و چه کسی را در مال خود شریک می‌سازی و او را بر دین و راز و چیزی که نمی‌خواهی دیگران از آن با خبر شوند، آگاه می‌کنی؟ پس اگر ناچار از این کاری، با دوشیزه‌ای که به نیکو و خوش اخلاقی موصوف باشد [ازدواج کن].»^۳

۸) با حجاب و عفيف

از دیگر ویژگی‌های تأثیرگذار در انتخاب همسر آینده، انتخاب پوشش مناسب و بر اساس موازین شرعی است که نشان دهنده‌ی ثبات شخصیتی و پایبندی به اعتقادات و باورها است. در بحث نیت ازدواج گفته شد که انسان باید همسری را برگزیند که کمک کار در راستای معنویت و خداپرستی باشد؛ پس زنی که خود با بدحجابی نسبت به اوامر الهی دهن‌کجی نموده و با رفتار خود از مسیر رضای الهی فاصله گرفته است، چگونه می‌تواند شوهرش را به قرب الهی برساند؟!

۳. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۸۶

۲. التوحید، شیخ صدوق، ص ۳۹۵

۱. الجعفریات، ص ۹۱

البته قابل انکار نیست که به طور قطع و یقین نمی توان از ظاهر آدم ها حجاب و عفت حقیقی آنان را دریافت، ولی در دو راهی باحجاب و بدحجاب، قطعاً حکم به برتر بودن فرد باحجاب می گردد و گام اول با قاطعیت برداشته می شود و سپس می توان دیگر نکات که تحقیق از خلق و خو و وضعیت خانوادگی و دیگر موارد است را پیگیری کرد.

این دو اصل مهم یعنی حجاب و عفت، در ضمن روایت زیبایی از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله وسلم پیرامون ویژگی های زن خوب بیان شده است.

جابر ابن عبدالله انصاری می گوید: با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نشستیم بودیم، ایشان با ما در مورد زن ها و فضیلت عده ای از آن ها صحبت کردند و فرمودند: آیا می خواهید بهترین زن ها را به شما معرفی کنم.

عرض کردیم: بلی.

آن حضرت فرمودند: بهترین آن ها زنی است که:

الْوَلُودَ - زایا (عقیم نباشد)

الْوُدُودَ - مهربان باشد

السَّتِيرَةَ - پوشیده باشد

الْعَفِيفَةَ - با عفت باشد

الْعَزِيزَةَ فِي أَهْلِهَا - در خانواده اش ارجمند و گرامی باشد

الدَّلِيلَةَ مَعَ بَعْلِهَا - در مواجهه با همسرش متواضع و فروتن باشد

الْمُتَبَرِّجَةَ مَعَ زَوْجِهَا - نزد شوهرش خود را بی آراید

الْحَصَانَ مَعَ غَيْرِهِ - در برابر غیر همسرش در پناه سپر و دژی محکم (به نام حجاب) قرار گیرد

الَّتِي تَسْمَعُ قَوْلَهُ وَ تُطِيعُ أَمْرَهُ - با دقت حرف های شوهرش را بشنود و از او اطاعت کند

وَ إِذَا خَلَا بِهَا بَذَلَتْ لَهُ مَا أَرَادَ مِنْهَا - زمانی که همسرش با او تنها شد، مانعی بر خواسته های او نباشد.

وَ لَمْ تَبْدَلْ لَهُ تَبْدُلَ الرَّجُلِ - و مانند یک مرد (خشک و بی احساس) نزد شوهرش نماند.^۱

ناگفته پیداست که برخی از این موارد نیاز به تحقیق بیشتر و چه بسا آشنایی با محیط خانه و خانواده همسر آینده داشته باشد.

چند نکته پایانی

یک: در امر ازدواج خوش باشید

بسیاری از جوانان، به بهانه‌ی این که شرایط ازدواج بسیار سخت شده است، در سنین جوانی مبادرت به این کار نمی‌کنند. همین عامل، باعث بالا رفتن سن ازدواج و به تبع آن، فزونی روز به روز تخلفات و ارتکاب محرمات و شیوع انحرافات جنسی خواهد بود؛ از این رو در روایات، ضمن بیان آثار مثبت ازدواج، جوانان را نسبت به امر ازدواج خوش‌بین نموده و همگان را به گام برداشتن در این جهت، بسترسازی برای این مهم و آسان‌گیری شرایط و مقدمات آن سفارش و از قیود و شرایطی که باعث تأخیر در ازدواج شده، نهی می‌نماید.

امام صادق علیه‌السلام در خصوص داشتن امید به فضل الهی در امر ازدواج می‌فرماید: «مَنْ تَرَكَ التَّزْوِيجَ مَخَافَةَ الْفَقْرِ فَقَدْ آسَأَ الظَّنَّ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: اِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ - هر که از ترس تهیدستی ازدواج نکند، به خدای متعال گمان بد برده است. خداوند عزوجل می‌فرماید: اگر تهیدست باشند خداوند از فضل خود توانگرشان می‌سازد.»^۱

و رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «مَنْ تَرَكَ التَّزْوِيجَ مَخَافَةَ الْعَيْلَةِ فَلَيْسَ مِنَّا - هر که از ترس تنگدستی ازدواج نکند، از ما نیست.»^۲

دو: گناه سخت‌گیری

پیشوایان معصوم در روایات خودشان، خانواده‌هایی را که در امر ازدواج جوانان سنگ‌اندازی و سخت‌گیری‌های بی‌جا و ناروا می‌نمایند، توبیخ نموده و هشدار می‌دهند که در صورتی که جوان آن‌ها به‌خاطر عدم ازدواج، مرتکب گناه و بی‌عفتی گردد، آنان نیز در گناه فرزندان شریک خواهند بود.

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به صراحت می‌فرماید: «مَنْ بَلَغَ وَلَدُهُ النِّكَاحَ وَعِنْدَهُ مَا يَنْكِحُهُ، فَلَمْ يَنْكِحْهُ ثُمَّ أَحْدَثَ حَدَثًا فَلَا تُمُّ عَلَيْهِ - هر کس فرزندش به حد ازدواج برسد و او هم بتواند زمینه‌ی ازدواجش را فراهم کند، ولی او را زن ندهد و فرزندش گرفتار گناه گردد، گناه فرزند بر عهده‌ی اوست.»^۳

۱. نورالثقلین، ج ۳، ص ۵۹۷ ۲. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۷۹ ۳. میزان الحکمه، ج ۴، ص ۳۶۸۰

سه: زن تارک دنیا

گاهی برخی دختران به خیال خام خود می‌خواهند به عبادت بپردازند؛ به همین دلیل از ازدواج طفره می‌روند تا فرصت بیشتری برای عبادت و بندگی خدا داشته باشند. پاسخ چنین تفکری در روایات معصومین علیهم‌السلام چنین آمده است: «زنی به امام باقر علیه‌السلام عرض کرد: من زن تارک دنیا هستم.

حضرت فرمود: منظورت از ترک دنیا چیست؟

عرض کرد: نمی‌خواهم هرگز ازدواج کنم.

حضرت پرسید: چرا؟

عرض کرد: دنبال کسب فضیلت هستم.

حضرت فرمود: از این کار دوری کن، اگر در این کار فضیلتی بود، فاطمه علیها‌السلام از تو نسبت به آن سزاوارتر بود. هیچ کس نیست که در فضیلت بر او سبقت گیرد.^۱

چهار: مسأله‌ای به نام کفویت

همواره تاکید می‌شود که در فردی را برای همسری انتخاب نمایید که از جهات مختلف اعتقادی، فرهنگی، خانوادگی، اخلاقی و موارد دیگری مانند تحصیلات، مال و ثروت، سن و سال، قیافه ظاهری و... تناسب و همخوانی داشته باشد. این مسأله حقیقتی است که بسیاری از افراد در هنگامه انتخاب چه بسا احساسات و عواطف بر عقل و فکر چیره گشته و پرده‌های تعصب، تکبر و جهالت، باعث ایستادگی در مقابل همه مخالفان می‌شود، ولی غالباً پس از گذشت مدت زمانی نه چندان طولانی، ادعای مخالفان این ازدواج به اثبات رسیده، فرد شرمنده از انتخاب خود، باید راه پر زحمت بازگشت یا تحمل دردناک را برگزیند.

البته نباید در این مسأله حساسیت و ریزبینی بی‌جا داشت؛ زیرا در هر حال دو نفر که از تمام جهات شبیه یکدیگر باشند، قطعاً وجود ندارد، مهم آن است که فاصله‌ها آن‌چنان نباشد که باعث اختلافات زود هنگام گردد و آینده را با مشکل جدی مواجه سازد؛ زیرا از نظر آموزه‌های دینی، مهم‌ترین شرط کفویت و همتایی، مسلمان بودن و باورهای دینی است و نمی‌توان به امید پیدا کردن دختر مناسب‌تر یا خواستگار بهتر بیش از اندازه وقت صرف کرد و منتظر ماند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله وسلم فرموده‌اند:

«إِذَا جَاءَكُمْ الْأَكْفَاءُ فَأَنْكِحُوهُمْ وَ لَا تَرْبِّصُوا بِهِمْ الْخُدَّانَ -

وقتی اشخاص هم شأن به خواستگاری پیش شما آمدند، دختران خود را شوهر بدهید و در کار آن‌ها منتظر حوادث نباشید.»^۱

و فرمود: «زَوِّجُوا الْأَكْفَاءَ وَ تَزَوَّجُوا الْأَكْفَاءَ، وَ اخْتَارُوا لِنُطْفِكُمْ - به اشخاص هم شأن زن بدهید و از اشخاص هم شأن زن بگیرند و محل نطفه‌های خود را به دقت انتخاب کنید.»^۲

پنج: احکام شرعی خواستگاری

از نکات مهم در خواستگاری، آشنایی با وضعیت جسمی و زیبایی‌های همسر آینده است که نقش مهمی در انتخاب دارد. اما محدوده شرعی این نگاه تا کجاست؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: «لَا بَأْسَ بِأَنْ يُنْظَرَ الرَّجُلُ إِلَى الْمَرْأَةِ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا يُنْظَرُ إِلَى خَلْفِهَا وَ إِلَى وَجْهِهَا - مانعی ندارد که مرد قامت و صورت زنی را که قصد ازدواج با او را دارد، ببیند.»^۳

مراجع بزرگوار نیز نگاه به چهره، گردن و موهای دختری که قصد ازدواج با او را دارد را با شرائط ذیل جایز می‌دانند:

* به قصد لذت و ریه نباشد (هرچند بداند با نگاه، لذت قهری پیدا شود).

* برای آگاهی از وضع جسمانی دختر باشد (پس اگر از حال او آگاه است، نگاه به او جایز نیست).

* مانعی از ازدواج در میان نباشد (به عنوان مثال دختر شوهر نداشته باشد).

* احتمال بدهد دختر او را رد نمی‌کند.^۴

البته این موارد همه باید طبق موازین شرعی و در چارچوب فرهنگ خانواده‌ها قرار گیرند و هر فرد باید نظر دقیق مراجع عظام تقلید خود را دانسته و سپس اقدام نماید.

۱. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۳۱۷، ح ۴۴۶۹۳

۲. همان، حدیث ۴۴۶۹۴

۳. وسایل الشیعه، ج ۲۰، ص ۸۸

۴. آیت الله سیستانی، منهاج الصالحین، ج ۲، النکاح، م ۲۸؛ امام خمینی (ره)، آیت الله فاضل، آیت الله نوری، آیت الله مکارم، تعلیقات علی العروة النکاح، م ۲۶؛ آیت الله بهجت، توضیح المسائل، م ۱۹۴۴؛ امام خامنه‌ای،

استفتاء، س ۵۲۵. به نقل از ahkam.porsemani.ir

شش: میزان رضایت پدر و مادر در ازدواج

احترام به پدر و مادر در هر حالی واجب است، ولی اجرای خواسته‌های آنان در برخی موارد واجب شرعی نیست؛ به عنوان مثال خداوند می‌فرماید: «وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا - اگر آن‌ها (پدر و مادر) به تو اصرار دارند که چیزی را که شریک خدا نمی‌دانی، برای او شریک قرار دهی، هرگز از آن‌ها اطاعت مکن؛ ولی در زندگی دنیا با آن‌ها به نیکی رفتار کن.» (لقمان/۱۵)

در انتخاب همسر دل‌خواه نیز ضمن رعایت احترام فوق‌العاده نسبت به آنان، انسان می‌تواند نظر خود را برگزیند و همسری را که خود بدان تمایل دارد انتخاب نماید. به همین دلیل وقتی شخصی از امام صادق علیه‌السلام سؤال کرد: من می‌خواهم با زنی ازدواج کنم، ولی پدر و مادرم مایلند با دیگری ازدواج نمایم. امام علیه‌السلام فرمود: «با زنی ازدواج کن که خودت مایل هستی، و زنی که پدر و مادرت (بدون رضایت تو) انتخاب کرده‌اند، رها کن.»^۱

هفت: جایگاه استخاره در ازدواج

برای استخاره دو معناست. یکی معنای حقیقی استخاره است که - در اخبار و روایات ما بیشتر از آن نام برده شده - طلب خیر نمودن از خداست. این نوع استخاره در واقع یکی از رشته‌ها و شاخه‌های دعاست. این استخاره که همان استخاره‌ی مطلق است، اختصاص به مورد شک و تردید ندارد. این در واقع استمداد از خدای متعال و تفویض کارها به او در جمیع امور و تمام افعال زندگی است.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: که خداوند فرمود:

«مِنْ شَقَاءِ عَبْدِي أَنْ يَعْمَلَ الْأَعْمَالَ وَ لَا يَسْتَخِيرَنِي - از بدبختی بنده من آن است که کاری از کارهایش را بدون استخاره (طلب خیر) از من انجام دهد.»^۲

بنابراین، طبق روایات فراوان، این نوع استخاره برای رفع تحیر و سرگردانی نیست، بلکه در همه‌ی مراحل یک کار خوب و پسندیده و راه‌گشاست.

معنای (نوع) دوم استخاره، طلب خیر نمودن از خدا، برای رفع تحیر و سرگردانی است که اختصاص به موارد شک و تردید دارد.

به هر حال اگر استخاره بعد از نماز، دعا و طهارت و حضور قلب باشد، قطعاً بهتر است؛ چون در آداب استخاره ائمه این گونه دستور داده‌اند.^۳

۱. تهذیب‌الاحکام، ج ۷، ص ۳۹۲. ۲. مستدرک، ج ۶، ص ۲۶۲. ۳. بحار ج ۹۱، ص ۲۲۲؛ وسائل باب استخاره

البته باید توجه داشت که اگر کسی بعد از تحقیق و بررسی دقیق به نتیجه نرسید می تواند به این گونه استخاره متوسل شود و در این خصوص باید از وسواس و ترس پرهیز نمود. خداوند می فرماید اگر اراده کاری را نمودید توکل کنید و سپس آن را انجام دهید.

«فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» - پس هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش و) بر خداوند توکل کن. براستی که خداوند توکل کنندگان را دوست می دارد.» (ال عمران/ ۱۵۹)

هشت: دعایی برای خواستگاری و ازدواج

ابو بصیر می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «هر گاه یکی از شما [بخواهد] ازدواج کند، چه می کند؟

عرض کردم: نمی دانم قربانت گردم،

فرمود: هرگاه [کسی] قصد ازدواج داشت پس:

۱- دو رکعت نماز به جا آورد.

۲- و خداوند عزوجل را سپاس گوید.

۳- بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُرِيدُ التَّزْوِيجَ فَقَدِّرْ لِي مِنَ النِّسَاءِ أَعْفَنَهُنَّ فَرْجاً وَ أَحْفَظَهُنَّ لِي فِي نَفْسِهَا وَ مَالِي وَ أَوْسَعَهُنَّ رِزْقاً وَ أَعْظَمَهُنَّ بَرَكَهً وَ قِیْضٌ لِي مِنْهَا وَلَدًا طَيِّبًا تَجْعَلُهُ لِي خَلْفًا صَالِحاً فِي حَيَاتِي وَ بَعْدَ مَوْتِي» - پروردگارا من می خواهم زنی را به همسری گیرم، پس از میان زنان، پاکدامن ترین آنان و نگهدارنده ترینشان نسبت به جان و مال و آن که روزیش فراوان تر و برکتش افزون تر باشد، برایم مقدّر بفرما و از او فرزندی پاک و برومند نصیب کن که در زندگی و مرگ من جانشینی صالح برایم باشد.^۱

منابع جهت مطالعه بیشتر

ابراهیم امینی، انتخاب همسر، سازمان تبلیغات اسلامی شرکت چاپ و نشر بین الملل
علی اکبر مظاهری، جوانان و انتخاب همسر، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
احمد صادقی اردستانی، نیازهای جوانان، نشر خرم.
سیدرضا پاک نژاد، ازدواج مکتب انسان سازی.
جواد مصطفوی، بهشت خانواده، انتشارات دارالفکر.

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۹۴؛ جامع المقاصد محقق کرکی، ج ۱۲، ص ۱۳

پیمان یاران مهدی

تیه و تدوین: زینب داودی

امیرمؤمنان علی علیه السلام در ضمن یک حدیث طولانی در وصف بیعت یاران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چنین می فرماید:

«... با او بیعت می کنند که هرگز:

- ۱- دزدی نکنند
- ۲- زنا نکنند
- ۳- مسلمانی را دشنام ندهند
- ۴- خون کسی را به ناحق نریزند
- ۵- به آبروی کسی لطمه نزنند
- ۶- به خانه کسی هجوم نبرند
- ۷- کسی را به ناحق نزنند
- ۸- طلا، نقره، گندم و جو ذخیره نکنند
- ۹- مال یتیم را نخورند
- ۱۰- در مورد چیزی که یقین ندارند، گواهی ندهد
- ۱۱- مسجدی را خراب نکنند
- ۱۲- مشروب نخورند
- ۱۳- حریر و خز نپوشند
- ۱۴- در برابر سیم و زر سر فرود نیاورند
- ۱۵- راه را بر کسی نبندند
- ۱۶- راه را ناامن نکنند
- ۱۷- گرد همجنس بازی نگرینند
- ۱۸- خوراکی را از گندم و جو انبار نکنند
- ۱۹- به کم قناعت کنند
- ۲۰- طرفدار پاکی باشند
- ۲۱- از پلیدی گریزان باشند
- ۲۲- به نیکی فرمان دهند
- ۲۳- از زشتی ها بازدارند
- ۲۴- جامه های خشن بپوشند
- ۲۵- خاک را متکای خود سازند
- ۲۶- در راه خدا حق جهاد را ادا کنند
- و ...
- او نیز در حق خود تعهد می کند که:
- ۱- از راه آنها برود
- ۲- جامه ای مثل جامه ی آنها بپوشد
- ۳- مرکبی همانند مرکب آنها سوار شود
- ۴- آنچنان که آنها می خواهند باشد
- ۵- به کم راضی و قانع شود
- ۶- زمین را به یاری خدا پر از عدالت کند
- ۷- آنچنان که پر از ستم شده است
- ۸- خدا را آنچنان که شایسته است بپرستد
- ۹- برای خود دربان و نگهبان اختیار نکند
- و ...

منابع:

روزگار رهایی صفحه ۴۶۵ به نقل از: منتخب الاثر، صفحه ۴۶۹

الملاحم و الفتن، ص ۴۹ و ص ۱۲۲ - والزم الناصب، ص ۲۰۱

تختین قدم ہا برای پاکی

قسمت ہشتم

اشک

سعد حساری

مقدمہ

گناہ؛ سبب دوری

ورع سبب نزدیکی

اشک و تضرع در درگاه الہی

نقش تضرع و گریہ در ترک معاصی

اثر دفعی و رفعی

۱۔ اثر رفعی

۲۔ اثر دفعی

نکتہ عملی

گریہ بر سیدالشہداء علیہ السلام پاک کنندہ ذنوب

تباکی جایگزین گریہ و بُکاء

تذکرہ مهم

درمان خشکی چشم

ختم و دعا

تختین قدم ہا برای پاکی

قسمت ہشتم

اشک

مقدمہ

در نوبت‌های پیشین گفته شد کہ مطابق آیات و روایات شریفہ، هدف از خلقت انسان قرب حق تعالی و آرام گرفتن در جوار او و در نہایت ملاقات با آن ذات مقدس است کہ اہل معرفت از آن بہ لقاء اللہ یاد کردہ اند. قرآن کریم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ - اٰی انسان، حقاً کہ تو بہ سوی پروردگار خود بہ سختی در تلاشی، و او را ملاقات خواہی کرد.» (انشقاق/۶)

در حدیث قدسی خدای متعال چنین فرمودہ است: «یا بن آدم! خلقتُ الأشياءَ كُلَّهَا لِأَجْلِكَ، وَ خَلَقْتُكَ لِأَجْلِي، وَ أَنْتَ تَفِرُّ مِنِّي - اٰی فرزند آدم! ہمہی اشیاء را برای تو آفریدم و تو را برای (وصال) خویش ساختم، در حالی کہ تو از من فرار می‌کنی.»^۱

گناہ؛ سبب دوری

حال کہ معلوم شد هدف انسان در زندگی، تقرب بہ خدای متعال و ملاقات با اوست، باید دانست کہ هیچ چیزی مانند گناہ و معصیت، انسان را از خدا دور نمی کند و هیچ امری مانند معاصی، باعث فساد اعتقادی و عملی انسان نمی شود. گناہ نہ تنها باعث دوری از خدا و اولیاء الہی می شود، بلکہ حال معنوی گنہکار در اثر گناہ چنان وخیم می گردد کہ منکر بسیاری از امور اعتقادی مانند معاد می شود.

قرآن کریم در این بارہ چنین فرمودہ است:

«ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَأُوا السُّؤَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ - سپس سرانجام کسانی کہ اعمال بد مرتکب شدند بہ جایی رسید کہ آیات خدا را تکذیب کردند و آن را بہ مسخرہ گرفتند.» (روم/۱۰)

«یک نگاہ بہ صفحات تاریخ زندگی بسیاری از یایان و جانیان نشان می دہد کہ آن ہا در آغاز کار چنین نبودند حد اقل نور ضعیفی از ایمان در قلب آن ہا می تابید ولی ارتکاب گناہان پی در پی سبب شد کہ روز بہ روز از ایمان و تقوا فاصلہ بگیرند و سرانجام بہ آخرین مرحلہی کفر برسند. در خطبہ معروف حضرت زینب سلام اللہ علیہا کہ در شام در مقابل یزید ایراد فرمود نیز این آیہ با ہمین برداشت آمدہ است.

ہنگامی کہ یزید با گفتن کلمات کفرآمیز و اشعار معروف "لعبت ہاشم بالملک ..." کہ بیانگر عدم ایمان او بہ اساس اسلام بود ہمہ چیز را بہ سخریہ گرفت، آن حضرت بعد از حمد الہی و درود بر پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنین فرمود: صدق اللہ کذلک یقول ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَأُوا السُّؤَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ^۱

ہمچنین می فرماید: «وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بَيُّومِ الدِّينِ وَ مَا يُكْذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ کلا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ - وای در آن روز بر تکذیب کنندگان! همان ہا کہ روز جزا را انکار می کنند. تنها کسی آن را انکار می کند کہ متجاوز و گنہکار است! (همان کسی کہ) وقتی آیات ما بر او خواندہ می شود می گوید: این افسانہ ہای پیشینیان است! چنین نیست کہ آن ہا می پندارند، بلکہ اعمالشان چون زنگاری بر دل ہای شان نشستہ است.» (مطففین/۱۰ تا ۱۴)

مطابق این آیات شریفہ، گنہکاران منکر روز قیامت ہستند و علت این انکار، زنگاری ذکر شدہ کہ در نتیجہ گناہان بر دل شان نشستہ و مانع از فہم حقایق است.

ورع سبب نزدیکی

از آن طرف باید توجه داشت هیچ امری چون ترک معاصی و ورع نسبت به محارم الهی، باعث گرامی شدن بنده نزد خدای متعال نمی‌شود چنان‌که خود آن ذات مقدس به این امر تصریح فرموده: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ» - گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست. (حجرات/۱۳)

در حدیث قدسی خدای متعال به حضرت داود علیه‌السلام چنین فرموده است: «يا داودُ لو يعلمُ المَدْبِرُونَ عَنِّي كَيْفَ إِنْتَظَارِي لَهُمْ وَ رِفْقِي بِهِمْ وَ شَوْقِي إِلَيَّ تَرَكَ مَعَاصِيَهُمْ لَمَاتُوا شَوْقًا إِلَيَّ وَ تَقَطَّعَتْ أَوْصَالُهُمْ مِنِّ مَحَبَّتِي» - ای داود، اگر روی گردانان از من بدانند که چه انتظاری برای آنان می‌کشم و چه مهری به آنان می‌ورزم و چه اشتیاقی به ترک معاصی از سوی آنان دارم، هر آینه از شوق به من بمیرند و از عشق به من بندهای بدنشان از هم بگسلد.^۱

در روایت دیگری امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند:

«فِيمَا نَاجَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا مُوسَى، مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ الْمُتَقَرَّبُونَ بِمِثْلِ الْوَرَعِ عَنْ مَحَارِمِي؛ فَإِنِّي أُبِيحُهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ لَأُشْرِكَ مَعَهُمْ أَحَدًا» - در ضمن آن چه خدای عزوجل با موسی علیه‌السلام نجوا فرمود، این بود که: ای موسی! تقرب جویندگان به من، به چیزی مانند پرهیز از محرّماتم تقرب نجسته‌اند. همانا من اقامت در بهشت‌های جاودان را به آن‌ها اجازه دهم و دیگری را با آن‌ها شریک نسازم (یعنی بهشت‌های عدن، مختص پرهیزگاران/ از گناهان است).^۲

این روایات شریفه به روشنی راه تقرب به پروردگار و نزدیکی به او را ترک معاصی و پرهیز از محرّمات ذکر نموده‌اند. بنابراین سَلَاکِ إِلَى اللَّهِ باید دامن همت بر کمر زده و سعی بلیغ در ترک محرّمات الهی نموده و از ذلت معصیت به عزت طاعت و بندگی پناهنده شوند.

امام صادق علیه‌السلام به سفیان ثوری فرموده‌اند:

«يَا سُفْيَانُ مَنْ أَرَادَ عِزًّا بِلَا عَشِيرَةٍ وَ غَنًى بِلَا مَالٍ وَ هَيْبَةً بِلَا سُلْطَانٍ فَلْيَنْقُلْ مِنْ ذُلِّ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَتِهِ» - ای سفیان هر کس که بخواهد با نداشتن قاصیل به عزت برسد و با نداشتن ثروت بی‌نیاز گردد و با نداشتن قدرت در دل‌ها هیبت به هم رساند می‌بایست از زیر بار ذلت گناه و نافرمانی خداوند بیرون آمده و تاج عزت فرمانبری خدای را بر سر نهد.^۳

۱. میزان‌الحکمه، باب ۴۷۷، حدیث ۱۸۳۱۸ ۲. اصول کافی طبع دار‌الحديث؛ ج ۳؛ ص ۲۰۷ ۳. الخصال؛ ج ۱ ص ۱۶۹

به همین جهت که راه منحصر حرکت به جانب خدای متعال، ترک گناه و پرهیز از معاصی است، و ترک گناه جز با شناخت راه‌های ترک گناه و داشتن برنامه جهت مبارزه و مقابله با گناه میسر نیست، از این روی با استفاده از آیات کریمه و روایات شریفه و کلمات بزرگان از اهل سلوک، شروع به ارائه برنامه‌ای جامع جهت موفقیت در ترک گناهان نمودیم که مواردی چون تفکر، عزم، مشارطه، مراقبه، محاسبه، معاتبه، ضبط خیال و تذکر در شماره‌های پیشین مورد بحث و بررسی قرار گرفت و اکنون قصد آن داریم که یکی دیگر از اموری که در ترک معصیت و قلع ماده گناه سهم به‌سزائی دارد را معرفی نمائیم که آن چیز نیست جز «اشک و آه و ناله و تضرع در درگاه الهی»، تا آن‌که خدای متعال در اثر این تضرع به انسان توجه نموده و او را در مسیر بندگی و سیر معنوی یاری فرماید.

اشک و تضرع در درگاه الهی

سوز دل و اشک چشم، به لحاظ معرفتی و تاثیر، از اهمیت خاصی در سازندگی بُعد انسانی و سلوک به سوی خدای متعال برخوردار است تا آن‌جا که در کتاب‌های عرفانی و سلوکی، بکاء و اشک یکی از رفتارهای ضروری برای اهل سلوک و ایمان، شمرده شده است. مسأله‌ی گریه و ناله و تضرع در درگاه الهی در آیات و روایات متعدد و کثیری مورد توجه قرار گرفته است. خدای متعال وقتی انبیاء را برای اقوامی می‌فرستاد مردم را به بلا مبتلا می‌کرد تا حالت تضرع یابند و دل‌هایشان نرم شود و دین خدا را بپذیرند. آیه شریفه در این باره می‌فرماید:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّنْ قَبْلِكَ فَآخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ * فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ - محققاً (پیامبرانی را) فرستادیم به‌سوی امت‌هایی پیش از تو، پس آنان را به بلا و مصیبت گرفتار ساختیم، شاید (در برابر خداوند و عظمت او) احساس حقارت و کوچکی کنند. پس چرا هنگامی که بلای ما به سوی‌شان آمد تضرع و زاری نکردند و (توبه نمودند تا نجات پیدا کنند، که اگر تضرع کرده بودند نجات می‌یافتند) ولیکن دل‌هایشان سخت و سنگین شد و شیطان آن‌چه را (که از اعمال زشت) می‌کردند در نظرشان زیبا جلوه داد.» (انعام/۴۲ و ۴۳)

از آیه شریفه ۴۳ معلوم می‌شود که علت عدم تضرع این اقوام در برابر قضای الهی، سخت شدن قلوب آنان و فریب شیطان بوده است. بنابراین یکی از راه‌های مبارزه با شیطان و خضوع قلبی در برابر خدای متعال و دستورات او، تلاش در تضرع و تذلل و استکانت در درگاه الهی است.

روایات نیز درباره‌ی فضیلت گریه و تضرع در درگاه الهی، در حد تواتر بوده و مرحوم شیخ حر عاملی رحمت‌الله‌علیه در کتاب شریف وسائل الشیعه بابی به نام «بَابُ اسْتِحْبَابِ كَثْرَةِ الْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»^۱ منعقد نموده و پانزده روایت ذکر فرموده است. در دیگر از جوامع روایی مانند اصول کافی نیز ابوابی درباره‌ی بُكاء و گریه و فضیلت آن وجود دارد که ما با ذکر چند روایت در این خصوص بحث خود را ادامه می‌دهیم:

امام صادق صلوات الله علیه فرموده‌اند:

«كَانَ فِيمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ابْنُكَ عَلَى نَفْسِكَ بُكَاءٌ مَنْ قَدْ وَدَّعَ الْأَهْلَ قَلَى الدُّنْيَا وَ تَرَكَهَا لِأَهْلِهَا وَ صَارَتْ رَغْبَتُهُ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ - در راز گویی خداوند با عیسی بن مریم علیه‌السلام آمده است که خداوند فرمود: ای عیسی! بر نفس خود گریان باش چونان کسی که با خانواده خود در حال وداع است و بی‌مهری دنیا را در دل دارد و آن‌را برای اهل دنیا واگذارده است و میل و رغبتش تنها به چیزی است که در نزد خداست.»^۲

در حدیث دیگری امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند:

«كَانَ اسْمُ نُوحٍ ع عَبْدَ الْغَفَّارِ وَ إِنَّمَا سُمِّيَ نُوحًا لِأَنَّهُ كَانَ يُنُوحُ عَلَى نَفْسِهِ - نام حضرت نوح علیه‌السلام، عبدالغفار بود ولی چون بسیار بر نفس خود نوحه و زاری داشت نوح نامیده شد.»^۳

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده‌اند:

«كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَةً عَيْنٌ بَكَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ عَيْنٌ غُضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ وَ عَيْنٌ بَاتَتْ سَاهِرَةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ - هر چشمی در روز قیامت گریان است مگر سه چشم: چشمی که از خوف خدا بگرید و چشمی که [از دیدن] حرام‌های الهی فرو بسته شود و چشمی که در راه خدا شب‌زنده‌داری کند.»^۴

این روایات شریفه مطلوبیت گریه بر نفس خویشتن و بدی‌های خود، و محبوبیت زاری از خوف و خشیت حضرت حق را بیان کرده و انسان را تشویق به این امر مهم نموده‌اند.

۱. ج ۱۵، ص ۲۲۳

۲. وسائل الشیعه ج ۱۵ ص ۲۲۴

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۲۴

۴. اصول کافی، طبع اسلامی، ج ۲، ص ۴۸۲

نقش تضرع و گریه در ترک معاصی

آنچه که در این مقاله منظور و مقصود ماست، نشان دادن نقش اشک و ناله و گریه و تضرع در از بین بردن گناه و غلبه بر نفس اماره و شیطان است. انسان در جهاد اصغر که جهاد با دشمنان دین و آئین است از سلاح مناسب یعنی آهن (شمشیر، نیزه، تفنگ، تانک و...) بهره می‌گیرد. اما در جهاد اکبر که جهاد با نفس اماره و هواهای آن است، دیگر آهن به کار نمی‌آید، بلکه در این میدان رزم آنچه کاربرد دارد، آه است و سوز و گداز در درگاه معبود. امیرمؤمنان و مقتدای عارفان در دعای شریف کمیل چنین عرضه می‌دارد: «يَا مَنْ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَ ذِكْرُهُ شِفَاءٌ وَ طَاعَتُهُ غِنَا أَرْحَمَ مَنْ رَأْسُ مَالِهِ الرَّجَاءُ وَ سَلَاحُهُ الْبُكَاءُ - ای خدائی که نامش دوا و یادش شفاست و طاعتش توانگری است، ترحم فرما بر کسی که سرمایه‌اش امید و سلاحش گریه و زاری است.»^۱

حضرت آیت‌الله جوادی آملی حفظه‌الله درباره‌ی این فقره از دعای شریف کمیل چنین فرموده‌اند: «در جهاد اکبر، گریه انسان، تیراندازی او به دشمن است: "وَ سَلَاحُهُ الْبُكَاءُ" و باید هر لحظه با اشک و آه، مرزداري و تیراندازی کند؛ شیطان می‌خواهد او را به غفلت بکشد و او باید به درگاه خدا ناله و زاری کند تا شیطان به سویش نیاید.»^۲

در جای دیگر چنین فرموده‌اند: «باید در این پیکار (جهاد با شیطان) سلاح برگیرد و برای مؤمن اسلحه‌ای جز خواری در پیشگاه خدا و بندگی او نیست که به شکل گریه بر خویشتن بروز می‌کند. چنان که علی علیه‌السلام در نیایشی که به کمیل آموخت فرمود: «وَ سَلَاحُهُ الْبُكَاءُ». بنابراین، کسی که نه بر تنگی لحد می‌گردد و نه بر تاریکی قبر اشک می‌ریزد و نه بر دوری مسافت و کمی توشه و جز این‌ها گریه می‌کند که همه دهشت‌زا و وحشت‌آفرینند، سلاحی در جنگ با شیطان که در قلب او وسوسه می‌کند، ندارد. اما اگر سلاح برگیرد مناجات با خدا او را نجات می‌دهد و گریه وی را رهایی می‌بخشد، تا به دژ محکم و استوار توحید و ولایت وارد شود و چون داخل گردید، از عذاب ایمن خواهد شد.»^۳

در جای دیگر فرموده‌اند: «امیرمؤمنان علیه‌السلام در دعای کمیل، سلاح مردان الهی را اشک می‌داند: «وَ سَلَاحُهُ الْبُكَاءُ». برای چیرگی بر اهریمن نفس، باید اهل ناله و لابه و اشک و آه بود و از ترس عذاب الهی گریست. برای پیروزی بر دشمن خارجی نیز باید برای سالار شهیدان اشک ریخت تا خوی دلیری و شهامت و شوق شهادت در جان‌ها زنده شود.»^۴

۲. تفسیر تسنیم، ج ۱۹، ص ۶۵۹

۴. شکوفائی عقل در پرتو نهضت حسینی، ص ۵۱

۱. إقبال الأعمال، طبع قدیم، ج ۲، ص ۷۱

۳. کتاب رازهای نماز، ص ۱۸۳

اثر دفعی و رفعی

روایات زیادی دلالت بر اثر دفعی و رفعی اشک و آه در مورد گناهان دارد. اثر دفعی یعنی گریه و تضرع مانع از ابتلا به گناه می‌شود و انسان را نسبت به آن ایمن می‌نماید.

اثر رفعی یعنی تضرع و زاری باعث پاک شدن و از بین رفتن گناهان می‌شود. اکنون به برخی از این روایات اشاره می‌نمائیم:

۱- اثر رفعی

امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند:

«إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ أَكْثَرُ مِمَّا بَيْنَ الثَّرَى إِلَى الْعَرْشِ لِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِ فَمَا هُوَ إِلَّا أَنْ يَبْكِيَ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ نَدْمًا عَلَيْهَا حَتَّى يَصِيرَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا أَقْرَبُ مِنْ جَفْنِهِ إِلَى مُقْلَتِهِ - به درستی که [گاه باشد] بین آدمی و بهشت به‌خاطر گناهان زیادش فاصله‌ای بیش از فاصله زمین تا عرش باشد پس چنین کسی را چاره‌ای نیست جز این که از خوف خدای عزّ و جلّ بگرید و بر گناهان خویش اشک ندامت بریزد تا فاصله‌ی او و بهشت نزدیک‌تر از فاصله پلک چشم تا مردمک چشم شود.»^۱

امیرمؤمنان علیه‌السلام فرموده‌اند: «الْبُكَاءُ مِنَ خَشْيَةِ اللَّهِ يُنِيرُ الْقَلْبَ وَ يَعْصِمُ مِنَ مُعَاوَدَةِ الذَّنْبِ - گریه از ترس خدا دل را روشن می‌گرداند، و انسان را از بازگشت به گناه نگاه می‌دارد.»^۲

مرحوم آقا جمال خوانساری در توضیح این روایت چنین فرموده‌اند: «نقش بازدارنده گریه نسبت به گناه، یا به اعتبار آن است که حق تعالی چنین کسی را توفیق دهد که دیگر گناه نکند، و یا به این اعتبار است که کسی که ترس او از خدای عزّوجلّ به مرتبه‌ای باشد که گریه کند، بعید است که دیگر مرتکب گناه شود.»^۳

در روایت دیگری امیرمؤمنان علیه‌السلام فرموده‌اند: «بُكَاءُ الْعَبْدِ مِنَ خَشْيَةِ اللَّهِ يُمَحِّصُ ذُنُوبَهُ - گریستن بنده از ترس خدا، گناهان او را پاک می‌سازد.»^۴

۱. عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۳

۲. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۹۲

۳. شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم؛ ج ۲ ص ۱۱۱

۴. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۹۲

پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ اند: «مَنْ بَكَى عَلَى ذَنْبِهِ حَتَّى تَسِيلَ دُمُوعُهُ عَلَى لَحْيَتِهِ حَرَّمَ اللَّهُ دِيَابَجَةً وَجْهَهُ عَلَى النَّارِ» - ہر کس بر گناہ خود چندان گریہ کند کہ اشک ہایش بر محاسنش (چہرہ اش) روان شود، خداوند چہرہ اش را بر آتش حرام می فرماید.^۱

این چہار روایت بہ روشنی دلالت بر اثر رفعی گریہ نسبت بہ گناہان دارد چراکہ بُکاء و تضرع باعث ریزش گناہان و نزدیک شدن بہ بہشت و انصراف از بازگشت بہ گناہ می شود.

۲- اثر دفعی

اما اثر دفعی تضرع و گریہ، نسبت بہ گناہان نیز در بعضی از آیات و روایات مورد توجہ قرار گرفتہ است. اثر دفعی چنان کہ پیش تر گفتہ شد، بہ معنای پیشگیری از گناہ است. امام صادق صلوات اللہ علیہ فرمودہ اند: «مَا مِنْ عَيْنٍ إِلَّا وَهِيَ بِاَكِيَّةٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا عَيْنًا بَكَتْ مِنْ خَوْفِ اللَّهِ وَ مَا اغْرُورَقَتْ عَيْنٌ بِمَائِهَا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ سَائِرَ جَسَدِهِ عَلَى النَّارِ» - هیچ چشمی نیست مگر این کہ در روز قیامت گریان است بہ جز چشمی کہ از خوف خدا گریستہ است و هیچ چشمی از خوف خدای عزّ و جلّ پر آب نشدہ است مگر این کہ خداوند سایر بدن او را بر آتش حرام می گرداند.^۲

در توضیح این روایت شریف باید گفت: معلوم است چشمی کہ از ترس خدا گریہ کردہ و حالت تضرع دارد، این ترس، ترس از نافرمانی خداوند و انجام معاصی اوست کہ خداوند آن را پاداش دادہ و توفیق ترک گناہان را بہ او اعطا می نماید و بہ فرمودہ خود خدا، در روز جزا نیز او را در رفیق اعلی پذیرائی می نماید.

«فَقَالَ يَا مُوسَى أَمَّا الْمُتَقَرَّبُونَ لِي بِالْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَتِي فَهُمْ فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى لَا يَشْرِكُهُمْ فِيهِ أَحَدٌ - اَي موسى! اَمَّا اَنَانِ كِه به واسطه گريستن از خوف من به من نزديك گشته اند آنان در مرتبه همجواری با رفيق اعلی (معشوق و دوست برتر) هستند و هيچ كس در اين مقام با آنان شريك نيست.»^۳

۱. بحار الانوار، طبع بيروت، ج ۹۰، ص ۳۳۵

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۲۲۷

۳. وسائل الشیعة ج ۱۵ ص ۲۲۶

حضرت آیت الله جوادی آملی حفظه الله درباره‌ی اثر دفعی تضرع در درگاه الهی چنین فرموده‌اند:

«برای نجات از این دشمن خطرناک (شیطان) چاره‌ای جز ذکر مداوم نیست؛ چنان که باید یاد خدا را در نهاد و نهان، با ناله و لابه، زنده نگه داشت: (وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً - پروردگارت را در دل خود، از روی تضرع و خوف... یاد کن) (اعراف/۲۰۵)؛ باید شیطان را دشمن بدانیم، او را رجم کنیم و هرگاه به سراغ ما آمد به خدا پناه ببریم؛ زیرا خدای سبحان خود را دوست ما و شیطان را دشمن ما می‌داند و به ما وعده دفاع داده: (إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا - خداوند از کسانی که ایمان آورده‌اند دفاع می‌کند) (حج/۳۸)، می‌فرماید: به محض این که شیطان حمله کرد و خواست فریبتان دهد به خداوند پناه ببرید: (وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ - و هر گاه وسوسه‌ای از شیطان به تو رسد، به خدا پناه بر) (اعراف/۲۰۰ - فصلت/۳۶)»^۱

حضرت امام خمینی رحمت الله علیه بارها در کتاب شریف چهل حدیث متذکر شده‌اند که در جهاد با نفس و شیطان و ترک گناه و معصیت، به خودت و تدابیرت امید نداشته باش و با تضرع و زاری از خدای متعال کمک بخواه. اینک به چند نمونه از مواضع آن بزرگ‌مرد در این باره اشاره می‌کنیم:

«و باز تذکر دهم که در هر حال به خود امیدی نداشته باش که از غیر خدای تعالی از کسی کاری بر نمی‌آید. و از خود حق تعالی با تضرع و زاری توفیق بخواه که تو را در این مجاهده (جهاد با نفس و شیطان) اعانت فرماید تا بلکه آن شاء الله غالب آیی. إِنَّهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ»^۲

«پس ای عزیز فکری کن و چاره‌جویی نما و راه نجاتی و وسیله‌ی خلاصی از برای خود پیدا کن. و به خدای ارحم الراحمین پناه ببر، و در شب‌های تاریک با تضرع و زاری از آن ذات مقدس تمنا کن که تو را اعانت کند در این جهاد نفس، تا إِنْ شَاءَ اللَّهُ غالب شوی و مملکت [وجودت] را رحمانی گردانی و جنود شیطان را از آن بیرون کنی، و خانه را به دست صاحبش دهی تا سعادت‌ها و بهجت‌ها و رحمت‌هایی خداوند به تو عطا فرماید که تمام چیزهایی که شنیدی از وصف بهشت و حور و قصور پیش آن‌ها چیزی نباشد.»^۳

۱. تفسیر تسنیم، ج ۳، ص ۳۹۹

۲. شرح چهل حدیث، ص ۱۲

۳. شرح چهل حدیث، ص ۱۴

«و ای عزیز، از خدای تبارک و تعالی در ہر آن استعانت بجوی و استغاثہ کن در درگاہ معبود خود، و با عجز و الحاح عرض کن: بار الہا، شیطان دشمن بزرگی است کہ طمع بر انبیا و اولیاء بزرگ تو داشتہ و دارد، تو خودت با این بندہ ضعیف گرفتار امانی و اوہام باطلہ و خیالات و خرافات عاطلہ ہمراہی کن کہ بتواند از عہدہ این دشمن قوی برآید، و در این میدان جنگ با این دشمن قوی کہ سعادت و انسانیت مرا تہدید می کند تو خودت با من ہمراہی فرما کہ بتوانم جنود او را از مملکت خاص تو خارج کنم و دست این غاصب را از خانہ مختص بہ تو کوتاہ نمایم.»^۱

نکتہ عملی:

حال کہ معلوم شد تضرع و زاری در درگاہ حضرت حق سبب ایمنی از ابتلا بہ گناہان یا سبب آمرزش و بخشش گناہان گذشتہ است، شایستہ است سالک الی اللہ وقت معینی در شبانہ روز برای این امر مهم قرار دہد و بہ آن تقید داشتہ باشد. البتہ پوشیدہ نیست کہ مطابق روایات شریفہ بہترین ساعت و زمان برای گریہ و لاہہ در محضر ربوبی، بعد از نیمہ شب و ہنگام سحر است.

امام باقر علیہ السلام فرمودہ اند: «مَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ قَطْرَةٍ دُمُوعٍ فِي سَوَادِ اللَّيْلِ مَخَافَةً مِنَ اللَّهِ لَا يُرَادُّ بِهَا غَيْرُهُ - هیچ قطرہ ای در نزد خدا دوست داشتنی تر از قطرہ اشکی نیست کہ در تاریکی شب از ترس خدا بدون ریا ریختہ شود.»^۲

اما برای افراد مبتدی کہ تازہ پا در مسیر سلوک الی اللہ نہادہ اند و طاقت سحرخیزی طولانی را ندارند، اوقات دیگر مانند سرشب یا ہنگام خواب یا ہر وقت دیگری کہ حال اقتضاء نماید، تضرع در درگاہ ربوبی و کمک خواستن از آن ذات مقدس جہت غلبہ بر شیطان و نفس امارہ موضوعیت داشتہ و معاونت تام و تمام در خشکاندن ریشہی معاصی در قلب و جان انسان می نماید. در ضمن مناسب است کہ این لاہہ و گریہ و تضرع، در قالب ادعیہ واردہ از معصومین علیہم السلام باشد.

حضرت امام خمینی رحمۃ اللہ علیہ در تشویق بہ این امر چنین فرمودہ اند: «تو کہ ادعیہ و مناجات واردہ از ائمہ معصومین، سلام اللہ علیہم، را صحیح می دانی، تو کہ مناجات مولای

۱. شرح چہل حدیث، ص ۱۸

۲. عدۃ الداعی و نجاح الساعی، ص ۱۷۱

متقیان، امیرالمؤمنین، سلام الله علیه، را دیدی، تو که مناجات سیدالساجدین، علیه السلام، را در دعای أبوحمزه دیدی، قدری تأمل کن در مضمون آن‌ها، قدری تفکر نما در فقرات آن‌ها. لازم نیست یک دعای طولانی را یک دفعه با عجله و شتاب بخوانی و تفکر در معانیش نکنی، بنده و شما حال سید سجّاد، علیه السلام، را نداریم که آن دعای مفصل را با حال بخوانیم، شبی یک ربع آن را، یک ثلث آن را، با حال بخوان و تفکر کن در فقراتش شاید صاحب حال شوی.^۱

گریه بر سیدالشهداء علیه السلام پاک کننده ذنوب

امام رضا علیه السلام خطاب به ریان بن شبیب در روز اول محرم چنین فرموده‌اند: «إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ أَقْرَحُ جَفُونَنَا وَ أَسْبَلُ دُمُوعَنَا وَ أَذِلُّ عَزِيزَنَا، ... فعلى مثل الحسين فليبك الباكون فإنّ البكاء عليه يحطّ الذنوب العظام - کشته شدن امام حسین علیه السلام، اشک‌های ما را ریزان و پلک چشمان ما را مجروح و در کربلا عزیز ما را ذلیل کرد... گریه کنندگان باید بر حسین علیه السلام گریه کنند زیرا گریه بر او، گناهان بزرگ را می‌ریزد.»

«يَا بْنَ شَبِيبٍ إِنَّ بَكَيْتَ عَلَى الْحُسَيْنِ حَتَّى تُصِيرَ دُمُوعُكَ عَلَى خَدَيْكَ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتَهُ صَغِيرًا كَانَ أَوْ كَبِيرًا وَ إِنْ أَسْرَكَ أَنْ تَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا ذَنْبَ عَلَيْكَ فَزَرِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ - ای پسر شبیب اگر بر حسین علیه السلام گریه کنی تا اشک بر گونه‌هایت روان شود، خداوند تمام گناهانت از کوچک و درشت و کم و زیاد را بیامزد. ای پسر شبیب اگر می‌خواهی خدا را ملاقات کنی در حالی که گناهی نداشته باشی، حسین علیه السلام را زیارت کن.»^۲

امام باقر علیه السلام فرمود که حضرت علی بن الحسین علیه السلام مکرر می‌فرمودند: «أَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَمْعَةً حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدَيْهِ بَوَّاهُ اللَّهُ بِهَا فِي الْجَنَّةِ غُرْفًا يَسْكُنُهَا أَحْقَابًا - هر مؤمنی که برای کشته شدن حسین بن علی علیه السلام قطره‌ای اشک بریزد و بر گونه‌اش جاری گردد، خداوند او را در ساختمان‌های بلند بهشت منزل می‌دهد تا روزگارانی در آن جا زندگی کند.»^۳

۱. شرح چهل حدیث، ص ۲۲

۲. ریاض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار؛ ج ۱؛ ص ۱۸۷

۳. کامل الزیارات؛ النص؛ ص ۱۰۰

مرحوم آیت الله پهلوانی رحمت الله علیه در توضیح روایاتی که تشویق به گریه بر سیدالشہداء علیہ السلام نموده اند چنین فرمودہ اند: «ہنگامی کہ بندہ ای صفت رحمت (یعنی گریہ کردن) را برای بہترین خلق خدا (امام حسین علیہ السلام) ظہور دہد، خداوند ہم رحمت بی انتہایش را شامل وی خواہد نمود، بہ گونه ای کہ هیچ گناہی بر او نہماند. از امام صادق علیہ السلام روایت شدہ کہ فرمود: «مَنْ ذُکِرْنَا عِنْدَهُ فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ وَ لَوْ مِثْلَ جَنَاحِ بُعُوضَةٍ [الذُّبَابِ] غُفِرَ لَهُ ذُنُوبُهُ وَ لَوْ كَانَتْ مِثْلَ زَيْدِ الْبَحْرِ - ہر کس ما را یاد کند و از چشمانش اشک آید، اگرچہ بہ اندازہ بال پشہای (مگسی) باشد، گناہانش آمرزیدہ می شود اگرچہ بہ اندازہ کف دریا باشد.»^۱

تباکی جایگزین گریہ و بُکاء

گاهی انسان علاقہ مند بہ گریہ و نالہ و لابه در درگاہ الہی است اما بنا بہ عللی، موفق بہ گریہ و زاری نشدہ و اشکش جاری نمی شود. در این موارد کہ فرد توان گریہ کردن از خوف خدا را ندارد، نباید ناامید شود و سنگر تضرع و شکستگی در درگاہ ربوبی را ترک و سلاح گریہ و بُکاء را بر زمین گذارد؛ چرا کہ در این صورت خلع سلاح شدہ و شیطان بر او مسلط شدہ و بہ ناچار مبتلا بہ گناہش می نماید. بنابراین شایستہ است این فرد کہ قصد سیر الی الله را دارد، مطابق توصیه روایات شریفہ خود را بہ حالت بُکاء زدہ و حالت تضرع و نالہ را بہ خود بگیرد، شاید کہ مشمول عنایات حضرت حق جلّ و علا قرار گرفتہ و صاحب دلی سوزان و اشکی روان گردد. ان شاء الله. اکنون بہ برخی روایات در این بارہ اشارہ می کنیم:

سعید بن یسار می گوید بہ امام صادق علیہ السلام عرض کردم: «أَتَبَاكِي فِي الدُّعَاءِ وَ لَيْسَ لِي بُكَاءٌ قَالَ نَعَمْ وَ لَوْ مِثْلَ رَأْسِ الذُّبَابِ - اگر در حال دعا اشکی از چشمانم جاری نشد، آیا می توانم تباکی داشتہ باشم؟ فرمود: بلہ حتی اگر بہ اندازہ سر مگسی باشد.»^۲

در حدیث دیگری آن حضرت فرمودہ اند: «إِنْ لَمْ يُجِبْكَ الْبُكَاءُ فَتَبَاكَ فَإِنْ خَرَجَ مِنْكَ مِثْلُ رَأْسِ الذُّبَابِ فَيَخْ بَخٍ - اگر (ہنگام دعا و مناجات) گریہات نمی آید خودت را بہ حالت گریہ درآور. پس اگر بہ اندازہ سر سوزنی از تو اشک جاری شد خوشا بہ حالت.»^۳

۱. کتاب فروغ شہادت، فصل ۲۰، ص ۲۸۲

۲. عدة الداعی و نجاح الساعی، ص ۱۷۳

۳. عدة الداعی و نجاح الساعی، ص ۱۷۴

تذکر مهم:

باید توجه داشت تضرع و ناله در محضر ربوبی و کمک خواستن از آن ذات مقدس برای ترک معاصی، اگرچه امری مهم و لازم و ضروری است اما کافی نیست. انسان به موازات این ناله و لابه باید همت مردانه خویش برای مراقبه و مجاهده با نفس را به کار گیرد و عزم بر ترک معاصی داشته باشد. بنابراین شایسته است این تضرع و توجه به حضرت حق، همراه با حالت مراقبه و محاسبه باشد که سابق متعرض آن‌ها شده‌ایم. جناب ابن فهد حلی صاحب کتاب شریف عدة الداعی و نجاح الساعی، که از علمای بزرگ شیعه می‌باشد در این باره چنین فرموده‌اند:

«بدان که گریه از گناهان و فریاد و زاری به حق تعالی، صفاتی دوست داشتنی هستند ولی بدون کناره‌گیری از گناهان و توبه، مفید نیست. سیدالعابدین علی‌بن‌الحسین علیه‌السلام فرمود: گریه‌ای که در آن اشک باشد ولی همراه ورع و پرهیزکاری نباشد که جلوی معاصی را بگیرد، گریه ترس از خدا نیست، و این ترس کاذبی است. از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده که حضرت موسی علیه‌السلام به یکی از اصحابش در حال سجده گذشت، کارش را انجام داد و برگشت، باز هم او را در حال سجده دید. حضرت موسی علیه‌السلام فرمود: اگر حاجت تو در دست من بود آن را روا می‌کردم. خدای تعالی به او وحی فرمود: ای موسی! اگر آن قدر سجده کند که گردنش قطع شود (او را نمی‌بخشم) مگر از آن چه مورد خشم من است (گناه) به‌سوی آن چه که مورد رضایت من (اطاعت) است برگردد.»^۱

درمان خشکی چشم

باید توجه داشت که مهم‌ترین علت خشکی چشم و ناتوانی در گریه کردن، بیماری مهم و خطرناک قساوت قلب است. قساوت در لغت به معنی غلظت، شدت و صلابت قلب است. وقتی گفته می‌شود: قَسَا قَلْبُهُ؛ یعنی قلبش مانند سنگ سخت است. و در اصطلاح اخلاق به معنی قلب کسی است که از دیدن ناراحتی و رنج و مصیبت دیگران متأثر نمی‌شود و دلش به رحم نمی‌آید و برای کسی دلش نمی‌سوزد. برخی از اموری که در درمان قساوت قلب مناسب هستند و در روایات ما به آن‌ها اشاره شده عبارتند از:

۱. عدة الداعی و نجاح الساعی، ص ۱۷۶

اجتناب از پرخوری، اجتناب از مجالس لہو و لعب، کمک بہ مستمندان و دلجویی از ایام و افراد بی سرپرست، معاشرت با افراد صالح و نیکوکار و نشست و برخاست با علماء و شخصیت‌های برجستہ و وزینی کہ خود مظهر صفا و تقوا هستند؛ رفتن بہ عیادت بیماران، رفتن بہ زیارت اہل قبور و یاد مرگ، دست کشیدن بہ سر یتیمان و دلجویی از ایشان.

در روایتی پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ اند:

«مَنْ أَتَكَرَّ مِنْكُمْ قَسَاوَةً قَلْبِهِ فَلْيَدْنُ يَتِيمًا فَيَلْطِفْهُ وَ لِيَمْسَحْ رَأْسَهُ يَلِينُ قَلْبُهُ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّ لِلْيَتِيمِ حَقًّا - اگر کسی از قساوت قلب خود ناراحت است، پس بہ یتیمی نزدیک شود و با او ملاطفت نماید و بر سر او دست نوازش بکشد، بہ اذن الہی قلبش نرم خواهد شد، زیرا این حق یتیمان است.»^۱

یاد خدا دل را نرم و آرام می کند؛ عبادت سبب صفای دل و زدودن حالت قساوت است؛ تلاوت قرآن با توجہ بہ آیات الہی و طلب صفای دل از خداوند نیز از دیگر امور از بین برندہی قساوت قلب هستند.

بہ لحاظ فیزیکی خوردن عدس در ایجاد حالت رقت و جوشش اشک بسیار مؤثر است.

پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در این خصوص فرمودہ اند: «شَكَائِي مِنْ الْأَنْبِيَاءِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَسَاوَةُ قُلُوبٍ قَوْمِهِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ وَ هُوَ فِي مُصَلَّاهُ أَنْ مُرِّ قَوْمَكَ أَنْ يَأْكُلُوا الْعَدَسَ فَإِنَّهُ يُرْفِقُ الْقَلْبَ وَ يَدْمَعُ الْعَيْنَ وَ يَذْهَبُ الْكِبَرِيَاءَ وَ هُوَ طَعَامُ الْأَبْرَارِ - پیامبری از قساوت قلب قومش نزد خداوند شکایت نمود، در هنگام نماز بہ او وحی شد کہ بہ ایشان دستور ده کہ عدس بخورند، زیرا عدس قلب را رقیق می کند، اشک را جاری می کند، احساس کبر را می زداید و غذای نیکان است.»^۲

امیرمؤمنان علیہ السلام فرمودہ اند: «قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَيْكُمْ بِالْعَدَسِ فَإِنَّهُ مُبَارَكٌ مُقَدَّسٌ يُرْفِقُ الْقَلْبَ وَ يَكْثُرُ الدَّمْعَةُ وَ قَدْ بَارَكَ فِيهِ سَبْعُونَ نَبِيًّا آخَرَهُمْ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بہ من فرمودند: بر شما باد بہ خوردن عدس، زیرا آن مبارک و پاکیزہ است، قلب را رقیق و اشک چشم را زیاد می کند، و ہفتاد پیغمبر کہ آخر ایشان عیسی بن مریم علیہ السلام است دربارہی برکت آن دعا کردہ اند.»^۳

۲. مکارم الأخلاق طبرسی، ص ۱۸۸

۱. من لا یحضرہ الفقیہ ج ۱ ص ۱۸۸

۳. عیون أخبار الرضا علیہ السلام؛ ج ۲؛ ص ۴۱

ختم و دعا:

در پایان این نوشتار گوش جان به دم مسیحایی امام خمینی رحمت‌الله‌علیه می‌سپاریم، به این امید که مواظت تکان دهنده‌ی ایشان در قلب قاسی ما اثر نموده و راه حرکت به جانب حق تعالی بر ما سهل و آسان گردد:

«ای عزیز، ای مطالعه کننده این اوراق، عبرت کن از حال این نویسنده که اکنون در زیر خاک و در عالم دیگر گرفتار اعمال زشت و اخلاق ناهنجار خویش است، و تا فرصت داشت به بطالت و هوی و هوس عمر عزیز را گذاراند و آن سرمایه الهی را ضایع و باطل کرد، تو ملتفت خود باش که نیز روزی مثل مایی و خودت نمی‌دانی آن چه روز است، شاید الان که مشغول قرائتی باشد. اگر تعللی کنی، فرصت از دست می‌رود. ای برادر من، این امور را تعویق نینداز که تعویق انداختنی نیست. چه قدر آدم‌های صحیح و سالم با موت ناگهانی از این دنیا رفتند و ندانیم عاقبت آن‌ها چیست؟ پس فرصت را از دست مده و یک دم را غنیمت شمار که کار خیلی اهمیت دارد و سفر خیلی خطرناک است. دستت از این عالم، که مزرعه‌ی آخرت است، اگر کوتاه شد، دیگر کار گذشته است و اصلاح مفسد نفس را نتوانی کرد، جز حسرت و حیرت و عذاب و مذلت نتیجه نبری. اولیای خدا آنی راحت نبودند و از فکر این سفر پر خوف و خطر بیرون نمی‌رفتند. حالات علی بن الحسین، علیهما السلام، امام معصوم، حیرت‌انگیز است. ناله‌های امیرالمؤمنین، علیه السلام، ولی مطلق، بهت آور است. چه شده است که ما این طور غافلیم؟»^۱

«وَهُمْ يَصْطَرِّخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ ۚ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ الْتَذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ -

آن‌ها در دوزخ فریاد می‌زنند: پروردگارا! ما را خارج کن تا عمل صالحی انجام دهیم غیر از آن چه انجام می‌دادیم! (در پاسخ به آنان گفته می‌شود): آیا شما را به اندازه‌ای که هر کس اهل تذکر است در آن متذکر می‌شود عمر ندادیم، و اندازکننده (الهی) به سراغ شما نیامد؟! اکنون بچشید که برای ظالمان هیچ یآوری نیست! (فاطر/۳۷)

ریش

نویسنده: سعید کنجانی

مقدمه

واژه ریش در قرآن

آثار مثبت داشتن محاسن (ریش) در روایات

۱- شانه زدن ریش باعث محکمی دندان‌ها:

۲- شانه زدن ریش باعث تقویت حافظه

۳- شانه کردن ریش برطرف کننده اندوه و بیماری

۴- شانه زدن ریش باعث دفع شیطان:

۵- شانه کردن ریش از بین برنده فقر:

۶- اطاعت دستور پروردگار:

۷- داشتن ریش سبب تمایز مردان از زنان:

۸- داشتن ریش، سبب تمایز از دشمنان دین:

نظر پزشکان و محققین درباره‌ی تراشیدن ریش

گزارش خبرگزاری مهر:

جلوگیری از ابتلا به سرطان پوست:

کاهش سرعت پیری:

مقابله با سرفه:

حفظ صورت از عفونت‌های میکروبی:

فتاویٰ بعضی از علما و مراجع تقلید

درباره‌ی ریش تراشی

امام خمینی رحمت‌الله‌علیه:

امام خامنه‌ای مدظله‌العالی:

آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی حفظه‌الله:

آیت‌الله العظمی گلپایگانی رحمت‌الله‌علیه:

آیت‌الله العظمی سیستانی حفظه‌الله:

آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی حفظه‌الله:

حکایتی شنیدنی از استاد قرائتی

ریش

مقدمه

از جمله مسائل و احکام الهی که متأسفانه امروزه در اثر ناآگاهی مسلمین اهتمام کمتری بدان می شود «حفظ محاسن و جلوگیری از ریش تراشی» در مردان است. بسیار دیده می شود که مسلمین و شیعیان بدون توجه به حکم شرعی تراشیدن ریش، اقدام به این عمل می نمایند. از همین جهت بر آن شدیم در این نوشتار به بررسی همه جانبه مسأله ریش تراشی پرداخته و نظر دین مبین اسلام را درباره آن بیان کنیم.

واژه ریش در قرآن

قرآن کریم در آیه ۲۶ سوره اعراف چنین می فرماید:

«يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتَكُمْ وَ رِيشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ ءَايَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ - ای فرزندان آدم! لباسی برای شما فرستادیم که اندام شما را می پوشاند و مایه زینت شماس؛ اما لباس پرهیزگاری بهتر است! این ها (همه) از آیات خداست، تا متذکر (نعمت های او) شوند.»

همانطور که ملاحظه می فرمائید واژه ریش در این آیه به کار رفته که معنای زینت دارد. تفسیر شریف نمونه دباره واژه ریش و معنای آن چنین مینویسد: «ریش در اصل واژه عربی ، به معنی پره های پرندگان است و از آنجا که پره های پرندگان لباسی طبیعی در اندام آنها است ، به هر گونه لباس ، نیز گفته می شود ، ولی چون پره های پرندگان غالباً به رنگ های مختلف و زیبا است ، یک نوع مفهوم زینت در معنی کلمه ریش افتاده است ، علاوه بر این به پارچه هایی که روی زین اسب و یا جهاز شتر می اندازند ریش گفته می شود.»^۱

از این جا معلوم می‌شود ریش یک نوع زینت طبیعی برای مرد است و به همین جهت، به آن محاسن نیز گفته می‌شود.

ابن مسعود از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت می‌کند که حضرت فرمود: «لَمَّا تَابَ اللَّهُ عَلَى آدَمَ أَتَاهُ جَبْرَائِيلُ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكَ وَهُوَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ ... قَالَ فَسَجَدَ آدَمُ عَ فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ يَا رَبِّ زِدْنِي جَمَالًا فَأَصْبَحَ وَ لَهُ لِحْيَةٌ سَوْدَاءُ كَالْحُمَمِ فَضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَيْهَا فَقَالَ يَا رَبِّ مَا هَذِهِ فَقَالَ هَذِهِ اللَّحْيَةُ زَيْنَتُكَ بِهَا أَنْتَ وَ ذُكُورٌ وَلَدِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ - چون خدای متعال توبه آدم علیه‌السلام را قبول نمود جبرئیل به نزد آدم آمد و گفت: من فرستاده خداوند عزّ و جلّ به سوی تو بوده و حق تو را سلام می‌رساند... آدم سجده کرد بعد سر برداشت و به طرف آسمان بلند کرد و عرضه داشت: پروردگارا به جمال و زیبایی من بیفز، پس برایش ریشی مشکی همچون ذغال روید، پس دست زد و محاسن خود را گرفت و عرض کرد: الهی این چیست؟ خداوند فرمود: این ریش است و تو و فرزندان ذکورت تا روز قیامت را با آن زینت دادم.»^۱

از این روایت شریفه نیز به خوبی استفاده می‌شود که ریش موجب زیبایی مرد و زینت اوست.

آثار مثبت داشتن محاسن (ریش) در روایات

در روایات ما کوتاه کردن سبیل و گذاشتن ریش در حد متعارف مورد تشویق قرار گرفته و در مقابل، تراشیدن ریش و بلند نمودن سبیل و خود را شبیه بیگانگان نمودن بسیار مذمت شده است. در این جا به برخی از آثار مثبت داشتن محاسن با استفاده از روایات شریفه اشاره می‌کنیم:

۱ - شانه زدن ریش باعث محکمی دندان‌ها:

امام صادق علیه‌السلام در روایتی فرموده‌اند: «مَشَطُ الرَّأْسِ يَذْهَبُ بِالْوَبَاءِ وَ مَشَطُ اللَّحْيَةِ يَشْدُ الْأَضْرَاسَ - شانه زدن سر و با را از بین می‌برد، و شانه کردن صورت دندان‌ها را محکم می‌کند.»^۲
امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند: «تَسْرِيحُ الرَّأْسِ يَقْطَعُ الْبَلْعَمَ وَ تَسْرِيحُ الْحَاجِبَيْنِ أَمَانٌ مِنَ الْجَذَامِ وَ تَسْرِيحُ الْعَارِضَيْنِ يَشْدُ الْأَضْرَاسَ - شانه کردن سر بلغم را ببرد، و شانه زدن به ابروها موجب امان از خوره است، و شانه کردن دو گونه، دندان‌ها را محکم نماید.»^۳

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج ۷۳؛ ص ۱۱۰ و ج ۱۱ ص ۱۷۱ - علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۷۹

۲. من لا يحضره الفقيه ج ۱ ص ۱۲۸

۳. بحار الأنوار، (طبع بیروت) ج ۷۳، ص ۱۱۵ - مکارم الأخلاق (اثر رضی الدین، حسن بن فضل طبرسی) ص ۷۲

۲ - شانه زدن ریش باعث تقویت حافظه

امام صادق علیه السلام در بیان آیه شریفه: (خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ - هر گاه به مسجد وارد شوید خود را آرایش کنید - اعراف/۳۱) فرمود: «الْمَشْطُ فَإِنَّ الْمَشْطَ يَجْلِبُ الرِّزْقَ وَيُحَسِّنُ الشَّعْرَ وَيُنَجِّزُ الْحَاجَةَ وَيَزِيدُ فِي مَاءِ الصُّلْبِ وَيَقْطَعُ الْبَلْغَمَ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُسْرَحُ تَحْتَ لِحْيَتِهِ أَرْبَعِينَ مَرَّةً وَمِنْ فَوْقِهَا سَبْعَ مَرَّاتٍ وَيَقُولُ إِنَّهُ يَزِيدُ فِي الذَّهْنِ وَيَقْطَعُ الْبَلْغَمَ» مقصود از آرایش، شانه زدن است. شانه زدن جلب روزی کند و موی را زیبا گرداند و حاجت را روا سازد و منی را بیفزاید و بلغم را ببرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را شیوه آن بود که زیر ریش خود را چهل بار شانه می زد و از بالای ریش هفت بار؛ و می فرمود: که این چنین شانه زدن حافظه را زیاد می کند و بلغم را می برد.^۱

۳ - شانه کردن ریش برطرف کننده اندوه و بیماری

امام کاظم علیه السلام فرموده اند: «إِذَا سَرَّحْتَ لِحْيَتَكَ وَرَأْسَكَ فَأَمَرَ الْمُشْطَ عَلَى صَدْرِكَ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِالْهَمِّ وَالْوَبَاءِ - پس از شانه کردن سر و صورت، شانه را بر سینه خود بمال که بیماری وبا و اندوه را بر طرف می کند.»^۲

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده اند: «مَنْ أَمَرَ الْمُشْطَ عَلَى رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ وَصَدْرِهِ سَبْعَ مَرَّاتٍ لَمْ يُقَارِبْهُ دَاءٌ أَبَدًا»: هر کس شانه را بر سر و ریش و سینه خود هفت بار بکشد هرگز به دردی مبتلا نشود.^۳

امام صادق علیه السلام فرموده اند: «تَسْرِيحُ الْعَارِضِينَ يَشُدُّ الْأَضْرَاسَ وَتَسْرِيحُ اللَّحْيَةِ يَذْهَبُ بِالْوَبَاءِ وَتَسْرِيحُ الذُّؤَابَتَيْنِ يَذْهَبُ بِلَبَائِلِ الصَّدْرِ وَتَسْرِيحُ الْحَاجِبَيْنِ أَمَانٌ مِنَ الْجُدَامِ وَتَسْرِيحُ الرَّأْسِ يَقْطَعُ الْبَلْغَمَ - شانه کردن دو گونه، دندان های آسیا را محکم و شانه زدن ریش و بیا را ببرد، شانه کردن دو گیسو و سوسه دل را ببرد، و شانه کردن دو ابرو امان از خوره باشد و شانه زدن سر بلغم را ببرد.»^۴

۴ - شانه زدن ریش باعث دفع شیطان:

امام صادق علیه السلام فرمود: «مَنْ سَرَّحَ لِحْيَتَهُ سَبْعِينَ مَرَّةً وَعَدَهَا مَرَّةً مَرَّةً لَمْ يَقْرَبْهُ الشَّيْطَانُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا - هر که ریش خود را هفتاد بار شانه کند و یکایک شانه کردن را برشمارد، شیطان تا چهل روز به او نزدیک نشود.»^۵

۱. الخصال؛ ج ۱؛ ص ۲۶۸. ۲. مکارم الأخلاق، ص ۷۰. ۳. همان. ۴. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۵۹، ص ۲۰۴.

۵. وسائل الشیعة؛ ج ۲؛ ص ۱۲۶.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «إِذَا سَرَّحْتَ لِحَيْتَكَ فَاضْرِبْ بِالْمِشْطِ مِنْ تَحْتِ إِلَى فَوْقِ أَرْبَعِينَ مَرَّةً وَ اقْرَأْ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ مِنْ فَوْقِ إِلَى تَحْتِ سَبْعَ مَرَّاتٍ وَ اقْرَأْ وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا ثُمَّ قُلِ اللَّهُمَّ سَرِّحْ عَنِّي الْهُمُومَ وَ الْغُمُومَ وَ وَحْشَةَ الصُّدُورِ وَ وَسْوَسةَ الشَّيْطَانِ»:
چون ریش را شانه می‌زنی، از پائین به بالا چهل مرتبه شانه کن و «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» را بخوان. و از بالا به پائین هفت مرتبه شانه کن و «الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا» را بخوان. سپس بگو: بارخدا، از من هر اندوه و غم و هراس دل و وسوسه شیطان را رفع نما.^۱

۵ - شانه کردن ریش از بین برنده فقر:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرموده‌اند: «تَسْرِيحُ اللَّحَى عَقِيبَ كُلِّ وُضْوءٍ يَنْفِي الْفَقْرَ - شانه کردن ریش پس از هر وضوء، فقر را از بین می‌برد.»^۲

تذکر: اگر چه این روایات درباره آثار و فوائد شانه کردن ریش است، ولی باید توجه کرد تا ریشی نباشد، نمی‌توان آن را شانه کرد. پس به همین دلیل این روایات را می‌توان به عنوان آثار داشتن ریش برشمرد.

۶ - اطاعت دستور پروردگار:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نامه‌هایی برای پادشاهان کشورها از جمله خسرو پرویز شاه ایران برای پذیرش اسلام فرستاد. شاه مغرور و فاسد، نامه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را پاره کرد و دستور دستگیری آن حضرت را صادر کرد. ماموران شاه ایران در حالی به محضر مبارک آن حضرت مشرف شدند که ریش خود را تراشیده و از سبیل‌های بلند برخوردار بودند. «فَكَرَهُ النَّظَرُ إِلَيْهِمَا وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَيَلْكُمَا مَنْ أَمَرَ كَمَا بِهِذَا؟ قَالَا أَمَرْنَا بِهِذَا رَبُّنَا يَعْنِيَانِ كِسْرَى فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَكِنَّ رَبِّي أَمَرَنِي بِإِعْفَاءِ لِحْيَتِي وَ قَصِّ شَارِبِي الْخَبَرِ - رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم تا نگاه به آن‌ها نمود ناراحت شدند و فرمودند: وای بر شما! چه کسی به شما گفته ریش خود را بتراشید و سبیل خود را بلند نگه دارید. آن‌ها گفتند: پادشاه ایران دستور داده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: اما پروردگار من دستور به گذاشتن ریش و کوتاه کردن سبیل‌ها داده است.»^۳

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۷۳؛ ص ۱۱۵

۲. مکارم الأخلاق، ص ۷۲

۳. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱، ص ۴۰۷

۷ - داشتن ریش سبب تمایز مردان از زنان:

امام صادق علیه السلام درباره‌ی خلقت انسان و درآمدن محاسن به مفضل بن عمر چنین فرموده است: «فَلَا يَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يُدْرِكَ فَإِذَا أَدْرَكَ وَكَانَ ذَكَرًا طَلَعَ الشَّعْرُ فِي وَجْهِهِ فَكَانَ ذَلِكَ عَلَامَةَ الذَّكَرِ وَ عَزَّ الرَّجُلُ الَّذِي يَخْرُجُ بِهِ مِنْ حَدِّ الصَّبَا وَ شَبَّهِ النِّسَاءِ وَ إِنْ كَانَتْ أَنْثَى يَبْقَى وَجْهَهَا نَقِيًّا مِنَ الشَّعْرِ لَتَبْقَى لَهَا الْبَهْجَةُ وَ النَّضَارَةُ الَّتِي تُحَرِّكُ الرَّجَالَ لِمَا فِيهِ دَوَامُ النَّسْلِ وَ بَقَاؤُهُ - وَ بِرَ اَيْنِ اِحْوَالِ نَمُو مِى كُنْد تَا بِه حَدِّ بَلُوغِ مِى رَسَد. دَر اَيْنِ وَقْتُت اِگَر مَذْكَرُ اسْت، مَوِى دَر صَوْرَتَش مِى رَوِيْد تَا نَشَانِه مَرْدِى وَ عَزَّتْ اَوْ بَاشَد وَ اَز هِمَانَدِى بِا زَنَان وَ بِچْگَان بِه دَوْر مَانَد. وَ اِگَر مَوْثُ اسْت، رَخَش اَز مَوِى پِيْرَاَسْتِه مَانَد تَا طَرَاوْتُ وَ زِيْبَايِى اَش دَل مَرْدَان رَا بِرَبَايِد وَ نَسْلِ بَشَر مَانَدگَار وَ پَايْدَار گَرْدَد.»^۱

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرموده‌اند: «عَشْرُ خِصَالٍ عَمِلَهَا قَوْمٌ لُوطٍ بِهَا أَهْلَكُوا وَ تَزِيدُهَا أُمَّتِي بِخَلَّةٍ إِيْتِيَانِ الرَّجَالِ إِلَى أَنْ قَالَ وَ قَصَّ اللَّحْيَةِ وَ طَوَّلَ الشَّارِبِ - ده عمل زشت و گناه، باعث نابودی قوم لوط شد. یکی عمل لواط و آن حضرت بقیه اعمال آنها را شمرد و تا این‌که فرمود: و تراشیدن ریش و بلند کردن سبیل دو عمل و گناهی بود که سبب از بین رفتن قوم لوط شد.»^۲

توجه: یکی از حکمت‌های مهم داشتن ریش که از ضمیمه کردن این دو روایت به هم فهمیده می‌شود آن است که: خدای متعال ریش را در عین این‌که مایه زینت و زیبایی مرد قرار داده، اما این زیبایی را با زیبایی زنانه متفاوت قرار داده است. زیبایی ناشی از داشتن محاسن، زیبایی است که با ابهت مردانه همراه است و برای زنان جذابیت دارد؛ زیرا در روانشناسی ثابت شده که زنان مردی را می‌پسندند که دارای ابهت بوده و قابلیت اتکا در زندگی را دارا باشد که جلوه بیرونی این مردانگی در داشتن ریش متبلور است.

امام صادق علیه السلام در این باره چنین فرموده‌اند: «وَلَوْ لَمْ يَخْرُجِ الشَّعْرُ فِي وَجْهِهِ فِي وَقْتِهِ أَلَمْ يَكُنْ سَيِّقَى فِي هَيْئَةِ الصَّبِيَانِ وَ النِّسَاءِ فَلَا تَرَى لَهُ جَلَالََةً وَ لَا وَقَارًا - اِگَر ریش بِه رَوِى اَوْ نَمِى رُوئِيْد، هِمِيْشِه بِر هِيْئْتُ كُوْدَكَان وَ زَنَان مِى مَانَد وَ اَوْ رَا جَلَالَت وَ وَقَارِى كِه مَخْصُوص مَرْدَان اسْت، حَاصِل نَمِى شَد.»^۳

۱. توحید مفضل، ص ۴۹

۲. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱، ص ۴۰۷

۳. ص توحید المفضل، ص ۵۰

حال مردانی که محاسن خود را می تراشند، از زیبایی مردانه و ابهت مذکور بهره‌ای ندارند، بلکه صورت و جذابیتی زنانه پیدا می‌کنند که ثمره آن توجه و جلب مردان دیگر به سوی آنان است. از همین روی می‌بینیم در قوم لوط که عمل لواط و هم‌جنس‌بازی رواج داشته، مردان محاسن خود را می‌تراشیدند و ظاهری جذاب برای یکدیگر فراهم می‌نمودند. به همین جهت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در حدیثی از گذاردن محاسن و کوتاه نمودن سبیل، تعبیر به فطرت نموده‌اند. یعنی انسان‌های سالم از نظر فطرت انسانی چنین شکل و شمائلی را می‌پسندند. باید توجه داشت که گاهی انسان در اثر کثرت رفتاری از فطرت اولیه خود منحرف شده و علاقمندی و ذوقش به امری تعلق می‌گیرد که خلاف فطرت و آفرینش اولیه انسانی است. به‌عنوان مثال هم‌جنس‌بازان که علاقمند به ازدواج با هم‌جنس خود هستند از فطرت انسانی خود فاصله گرفته و دچار انحراف گردیده‌اند، به‌طوری که از ازدواج طبیعی لذتی نمی‌برند.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده‌اند: «إِنَّ الْمَجُوسَ جَزُّوا لِحَاهُمْ وَ قَرُّوا شَوَارِبَهُمْ وَ إِنَّا نَجْزُ الشَّوَارِبَ وَ نُعْفِي اللَّحْيَ وَ هِيَ الْفِطْرَةُ - همانا مجوس ریش‌های خود را تراشیده و سبیل‌ها را بلند می‌ساختند و ما بر خلاف ایشان پشت لب‌ها را کوتاه ساخته و ریش‌هایمان را بلند می‌گذاریم و این فطرت اسلام است.»^۱

۸ - داشتن ریش، سبب تمایز از دشمنان دین:

از روایات استفاده می‌شود که یهودیان و مجوسیان بر خلاف دستور خداوند و پیامبران، ریش خود را می‌تراشیدند. اسلام برای حفظ هویت فرهنگی، به مسلمانان دستور داد ضمن عمل به احکام اسلام، ظاهر خود را شبیه بیگانگان نکنند. زیرا اگر ملتی مانند مسلمانان که دارای فرهنگ غنی و کاملی هستند، در فرهنگ از دیگران تقلید کردند، به تدریج اصالت و هویت و فرهنگ دینی و ملی خود را از دست خواهند داد. بر همین اساس رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «حَقُّ الشَّوَارِبِ وَ اعْفُوا الْحَيَّ وَ لَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ - سبیل‌هایتان را کوتاه نمایید و محاسن (ریش‌های) خودتان را بلند نگه دارید و خود را شبیه یهودیان مگردانید.»^۲

۱. من لا یحضره الفقیه ج ۱، ص ۱۳۰

۲. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۲۳

در جای دیگر فرموده‌اند:

«حُفُّوا الشَّوَارِبَ وَ اغْفُوا اللَّحَى وَ لَا تَشَبَّهُوا بِالْمَجُوسِ - سبیل‌ها را کوتاه و ریش‌های خود را بلند کنید و خود را شبیه به مجوسیان نگردانید.»^۱

و نیز در حدیث دیگری فرمودند:

«لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَشَبَّهَ بِغَيْرِنَا - کسی که خود را شبیه غیر مسلمانان در آورد از ما نیست.»^۲
 راوی می‌گوید: «رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي شُرْطَةِ الْخَمِيسِ وَ مَعَهُ دِرَّةٌ يَضْرِبُ بِهَا بَيَّاعِي الْجَرِيِّ وَ الْمَارْمَاهِي وَ الزَّمِيرِ وَ الطَّافِي وَ يَقُولُ لَهُمْ يَا بَيَّاعِي مُسُوخُ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ جُنْدُ بَنِي مَرْوَانَ فَقَامَ إِلَيْهِ فِرَاتُ بْنُ أَحْنَفَ فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا جُنْدُ بَنِي مَرْوَانَ فَقَالَ أَقْوَامٌ حَلَقُوا اللَّحَى وَ قَتَلُوا الشَّوَارِبَ - امیر المؤمنین علیه‌السلام را در محل پیش قراولان لشکر دیدم که با تازیانه دوسری که همراه داشت فروشنده‌گان ماهی جری (بی‌فلس) و مار ماهی و ماهی زمار را (که فروش آن‌ها حرام است) می‌زد و می‌فرمود: ای فروشنده‌گان مسخ‌شده‌های بنی‌اسرائیل و لشکر بنی‌مروان! فرات بن احنف نزد حضرت ایستاد و گفت: یا امیرالمؤمنین لشکر بنی‌مروان کیانند؟ فرمود: مردمی که ریش‌ها را می‌تراشیدند و سبیل‌ها را تاب می‌دادند سپس مسخ شدند.»^۳

این روایت شریفه بیانگر آن است که در اقوام گذشته افرادی بوده‌اند که در اثر تراشیدن ریش و بلند کردن سبیل، خداوند آن‌ها را مسخ نموده و به شکل مارماهی و مانند آن درآمده‌اند.

امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند: «أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى نَبِيٍِّّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ لَا يَلْبَسُوا لِبَاسَ أَغْدَائِي وَ لَا يَطْعَمُوا مَطَاعِمَ أَغْدَائِي وَ لَا يَسْلُكُوا مَسَالِكَ أَغْدَائِي فَيَكُونُوا أَغْدَائِي كَمَا هُمْ أَغْدَائِي - خداوند عزّ و جل به یکی از انبیاء بنی‌اسرائیل وحی فرمود: به مؤمنان بگو لباس دشمنان مرا در بر نکنند، و طعام دشمنان مرا نخورند، و بر روش دشمنان من رفتار نکنند که مبدا آن‌ها نیز مرا دشمن شوند همچنان که آنان دشمن من هستند.»^۴

۱. وسائل الشیعة؛ ج ۲؛ ص ۱۱۶

۲. نهج النصاحة، ص ۶۶۳

۳. اصول کافی، طبع اسلامی، ج ۱، ص ۳۴۶

۴. من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۲۵۲

عارف بالله مرحوم آیت الله میرزا جواد آقا تبریزی علیه‌الرحمه با اشاره به مضمون این روایت شریفه، درباره‌ی حکمت امر شارع به گذاردن ریش و کوتاه نمودن شارب، یعنی عدم تشبه به دشمنان دین چنین فرموده‌اند:

«برای بنده مراقب سزاوار است که از این حکم (حکم به گذاشتن ریش و کوتاه کردن سبیل)، عنایت حضرت باری تعالی را در حق بندگانیش دریابد و ببیند که او راضی نشده که بندگانیش به صورت دشمنانش باشند و این نهایت اعتناء مولا را نسبت به بنده می‌رساند. و از طرف دیگر می‌بایست خطر مخالفت با این سید و آقای مهربان را درک کند که چگونه با مخالفت با او، این مقام تکریم و تشریف و مهر و عطوفت را به ذلت و خواری و دشمنی و بغض، بدل می‌سازد و به گونه‌ای که شبیه به بنده مجرم شدن در صورت، نیز از جمله محرمات است. در حدیث قدسی آمده است که خدا به یکی از انبیاء خود خطاب فرمود که: به مؤمنان بگوی لباس دشمنان مرا نپوشند و از آن‌چه دشمنان من می‌خورند نخورند و راهی که دشمنان من می‌روند نروند که اگر چنین کنند آن‌ها هم جزء دشمنان من خواهند بود.

می‌گویم پس ای مسکین، بنگر که سید و مولایت تو را به خود اختصاص داده و برای خود برگزیده و از دشمنانش جدا ساخته، و از تشبیه به آن‌ها حتی در صورت و هیئت ظاهری، تو را منزله ساخته، بعد تو اگر با این حکم او مخالفت کنی و از قبول این عنایت سر باز زنی، و به لباس دشمنانش درآیی و تشبه به آن‌ها را اختیار نمایی عقل خودت در قبیح و جسارت این مخالفت چگونه حکم می‌کند؟ آیا این کار جز اظهار عناد و دشمنی نسبت به آفریدگار چیز دیگری هست؟ تو همین رفتار را بالنسبه به ملوک و بزرگان این دنیا در نظر آور و ببین که اگر سلطانی باشد که اطرافیان و سپاهیانیش لباس مخصوصی داشته باشند و دشمن او هم لباس مخصوصی، بعد سلطان به یکی خلعتی عطا کند و بگوید این را به شکل لباس اطرافیان من برای خود لباسی تهیه کن و مبادا که به شکل لباس دشمنان من بدوزی، و او با این دستور مخالفت کند و خلعت سلطان را به شکل لباس دشمنان او بدوزد و در حضور سلطان آن لباس را بپوشد، عقلاً این مخالفت را چگونه می‌بینند؟ آیا این را یک خطا می‌پندارند یا این که این عمل را اعلان دشمنی و طغیان بر علیه سلطان به حساب می‌آورند، پس بر حذر باش که در رابطه با ملک‌الملوک چنین رفتار کنی.»^۱

نظر پزشکان و محققین درباره‌ی تراشیدن ریش

باید گفت تاکنون از نظر علمی تحقیقات چندانی در مورد تراشیدن ریش و ضررهای آن ارائه نشده است. علت اصلی آن نیز این است که در کشورهای اسلامی نسبت به تراشیدن ریش حساسیت و حرمت وجود دارد ولی در کشورهای غربی هیچ‌گونه حساسیتی نسبت به این مسئله وجود ندارد؛ بنابراین نیازی به پیگیری علمی آن احساس نکرده‌اند. نکته جالب آن که نتیجه برخی از این تحقیقات با آن‌چه در روایات به آن‌ها اشاره شده تطبیق دارد که به عنوان مثال می‌توان از تاثیر داشتن ریش بر جلوگیری از درد دندان اشاره نمود.

با این حال برخی از تحقیقاتی را که اخیراً توسط بعضی از منابع خبری و سایت‌ها منتشر نموده‌اند منعکس می‌نمائیم. البته باید توجه داشت این تحقیقات هنوز در مراحل مقدماتی خود بوده و پژوهش بیشتری در این زمینه لازم است. اینک توجه شما را به برخی از تحقیقات منتشر شده در این زمینه جلب می‌نمائیم:

«دکتر فینکور جرج نویسنده کتاب تراش ریش از نظر بهداشت می‌گوید: برای ریش منافع بسیاری است مانند نگه‌داری دهان، مانع شدن از رطوبت اضافی دهان، سلامتی دندان و غده‌های لعابی. تغییر قیافه و رنگ، پیدایش بعضی از امراض دهان و گلو، چایش‌های صورت و گلو، جوش‌های مخصوصی که در اطراف گلو پیدا می‌شود، گاهی دندان دردهای بسیار سخت و ناگوار و بعضی از زکام‌ها، طبق کشفیات علم روز بسیاری از اوقات در اثر تراشیدن ریش پیدا می‌شود.»^۱

سجعان ماریونی نویسنده کتاب تاریخ آمریکا در کتابش راجع به منافع موی ریش و زیان تراشیدن آن نوشته است که: «بعضی از مردم داشتن ریش را نمی‌پسندند و غافلند که داشتن ریش نافع‌تر است. پزشک حاذق مشهور، ویکتور ژورژ عقیده‌اش این است که ریش فوائد بسیاری دارد و مسلم است که ریش داشتن دهان را از دردهای چندی که متوجه دهان و اطراف آن است محافظت می‌نماید و هم از رطوبات زائدی که متوجه به جوانب دهان است جلوگیری می‌کند.»^۲

۱. نقل از سایت شیعه نیوز، کد خبر: ۳۵۸۳۸، تاریخ ۹ خرداد ۱۳۹۱

۲. نقل از سایت شیعه نیوز، کد خبر: ۳۵۸۳۸، تاریخ ۹ خرداد ۱۳۹۱

یکی دیگر از منافع ریش که پزشکان به آن اعتراف کرده‌اند این است که در طولانی مدت پوست کسانی که ریش خود را نمی‌تراشند شاداب‌تر و سالم‌تر می‌ماند چرا که امروزه ثابت شده است که موها دارای روزه بسیار ریزی می‌باشند که هوا از آن‌ها رد و بدل می‌شود و اکسیژن را به زیر پوست می‌رسانند و به همین جهت پوست کسانی که ریش می‌گذارند در طولانی مدت شاداب‌تر می‌ماند.

منافع ریش و زیان‌های ریش تراشی برای بسیاری از اطبا پوشیده نیست به گونه‌ای که هر سال از گوشه و کنار دنیا مقالاتی در این رابطه منتشر می‌شود، از جمله در سال ۱۹۱۱ میلادی به علت شیوع ریش تراشی در کشورهای خارجی و کلّ دنیا و به دلیل کشف مضرات ریش تراشی عده‌ای از اطبا و دانشمندان اروپا انجمنی برای مبارزه با ریش تراشی در انگلستان تشکیل داده و برای حفظ بهداشت عمومی و جلوگیری از این عمل نشریاتی منتشر نمودند.^۱

گزارش خبرگزاری مهر:

براساس تحقیقات اخیر دانشگاه کوئینزلند جنوبی که در مجله Radiation Protection Dosimetry منتشر شده، این محاسن می‌تواند آن‌ها را در مقابل آفتاب حفظ کند و از پوست آن‌ها در مقابل صدمات خورشید و سرطان پوست محافظت کند. دانشمندان دریافتند که بخشی از صورت که با ریش و سبیل پوشیده می‌شود یک سوم کمتر در مقابل اشعه‌های ماورا بنفش قرار می‌گیرد.

جلوگیری از ابتلا به سرطان پوست:

محققان با استفاده از تکنیک‌های اندازه‌گیری میزان تشعشع در یک زمان مشخص نشان دادند که محاسن از ۹۰ تا ۹۵ درصد صورت مردان را در مقابل خورشید محافظت می‌کند که این امر بستگی به میزان بلندی مو دارد.

براساس اظهارات دکتر نیک لوو، متخصص پوست در لندن، به‌طور کلی، موها محافظی در مقابل اشعه خورشید هستند، البته این مسئله به میزان ضخامت موها نیز ارتباط دارد. این امر شبیه عامل SPF عمل می‌کند، هرچه تراکم و ضخامت بیشتر باشد میزان حفاظت در مقابل آفتاب بیشتر است.

۱. نقل از سایت شیعه نیوز، کد خبر: ۳۵۸۳۸، تاریخ ۹ خرداد ۱۳۹۱

یک نظریه این است که موهای ضخیم و فردار نور خورشید را می‌شکند، نور در خطوط مستقیم حرکت می‌کند، اما وقتی به موهای فردار و مجعد می‌رسد امواج نور شکسته می‌شود بنابراین نور به سختی به پوست می‌رسد. آسیب ناشی از نور خورشید وقتی رخ می‌دهد که نور خورشید به سطح پوست روی صورت می‌تابد، بنابراین رشد موهای صورت مردان به حفظ چانه و گردن هم کمک می‌کند. این درحالی است که دکتر لوو توصیه کرده است که مردانی که موهای صورتشان نازک است، از یک کرم ضد آفتاب که خیلی هم چرب نباشد استفاده کنند.

کاهش سرعت پیری:

طی زمان موهای صورت می‌تواند پوست را در شرایط جوان و شاداب نگاه دارد. این موها همواره پوست را مرطوب نگاه می‌دارد، از پوست در مقابل باد حفاظت می‌کند و موجب می‌شود که پوست خشک نشود. وجود پیاز مو و غده‌های چربی روی صورت نیز به این مسئله کمک می‌کند. داشتن موی ضخیم حتی بدون این که فرد ریش داشته باشد می‌تواند از آسیب‌های پوستی جلوگیری کند.

مقابله با سرفه:

داشتن ریش ضخیم زیر چانه و گردن دمای گردن را افزایش می‌دهد و می‌تواند عاملی برای عدم ابتلا به سرماخوردگی باشد. براساس اظهارات دکتر کارول واکتر، مو می‌تواند عایقی برای گرم نگاه داشتن صورت و گردن باشد، موهای بلند و پرپشت از هوای سرد جلوگیری کرده و دمای گردن را در هوای سرد افزایش می‌دهد. وقتی هم که گلودرد دارید، گرمای این بخش از بدن با ویروس مبارزه می‌کند. موهای صورت می‌تواند مانع فیزیکی در مقابل دمای سرد باشد.

حفظ صورت از عفونت‌های میکروبی:

براساس اظهارات دکتر مارتین وید، متخصص پوست در کلینیک پوست و موی لندن، عدم اصلاح با تیغ به معنای داشتن صورتی کم خراش‌تر است. اصلاح با تیغ عامل اصلی عفونت‌های میکروبی در قسمت ریش است. رشد داخلی موها و عفونت پیازچه مو که موجب آکنه می‌شود نیز در نتیجه اصلاح با تیغ ایجاد می‌شود.^۱

فتاویٰ بعضی از علما و مراجع تقلید درباره‌ی ریش‌تراشی

در بین مراجع و فقهای حال و گذشته، کسی حکم به جواز ریش‌تراشی نداده و نوعاً یا فتوا به حرمت داده‌اند یا بنابر احتیاط واجب تراشیدن آن را جایز نمی‌دانند. گرچه برخی زدن ریش به صورت پرفسوری؛ یعنی، گذاشتن مو در چانه و زدن اطراف را نیز جایز شمرده‌اند. امام خمینی رحمت‌الله‌علیه:

تراشیدن ریش بنا بر احتیاط حرام است و احوط این است که احکام و آثار فسق بر آن مترتب می‌شود. تراشیدن سبیل و باقی گذاشتن و بلند نمودن آن فی نفسه اشکال ندارد. بله، بلند نمودن آن به مقداری که هنگام خوردن و آشامیدن با غذا یا آب برخورد کند، مکروه است.^۱

سؤال ۱۴۱۲: بعضی از مردان موهای چانه خود را باقی گذاشته و باقیمانده را می‌تراشند، این کار چه حکمی دارد؟

جواب: تراشیدن مقداری از ریش، حکم تراشیدن تمام آن را دارد.^۲

امام خامنه‌ای مدظله‌العالی:

تراشیدن ریش بنا بر احتیاط حرام است و احوط این است که احکام و آثار فسق بر آن مترتب می‌شود.

سؤال: بعضی از مردان موهای چانه خود را باقی گذاشته و باقی مانده را می‌تراشند، این کار چه حکمی دارد؟

جواب: تراشیدن مقداری از ریش، حکم تراشیدن تمام آن را دارد.

سؤال ۱۴۱۱: ریش از نظر کوتاهی و بلندی باید چه مقدار باشد؟

جواب: حد معینی ندارد، بلکه معیار این است که عرفاً بر آن ریش صدق کند و بلند بودن آن بیشتر از قبضه‌ی دست کراحت دارد.

سؤال ۴۲۱: آیا منظور از حرمت تراشیدن ریش، آن است که موهای صورت به‌طور کامل روئیده باشد و سپس تراشیده شوند، یا این که شامل موردی که مقداری از موهای صورت در آمده باشند هم می‌شود؟

جواب: به‌طور کلی تراشیدن آن مقدار از موی صورت که بر آن عنوان تراشیدن ریش

۱. توضیح المسائل محشی، ج ۲، ص ۱۰۱۹

۲. توضیح المسائل (المحشی للإمام الخمینی)، ج ۲، ص ۱۰۱۸

صدق می‌کند، بنابر احتیاط حرام است، ولی تراشیدن مقداری از آن که عنوان مزبور بر آن صدق نمی‌کند اشکال ندارد.

سؤال ۴۲۴: آیا اصلاح موی گونه‌ها اعم از این که با نخ باشد یا موجین حرام است؟
جواب: اصلاح موی گونه‌ها هر چند با تراشیدن، حرام نیست.^۱

آیت‌الله العظمی بهجت رحمته‌الله علیه:

«سؤال ۴۸۴: گرفتن مزد در مقابل ریش تراشی با تیغ چه حکمی دارد؟
جواب: حرام است.

سؤال ۴۸۵: تراشیدن ریش جهت حفظ بهداشت و نظافت چه حکمی دارد؟
جواب: حرام است.

سؤال ۴۸۸: آیا ریش پرفسوری کافی است؟
جواب: کافی نیست.^۲»

آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی حفظه‌الله:

«تراشیدن ریش و ماشین کردن آن اگر مثل تراشیدن باشد، حرام است و در این حکم تمام مردم یکسانند و حکم خداوند به واسطه مسخره مردم تغییر نمی‌کند، پس کسی هم که اول تکلیف اوست، یا اگر ریش نتراشد مردم او را مسخره می‌کنند، چنانچه ریش بتراشد یا طوری ماشین کند که مثل تراشیدن ریش باشد حرام می‌باشد.^۳»

سؤال: کوتاه کردن ریش با ماشین‌های معمولی دستی تا حدود یک میلیمتر جایز است؟
جواب: باید به نحوی باشد که عرفاً صدق ریش کند.^۴

سؤال: اگر مقدور است تا حدودی علت وجوب گذاردن ریش را توضیح فرمایید.

جواب: حرمت تراشیدن ریش از بعض روایات معتضده به سیره‌ی متشرعه استفاده می‌شود و فقیه اگر وجوب یا حرمت کاری را از ادله استفاده نماید دانستن فلسفه آن لازم نیست هر چند در خصوص این مورد ضررهای بهداشتی برای پوست صورت و لثه از قول

۱. أجوبة الاستفتاءات (بالفارسیة)، ص ۳۱۵

۲. استفتائات آیت الله بهجت علیه‌الرحمة

۳. رساله عملیه، مسأله ۲۸۳۶ - نظر حضرات آیات عظام، گلپایگانی و اراکی رحمته‌الله علیه نیز همین است.

توضیح المسائل مراجع، ج ۲، ص ۸۳۵، م ۴۰

۴. جامع الأحکام آیت‌الله صافی، سؤال ۱۷۴۲

اطباء متخصص نقل شده است و در این مورد می‌توانید به کتاب اولین دانشگاه و آخرین پیامبر اثر شهید دکتر رضا پاک‌نژاد و همچنین کتاب تراش ریش از نظر بهداشت مراجعه نمایید.^۱

آیت الله العظمی گلپایگانی رحمت‌الله‌علیه:

«تراشیدن ریش حرام است و مزد آن هم حرام است و مزدی را که (سلمانی) گرفته اگر صاحبانش معلوم باشند از آن‌ها استرضا نماید یا پس بدهد و اگر صاحبانش مجهول باشند و آن مال حرام جدا باشد، صدقه بدهد. و هم چنین اگر مخلوط به مال حلال شده لکن قدرش معلوم است صدقه بدهد با اذن حاکم شرع، و اگر مقدار و صاحب آن معلوم نیست و با مال حلال مخلوط شده خمس آن را بدهد بقیه حلال است.»^۲

آیت الله العظمی سیستانی حفظه‌الله:

سؤال: تراشیدن ریش با تیغ یا با ماشین صفر آیا اشکال دارد؟ برای کسی که صدق ریش نکرده چطور؟

جواب: بنابر احتیاط واجب جایز نیست. و تراشیدن موهای نازکی که از کودکی می‌روید اشکال ندارد.

سؤال: زدن ریش به‌طوری که بر روی چانه باقی باشد (ریش پرفسوری) چه حکمی دارد؟

جواب: بنا بر احتیاط واجب جایز نیست.^۳

آیت الله العظمی مکارم شیرازی حفظه‌الله:

تراشیدن ریش به احتیاط واجب حرام است، ولی تراشیدن دو طرف صورت، در صورتی که چانه و اطراف آن محفوظ باشد. (ریش پرفسوری) اشکالی ندارد.^۴

اگر چانه و اطراف آن (یک چهارم صورت) تراشیده نشود، به طوری که در وقت مواجهه صدق ریش کند، کفایت می‌کند.^۵

سؤال: تراشیدن ریش و یا ماشین کردن آن به طوری که صدق ریش نکند، چه حکمی

۱. جامع‌الأحكام آیت‌الله صافی، سؤال ۱۷۴۵

۲. مجمع المسائل (للگلپایگانی)، ج ۲، ص: ۱۵

۳. برگرفته از سایت معظم له

۴. استفتائات جدید، ج ۲، سؤال ۷۵۲

۵. استفتائات جدید، ج ۲، سؤال ۷۵۱ - نظر حضرت آیت‌الله تبریزی نیز همین است - استفتائات، س ۱۰۸۷

دارد؟ آیا به واسطه مسخره کردن دیگران و یا تازه روییدن ریش به صورتِ ناموزون در افراد تازه بالغ، و یا جهت بازی در تئاتر، حکم تغییر می‌کند؟

جواب: احتیاط این است که از ریش‌تراشی مطلقاً خودداری شود؛ ولی اگر به صورتِ کم و ناموزون باشد و آن را بتراشند تا به صورتِ طبیعی درآید، اشکالی ندارد و با مسخره کردن، احکام خداوند عوض نمی‌شود، بلکه پایداری سبب می‌شود که به صورت یک فرهنگ مقبول گردد.^۱

حکایتی شنیدنی از استاد قرائتی

حاج شیخ عبدالکریم حائری استاد حضرت امام رحمت‌الله‌علیه، (بنیانگذار حوزه‌ی علمیه‌ی قم)، در قم یک پیرمردی را دید که صورتش چین خورده اما اصلاً صورتش اسلامی نیست.

به پیرمرد فرمود بیا،

پیرمرد آمد.

ایشان فرمود: من می‌خواهم صورت شما را ببوسم.

ایشان را می‌شناختند، آیت‌الله العظمی بود، مرجع تقلید بود، مؤسس حوزه‌ی علمیه بود.

پیرمرد گفت: آقا اختیار داری، من دست شما را می‌بوسم.

ایشان فرمود: نه. من می‌خواهم صورتت را ببوسم.

حاج شیخ عبدالکریم صورت ایشان را بوسید. وقتی بوسید فرمود: جای بوس من پیرمرد را دیگر نتراش.

پیرمرد گفت: چشم آقا.^۲

۱. استفتانات جدید آیت‌الله مکارم؛ ج ۲ سؤال ۷۵۳

۲. نرم افزار آثار حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ محسن قرائتی - برنامه درس‌هایی از قرآن سال ۷۱ ص ۵

زیور ابلیس

نویسنده: رضا انخوی

شناخت عوامل و راه‌های درمان بیماری روحی تکبر

حدیث افتخار

پیامدهای تکبر

۱- پرتگاه بی‌ایمانی

۲- انزوای خانوادگی و اجتماعی

۳- ذلت دو سرا

الف: ذلت دنیایی

ب: ذلت آخرتی

۴- دیگر پیامدها

تنهایی

بدگویی مردم

محرومیت از دانش افزایی

از دست دادن فرصت‌ها

درمان تکبر

الف: راهکار علمی

۱- آشنایی با حقیقت وجودی انسان

۲- تکبر یعنی دوری از خدا

۳- توجه به آخرت

۴- آشنایی با دستاوردهای تواضع

ب: راهکار عملی

۱- انجام کارهای شخصی

۲- توجه ویژه به نماز

۳- بهره‌برداری از مشکلات

بیان دیگر برای تکبر زدایی

حسن ختام

واژه شناسی

تعریف اصطلاحی تکبر

یک: سرکشی در برابر حق

دو: حقیر شمردن مردم

شاخه‌های تکبر

شخصیت شناسی افراد متکبر

الف: توهم خودبترتری

ب: نوعی رفتار دفاعی

ج: انتقاد ناپذیری

د: تنگ نظری متکبر

اقسام تکبر

۱. تکبر در مقابل خداوند

۲. تکبر در مقابل انبیا

۳. تکبر در برابر بندگان

درجات متکبرین

درجه اول

درجه دوم

درجه سوم

علل پیدایی تکبر

۱- علم زدگی و مدرک گرایی

۲- قدرت و ثروت

قارون، زمین گیر قدرت و ثروت

۳- موقعیت خانوادگی

۴- تکبر زیبارویان

۵- دیگر عوامل تکبر

زیور ابلیس

شناخت عوامل و راه‌های درمان بیماری روحی تکبر^۱

واژه شناسی

واژه «کبر» به معنای بزرگی در مقابل «صغر» به معنای کوچکی است.^۲ در فرهنگ لغات فارسی واژه‌ی تکبر به معنی بزرگی به خود گرفتن، خود را بزرگ پنداشتن، بزرگ منشی نمودن و بزرگی فروختن به دیگران به کار رفته است. همچنین این واژه به معنای خود را برتر از دیگران دیدن نیز به کار می‌رود.^۳

البته برخی دیگر از واژگان نیز با این مفهوم مرتبط هستند که با اندکی تفاوت می‌توان بوی تکبر، خودپسندی و غرور را از آن‌ها استشمام نمود. به عنوان مثال «عجب» از جمله این واژه‌ها است که با کبر مفهوم و ریشه مشترکی دارند و هر دوی آن‌ها در خودبزرگ‌بینی و غرور به خود مشترک هستند. اما فرق میان آن‌ها این است که: کبر به این معناست که شخص، خود را بالاتر از دیگران بداند. ولی در عجب، پای کس دیگری در میان نیست؛ بلکه مُعْجَب (شخصی که دچار عجب شده) کسی است که به خود ببالد و از خود شاد باشد و خود را کسی بداند. به عبارتی، کبر ثمره عجب است، زیرا که عجب، خودپسندی است و کبر، بزرگی کردن بر دیگران و خود را برتر از دیگران دانستن است.

از دیگر واژه‌های مرتبط، غرور است که به معنای فریب و به خود بالیدن است؛ فریفتگی به خاطر داشته‌ها و این که انسان خیال کند آن چه دارد او را برتر از دیگران قرار می‌دهد.

۱. برگرفته از روایتی از امام علی علیه السلام در مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۹

۲. کتاب العین، خلیل فراهیدی، ج ۵، ص ۳۶۱؛ صحاح جوهری، ج ۲، ص ۸۰۲

۳. الفروق اللغویه، ابوهلال العسکری، ص ۴۴۵

تعریف اصطلاحی تکبر

در اصطلاح نیز کبر و غرور به حالتی گفته می‌شود که فرد خود را از دیگران برتر می‌شمارد و از آنان انتظار احترام و اکرام دارد.

با بررسی روایات روایات، به این حقیقت می‌رسیم که تکبر بر دو پایه استوار است:

یک: سرکشی در برابر حق. دو: حقیر شمردن مردم.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در تعریف تکبر فرمود: «الْكِبَرُ أَنْ تَتْرَكَ الْحَقَّ وَتَتَجَاوَزَهُ إِلَى غَيْرِهِ وَتَنْظُرَ إِلَى النَّاسِ وَ لَا تَرَى أَنَّ أَحَدًا عَرَضُهُ كَعَرَضِكَ وَ لَا دُمُهُ كَدَمِكَ - تکبر آن است که حق را رها کنی و از حق به غیرش تجاوز نمایی [به این صورت که] به مردم نگاه کنی، ولی آبروی هیچ کسی را مانند آبروی خود [مهم] ندانی و خون او را مانند خون خود [دارای ارزش] ندانی [و همه چیز خود را برتر بدانی].»^۱

نیز فرمود: «الْكِبَرُ بَطَرُ الْحَقِّ وَ غَمَطُ النَّاسِ - کبر عبارت است از پشت پا زدن و پایمال کردن حق و حقیر شمردن مردم.»^۲

در تفسیر زیبای دیگری از تکبر، از فاطمه دختر امام حسین علیه‌السلام به نقل از پدر بزرگوارشان چنین می‌خوانیم: آن حضرت فرمود: عبدالله بن عمر نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمد و عرض کرد: ای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، اگر من لباس خوب و زیبا بپوشم، نشانه کبر و غرور است؟

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: نه

عبدالله گفت: اگر غذای خوبی تهیه کنم و مردم را به آن دعوت کنم و من از جلو آنان راه

بروم، علامت تکبر است؟

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: خیر.

عبدالله ادامه داد: پس کبر و غرور چیست؟

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «أَنْ تَسْفَهَ الْحَقَّ وَ تَغْمِصَ النَّاسَ - کبر آن است که

حق را ناچیز بدانی و مردمان را خوار و کوچک بشمری.»^۳

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۴؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۹۰

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۳؛ القواعد و الفوائد، شهید اول، ج ۲، ص ۱۵۲؛ فقه السنه، ج ۳، ص ۴۷۶

۳. موسوعة کلمات الامام الحسين (عليه السلام)، ص ۷۴۹

شاخه‌های تکبر

در مورد تکبر تعابیر و مفاهیم مختلفی به کار می‌رود، همچون "خود برترینی"، "خود محوری"، "خودخواهی"، "برتری جویی" و "فخر فروشی" که همه ریشه در تکبر دارند، ولی از زوایای مختلف فرق دارند. کسی که صرفاً خود را بالاتر از دیگران می‌بیند، "خود برترین" است. کسی که به‌خاطر این خود برترینی سعی دارد در همه‌جا و در همه‌ی کارهای اجتماعی همه چیز را قبضه کند، "خود محور" است. کسی که سعی دارد در مسائل اجتماعی به‌خصوص به‌هنگام بروز مشکلات تنها به منافع خود بیندیشد و برای منافع دیگران ارزشی قائل نباشد، "خود خواه" است. کسی که تلاش می‌کند بر دیگران سلطه و سیطره پیدا کند، گرفتار "برتری جویی" است و کسی که سعی دارد مال و ثروت و یا قدرت و مقام خود را به رخ دیگران بکشد، "فخر فروش" است.^۱

شخصیت شناسی افراد متکبر

از چه راه‌هایی و با چه فرمول‌هایی می‌توان فهمید که متکبر هستیم یا نه؟ به‌عبارت دیگر، چه نشانه‌ها و چه وجه تمایزهای شخصیتی نشانه تکبر است.

الف: توهم خود برتری

در روایات و کلمات بزرگان، یکی از نشانه‌هایی که برای تشخیص تکبر وارد شده است، خود برتر دیدن و برتری شخصیتی برای خود قائل شدن است. یعنی فرد متکبر شخصیت خود را برتر از دیگران تصور کرده، دچار توهم برتری شخصیت می‌شود. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «مَنْ ذَهَبَ يَرَى أَنَّ لَهُ عَلَى الْآخِرِ فَضْلًا فَهُوَ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ - هر که بر این باور باشد که از دیگران برتر است، او در شمار مستکبران است.»^۲

این احساس، به‌دلایل مختلفی همانند مال و ثروت، جمال و زیبایی، علم و دانش، حسب و نسب و... است که باعث می‌شود فرد خود را برتر از دیگران بپندارد و از آنان توقع احترام و تجلیل داشته باشد. منشأ این حس فرد خودخواه، ضعف ایمان و عدم شناخت او نسبت به خود و خداوند متعال است؛ زیرا از منظر دین، ملاک قرب و ارجمندی، ایمان و تقوا و نیز دارا بودن فضایل و مکارم اخلاقی است؛ و گرنه همه‌ی انسان‌ها در اصل وجود و خلقت با هم برابر هستند

۱. پیام قرآن، آیت الله مکارم شیرازی، ج ۲، ص ۴۵

۲. میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۶۵۴؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۵۶

و هیچ فضیلتی بر دیگری ندارند. در هر صورت، این نوع نگرش و رفتار فرد متکبر باعث فاصله گرفتن افراد و حتی نزدیکان از او می‌شود و تصویری منفی از او در ذهن‌ها برجای می‌گذارد.

عبدالله بن مسعود یکی از یاران باوفای پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، اولین کسی بود که قرآن را در مکه آشکارا میان جمعیت قرائت کرد. وی بسیار کوتاه قد بود به گونه‌ای که هرگاه میان جمعیت نشسته می‌ایستاد، از آن‌ها بلندتر نبود.

با این همه او در تمام جنگ‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حضور داشت. او به واسطه کوتاهی قد خود، در جنگ بدر به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عرض کرد: من قدرت جنگیدن ندارم، اگر ممکن است به من دستوری بفرمایید تا در ثواب جنگجویان شریک باشم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: میان کشته شدگان کفار برو و اگر کسی را یافتی که زنده است، به قتل برسان.

عبدالله بن مسعود می‌گوید: میان کشتگان به ابوجهل - دشمن سرسخت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - رسیدم که هنوز رمقی داشت. روی سینه‌اش نشستم و گفتم: خدا را شکر که تو را خوار و ذلیل ساخت. ابوجهل چشمان خود را باز کرد و گفت: وای بر تو! پیروزی با کیست؟

گفتم: پیروزی با خدا و پیامبرش است. به همین دلیل تو را می‌کشم. آن‌گاه پا بر سینه‌اش گذاشتم. ابوجهل متکبرانه گفت: ای چوپان کوچک! قدم در جای بزرگی گذاشته‌ای! هیچ دردی بر من سخت‌تر از این نیست که تو قد کوتاه مرا بکشی. چرا یکی از فرزندان عبدالمطلب مرا به قتل نمی‌رساند؟!

حال که می‌خواهی سرم را از تن جدا کنی از پایین گردن قطع کن تا در نظر محمد و یارانش با هیبت و بزرگ جلوه کنم!

گفتم: حال که چنین است من از دهان سر تو را جدا می‌کنم تا کوچک و حقیر جلوه کند. آن‌گاه سرش را همان‌گونه بریدم و چون به خدمت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آوردم به پاس شکر این نعمت به سجده رفت، سپس فرمود: ابوجهل از فرعون زمان موسی بدتر بود؛ چون فرعون هنگام هلاک شدن خدا را قبول کرد، ولی ابوجهل هنگام مرگ از لات و عزری می‌خواست او را نجات دهند.^۱

ب: نوعی رفتار دفاعی

کسی که خود را حقیر و ناچیز می‌شمارد و از حقارت خود رنج می‌برد، دنبال راهی برای جبران این کمبود است. فخرفروشی به دیگران، یکی از راه‌های جبران و سرپوش‌گذاری بر این نقص و کمبود است. چنین فردی گمان می‌کند که اگر در برابر دیگران بزرگی کند، حقارت درونی او پوشیده خواهد ماند؛ در حالی که این عمل او باعث ناراحتی دیگران و جدا شدن و فاصله گرفتن بیش از پیش از او می‌شود.

امام صادق علیه‌السلام در تحلیل این نوع رفتار افراد متکبر می‌فرماید: «مَا مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لِلذَّلَّةِ وَجَدَهَا فِي نَفْسِهِ - هیچ‌کس بزرگی نفروشد و زورگویی نکند مگر به سبب حقارتی که در خود احساس می‌کند.»^۱

و علی علیه‌السلام فرمود: «مَا تَكَبَّرَ إِلَّا وَضِيعٌ - تکبر نمی‌ورزد، مگر آدم پست.»^۲

ج: انتقاد ناپذیری

یکی از ویژگی‌های افراد متکبر و مغرور که نشأت گرفته از توهم بزرگ‌بینی و بی‌عیب دیدن خود است، انتقادناپذیری و خود را و رفتار خویش را کامل و بی‌نقص دیدن است که باعث می‌شود هرگونه نقد و ایرادی را بی‌جا و بر اساس ناآگاهی، مشکلات شخصی و اخلاقی مانند حسادت و مانند آن تصور نماید. تا آن‌جا که گاه حق را می‌شناسد، ولی غرور و تکبر نهادینه شده در ذات او، به سر باز زدن از آن فرا می‌خواند و در مقابل حق نیز می‌ایستد. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ - به برخی از مردم آن‌گاه که [انتقاد بشود] گفته شود: از خدا بترس! غرور آمیخته به گناه او را می‌گیرد [او از پذیرش حق سر باز می‌زند]، پس آتش دوزخ برای او کافی است و چه بد جایگاهی است.» (بقره/۲۰۶)

این ویژگی انسان‌های نادرست و ناقص و خودپسند است که از سخن حق سرباز می‌زنند. بر عکس انسان‌های اندیشمند و آزاده در برابر سخن حق، سر فرود می‌آورند.

د: تنگ نظری متکبر

تکبر نوعی بیماری روحی است که از تنگ نظری متکبر حاصل می‌شود؛ زیرا او با نادیده گرفتن معایب خود، تنها خوبی‌های احتمالی که چه بسا در او وجود هم نداشته باشد را

بزرگ‌نمایی نموده و به همان‌ها دل‌خوش شده، بر خود می‌بالد. در حالی که در نگاه وسیع‌تر، هر انسانی دارای معایب و محاسن است، شخصیت هیچ‌کس تماماً نقص و عیب یا کمال و زیبایی مطلق نیست، بنابراین باید با واقع‌بینی با آن مواجه شد، نه این‌که مانند افراد متکبر، با بزرگ‌بینی نکات مثبت خود، به نقایص خود و کمال دیگران بی‌توجهی و به اندک داشته‌های مثبت قناعت نمود.

خداوند از کبر و غرور و خودبینی نهی کرده و آن‌را بی‌اساس دانسته است. «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا - و در زمین با تکبر و سرمستی راه مرو، قطعاً تو زمین را نخواهی شکافت و در بلندی به کوه‌ها نخواهی رسید. همه‌ی این‌ها، گناهش نزد پروردگارت ناپسند است.» (إسراء/۳۷)

چرا که بعضی انسان‌ها به کم‌ترین موفقیتی که می‌رسند چنان مغرور می‌شوند انگار دست به کار خارق‌العاده‌ای زده‌اند که هیچ‌کس قادر به انجام آن نیست. لذا لقمان حکیم چنین سفارش فرمود: «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ - به تکبر از مردم روی مگردان و به خودپسندی بر روی زمین راه مرو، زیرا خداوند هیچ به ناز خرامنده‌ی فخرفروشی را دوست ندارد.» (لقمان/۱۸)

اقسام تکبر

به گفته بزرگان اخلاق، تکبر بر سه قسم است:

۱. **تکبر گاهی در مقابل خداوند** است، مانند تکبر ورزیدن شیطان در مقابل فرمان خداوند که فرمود بر آدم علیه‌السلام سجده کنید! و شیطان گفت: «لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتُهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ - من هرگز برای بشری که از گل خشکیده‌ای که از گل بدبویی گرفته شده است، آفریده‌ای، سجده نخواهم کرد.» (حجر/۳۳)

و گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ - من از او به‌ترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل.» (اعراف/۱۲ - ص/۷۶)

و یا مانند تکبر فرعون که گفت: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى - من پروردگار برتر شما هستم.» (نازعات/۲۶)

و گفت: «مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي - من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم.» (قصص/۳۸)

۲. گاه تکبر در مقابل انبیا و پیامبران است، بدین صورت که خود را از آن بالاتر می‌دانند که از پیامبران الهی انقیاد و اطاعت کنند، مانند آن‌چه فرعونیان می‌گفتند: «أَتُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا - آیا ما به دو انسان (موسی و هارون) که همانند خودمان هستند، ایمان بیاوریم!» (مؤمنون/۴۷)

و یا قوم نوح علیه‌السلام که به یکدیگر می‌گفتند: «وَلَيْنَ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ - و اگر از بشری همانند خودتان (نوح علیه‌السلام) اطاعت کنید، به یقین زیانکارید.» (مؤمنون/۳۴) و می‌گفتند: «إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا - نیستید شما مگر بشری مانند ما.» (ابراهم/۱۰)

۳. گاه تکبر در برابر بندگان دیگر خداست که تمرکز بحث این نوشتار نیز بر همین نوع از تکبر است که برخی افراد خود را برتر از دیگران پنداشته و به گونه‌های مختلفی در گفتار و رفتار خود بر دیگران تکبر می‌ورزند.

درجات متکبرین

همان‌گونه که برای تکبر، سه قسم است، علمای اخلاق برای آن، سه درجه نیز توصیف کرده‌اند که مرحوم ملا احمد نراقی در کتاب معراج‌السعادة، این درجات را همراه با ذکر مصادیقی از آن، چنین بیان می‌کند:

درجه اول این‌که: این صفت خبیثه در دل آدمی جا گرفته باشد و خود را بهتر و برتر از دیگران بیند، و آن را در کردار و گفتار خود ظاهر کند. مثل این‌که: در مجالس، بالاتر نشیند. و خود را بر هم ردیفان و هم راهان خود مقدم دارد. و روی خود را از ایشان بگرداند و اخم کند. و چین بر پیشانی افکند. و کسی که کوتاهی در تعظیم او کند بر او انکار نماید و اظهار مفاخرت و مباهات کند و در صدد غلبه بر ایشان در مسائل علمیه و کارهای عملیه باشد. این درجه، بدترین درجات است، زیرا که: درخت کبر، در دل صاحبش ریشه دوانیده و شاخ و برگ آن بلند شده و جمیع اعضا و جوارح او را فرو گرفته است.

درجه دوم این‌که: در دل او کبر باشد و کردار متکبرین نیز از او صادر گردد، اما به زبان نیاورد. این درجه، یک شاخه کمتر از درجه اول است.

درجه سوم این‌که: در دل، خود را بالاتر داند اما در کردار و گفتار، مطلقاً اظهار ننماید و نهایت سعی در تواضع و فروتنی کند. چنین شخصی، شاخ و برگ درخت کبر را قطع کرده است، اما ریشه آن در دل او هست. پس اگر به این جهت بر خود غضبناک باشد و در صدد قلع و قمع ریشه آن نیز بوده باشد و سعی کند، او به آسانی می‌تواند از آن خلاص گردد و اگر احیاناً بی‌اختیار میل به برتری کند ولیکن در مقام مجاهده بوده باشد، گناهی بر او نیست و خدا توفیق نجات به او کرامت می‌فرماید.^۱

۱. ملا احمد نراقی، معراج‌السعادة، ص ۲۱۹ با اندکی تغییر عبارت و تلخیص. نشر دهقان، تهران

علل پیدایی تکبر

علل و انگیزه‌های زیادی در پیدایش تکبر نقش دارند که در این مجال به چند مورد مهم آن با نگاهی به آیات و روایات اشاره می‌کنیم.

۱. علم زدگی و مدرک گرایی

برخی افراد بی‌جنبه و کم ظرفیت بر اثر رسیدن به درجات علمی و گرفتن مدرک و تخصص، دچار خودشیفتگی و غرور و نخوت شده، از دیگران توقع احترام ویژه دارند؛ به‌گونه‌ای که اگر آنان را با لقب خاص مهندس و دکتر و آیت‌الله، رئیس، مدیرعامل و مانند آن خطاب نمایند، ناراحت شده، چه‌بسا مجلس مذکور را در شأن خود ندیده، اقدام به ترک آن محل نمایند.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در بیانی زیبا، فضای ذهنی فرد علم زده و مغرور از دانش خود را چنین ترسیم فرمود:

«آفة العلم الخیلاء، فهو يتعزز بعز العلم و يستعظم نفسه، و يستحقر الناس، و ينظر إليهم نظره إلى البهائم، و يتوقع منهم الإكرام و الابتداء بالسلام، و يستخدمهم و لا يعتني بشأنهم، هذا فيما يتعلق بالدنيا و أما في أمر الآخرة فبأن يرى نفسه عند الله أعلى و أفضل منهم، فيخاف عليهم أكثر مما يخافه على نفسه، و يرجو لنفسه أكثر مما يرجو لهم - آفت بزرگ علم تکبر است، فرد متکبر به دانش خود می‌نازد و به دنبال کسب عزت از این راه است؛ او خود را بزرگ می‌انگارد و مردم را خوار و حقیر؛ به مردم همچون حیوانات کم ارزشی می‌نگرد که وظیفه دارند بر او احترام گذارده، سلام نمایند و کارهای او را انجام دهند. این‌ها همه در امور دنیایی اوست؛ متکبر در آخرت نیز برای خود جایگاه ویژه‌ای قائل است و خود را بیمه شده می‌پندارد، لذا بر حال مردم که ممکن است گرفتار عذاب شوند ناراحت است و برای خود بیش از دیگران امیدوار است.»^۱

۲. قدرت و ثروت

از دیگر عوامل بروز تکبر، احساس قدرت نمودن و در اختیار داشتن ثروت و امکانات مادی فراوان است که انسان را به سرکشی و ظغیان فرا می‌خواند و جز انسان‌های وارسته و با تقوا، از این مهلکه‌ها جان سالم به‌در نمی‌برند.

قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ» - انسان همین که خود را بی‌نیاز می‌پندارد، طغیان می‌کند! (علق/۷۶)

گویا در طول تاریخ چنین بوده که همواره مستان قدرت و ثروت، عادت به گردن فrazی، تحقیر مردم و نازیدن به مال و ثروت خود داشتند و به همین دلیل با هر پیامبری که مخالف این رویه‌ی ناصحیح آنان بوده است، به مقابله برخاسته، او را از میان برمی‌داشتند. قرآن به صورت یک قاعده کلی و یک ندی عمومی می‌فرماید:

«وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ» و این‌گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو [پیامبر] انداز کننده‌ای نفرستادیم، مگر این‌که ثروتمندان مست و مغرور آن دیار گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می‌کنیم. (زخرف/ ۲۳)

قارون، زمین‌گیر قدرت و ثروت

قرآن یکی از اقوام حضرت موسی علیه‌السلام به نام «قارون» را دارای چنین تفکر غلطی می‌داند.^۱ او می‌گفت: «قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي» (قصص/ ۷۸)

قارون از نظر اطلاعات و آگاهی، معلومات قابل توجهی از تورات داشت، نخست در صف مؤمنان بود، ولی ضعف ایمان و غرور و ثروت و کمی ظرفیت، او را به آغوش کفر کشانید.^۲ می‌گویند: قارون مردی خوش‌قیافه و خوش‌برخورد بود که صدای خوبی داشت. او با قوم موسی علیه‌السلام مهربان بود و به موسی احترام می‌گذاشت، تا از این راه اعتماد مردم را جلب کند. قارون با کارهایی از قبیل پیش خرید محصول کشاورزان و انبار کردن آن، ساختن داروهای تقلبی، گران‌فروشی و... روز به روز پول‌دارتر شد؛ تا جایی‌که گنج قارون پراوازه و مشهور شد! کم‌کم قارون به ثروت خود مغرور شد و در زمانی که مردم وضع مالی خوبی نداشتند، قصر خود را با روکش طلا می‌ساخت؛ لباس‌های گران‌قیمت می‌پوشید؛ فقیران را مسخره می‌کرد و خلاصه همه را ناراحت و دل‌گیر کرده بود.

قرآن درباره‌ی ثروت قارون می‌فرماید: «وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ» و ما آن‌قدر از گنج‌ها به او داده بودیم که حمل کلیدهای آن برای یک گروه زورمند مشکل بود. (قصص/ ۷۶)

عده‌ای نسبت به این رویه او اعتراض کردند، ولی او پاسخ می‌داد: «قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي» - گفت: این ثروت را به وسیله‌ی دانشی که نزد من است به دست آورده‌ام.^۳

۱. «إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ» - قارون از قوم موسی بود، اما بر آنان ستم کرد. قصص/ ۷۶

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۱۵۲.

۳. برخی، علم او را به کاردانی و مهارت تفسیر کرده‌اند. [المیزان، ج ۱۶، ص ۱۱۳] برخی دیگر از مفسران این علم را چند چیز می‌دانند: ۱- علم تورات ۲- علم انواع تجارت و کشاورزی و سایر مکاسب ۳- علم کیمیا [دانش‌نامه قرآن و قرآن پژوهی، بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، دوستان و ناهید، ۱۳۷۷ ش، اول، ج ۲، ص ۱۶۱۸]

در همان زمان بود که حضرت موسی علیه‌السلام به امر خداوند، از مردم خواست که زکات مال‌شان را بپردازند. قارون با شنیدن این حکم عصبانی شد و شروع کرد به داد و فریاد و حاضر نشد سهم زکات را از پولش بپردازد. او به حضرت موسی گفت: من زکات را قبول ندارم! تو می‌خواهی با این نقشه‌ها پول مرا بگیری، اما اگر برای خودت پول می‌خواهی حاضرم بپردازم.

حضرت موسی علیه‌السلام به قارون نگاه معنی‌داری کرد و با مهربانی گفت: «قارون، من هیچ چیزی برای خودم نمی‌خواهم. زکات حقی است که تو باید از پول و ثروت خودت در راه خدا، به مردم فقیر بدهی و مطمئن باش که چیزی از مال تو کم نمی‌شود و خدای بزرگ برکت زیادی به مال تو خواهد داد.»

ولی قارون نه تنها از این سرمستی و سرکشی دست برنداشت، بلکه شروع به تهمت زدن به حضرت موسی کرد و سعی کرد مردم را از اطراف او پراکنده و آن‌ها را نسبت به حضرت موسی علیه‌السلام بدبین کند.

قرآن درباره سرانجام قارون و افرادی با این تفکر که بر اثر ثروت و قدرت دچار تکبر و مستی می‌شوند، می‌فرماید: «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُوهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ - سپس ما، او و خانه‌اش را در زمین فرو بردیم و گروهی نداشت که او را در برابر عذاب الهی یاری کنند و خود نیز نمی‌توانست خویشتن را یاری دهد.» (قصص/۸۱)

۳. موقعیت خانوادگی

از دیگر عوامل بروز تکبر، برتر دانستن خود از جهت حسب و نسب و زندگی و رشد در خانواده‌ای متشخص و معروف است که باعث می‌شود برخی با نگاهی از بالا به دیگران نگرسته و آنان را حقیر و خود را برتر بدانند. این روش در زمان پیش از اسلام در میان اعراب جاهلی مرسوم بوده که آنان به‌جای نگرستن به شخصیت فرد، به خانواده و قبیله، پدر و مادر و حسب و نسب او می‌نگریستند. با ظهور اسلام مَهر بطلان بر این نوع تفکر زده شد و ملاک تقوا و مدیریت و کنترل رفتارها بر اساس خواست الهی جایگزین آن گردید.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ - ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (این‌ها ملاک امتیاز نیست)، گرمی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است.» (حجرات/۱۳)

نقل شده که روزی یکی از اصحاب در حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به کسی گفت: «يَا بْنَ السَّوْدَاءِ - ای فرزند زن سیاه!» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «آرام باش! آرام باش! کسی که مادرش سفید پوست است، بر کسی که مادرش سیاه پوست است، هیچ برتری ندارد.»

آن فرد وقتی متوجه اشتباه خود شد، برای جبران، روی زمین دراز کشید و به آن مرد گفت: «برخیز و پایت را به روی صورت من بگذار!»^۱

۴. تکبر زیبارویان

یکی از عوامل تکبر، جمال و زیبایی و حُسن ظاهر است، به این ترتیب که شخص به واسطه داشتن قد و قامت و زیبا و رعنا، دیگران و به ویژه کسانی را که در اندام خود دارای عیب و نقصی هستند، مورد تحقیر قرار دهد و نسبت به آن‌ها فخر فروشی کند. این عامل در تمام کسانی که بهره‌ای از جمال دارند ممکن است ظاهر شود، ولی بیشتر در زنان است که زیبایی خود را به رخ دیگران - مخصوصاً کسانی که دارای عیب و نقصی هستند - می‌کشند.

۵. دیگر عوامل تکبر

حدیث افتخار

بحث عوامل پیدایی تکبر را با حدیثی تکان دهنده که در آن عوامل و انگیزه‌های زمینه‌ساز تکبر ذکر شده است، به پایان می‌بریم.

خداوند به رسول اعظم صلی الله علیه و آله وسلم چنین فرمود:

«مباهات و افتخار مردم در دنیا به یکی از این شش چیز است:

۱. زیبایی چهره
۲. بیان شیرین و سخنران خوب بودن
۳. دارایی و ثروت
۴. حسب و نسب
۵. قدرت جسمی
۶. پست و مقام

سپس خداوند با تخطئه این موارد که ممکن است باعث تکبر و غرور افراد کم ظرفیت و

بی‌تقوا گردد، می‌فرماید:

قُلْ يَا مُحَمَّدُ! لِمَنِ افْتَخَرَ بِالْوَجْهِ الْحَسَنِ: تَلَفُحُ وُجُوهُهُمْ النَّارُ وَ هُمْ فِيهَا كَالْحُونِ (مؤمنون/۱۰۴)

- ای محمد! به کسی که به زیبایی صورتش می‌نازد بگو: آتش جهنم صورت‌هایشان را خواهد سوزاند و زشت منظر خواهند شد.

وَقُلْ لِمَنْ افْتَخَرَ بِمَالِهِ وَالْوَلَدِ: يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (شعرا/۸۹) - و به کسی که به ثروت و دارایی و فرزند خود افتخار می‌کند و آن‌ها را مایه عزت خود می‌داند بگو: روز قیامت مال و فرزند انسان به حالش سودی نخواهد بخشید و تنها قلب سلیم است که به حال انسان نفع خواهد داشت.

وَقُلْ لِمَنْ افْتَخَرَ بِالقُوَّةِ: عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاطٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (تحریم/۶) - و به کسی که به زور بازو و قدرت خود افتخار می‌کند، بگو: در قیامت فرشتگان قدرتمندی هستند که با شدت و غضب با آن‌ها برخورد خواهند کرد و آن‌چه را که از ناحیه پروردگارشان به آن‌ها امر شود، انجام خواهند داد.

وَقُلْ لِمَنْ افْتَخَرَ بِالْحَسَبِ وَالنَّسَبِ: فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ (مؤمن/۱۰۱) - و به کسی که به حسب و نسب و بزرگزادگی و پدر و مادر خود افتخار می‌کند، بگو: روزی فرا خواهد رسید که همه‌ی این پیوندها و خویشاوندی‌ها قطع خواهد شد و از حال یکدیگر بی‌خبر خواهند شد.

وَقُلْ لِمَنْ افْتَخَرَ بِالْمُلْكِ: لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (غافر/۱۶) - و به کسی که به مقام و ریاست خود فریفته شده، بگو: روز قیامت پادشاهی و قدرت، مخصوص خداوند است.^۱

پیامدهای تکبر

در میان رذائل اخلاقی، برخی صفات دامن‌ه خطرآفرینی و آفت‌زایی گسترده‌تری دارند و به همین سبب مراقبت بیشتری لازم دارند تا بتوان از پیامدهای منفی آن مصون ماند. بی‌شک، تکبر در زمره این صفات قرار دارد که برای آشنایی بیشتر، برخی از پیامدهای آن را مورد اشاره قرار می‌دهیم.

این صفت خطرناک، آثار بسیار زیانباری بر روح و روان و اعتقادات و افکار افراد و نیز در سطح جوامع انسانی دارد؛ به گونه‌ای که تمام زوایای زندگی فردی و اجتماعی را زیر پوشش می‌گیرد و هیچ بخشی از خطر آن در امان نیست.

۱- پرتگاه بی‌ایمانی

از مهم‌ترین خطرات تکبر برای انسان، احتمال آلودگی به کفر و افتادن در وادی بی‌ایمانی است که زندگی شیطان نمونه بارز آن و مصادیق تاریخی گواه روشنی بر آن می‌باشد.

به عنوان مثال، قرآن درباره‌ی پیامد تکبر شیطان می‌فرماید: «فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ - پس همگی سجده کردند، جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید او به خاطر نافرمانی و تکبرش از کافران شد.» (بقره/۳۴)

و در آیه دیگر می‌خوانیم: «سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ - به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبر می‌ورزند، از [ایمان به] آیات خود منصرف می‌سازم. آن‌ها چنان‌اند که اگر هر آیه و نشانه‌ای را ببینند، به آن ایمان نمی‌آورند و اگر راه هدایت را ببینند، آن را راه خود انتخاب نمی‌کنند و اگر طریق گمراهی را ببینند، آن را راه خود انتخاب می‌کنند. همه‌ی این‌ها به‌خاطر آن است که [از روی تکبر] آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند.» (اعراف/۱۴۶)^۱

پیش از این اشاره شد که افراد متکبر به خاطر مستی قدرت و نعمتی که نصیب آنان شده است، در مقابل حق می‌ایستند و همین ایستادگی، سرآغاز نکبت و سرپوش گذاشتن بر روی فطرتی است که خداوند به واسطه فرستادگان برگزیده خود، برای احیای آن فرصتی دوباره به آنان داده است، ولی با تکبر در جبهه مقابل صف‌آرایی کرده و خود را از هدایت محروم می‌نمایند. لذا وقتی از امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی کمترین «الحاد» سؤال شد، حضرت فرمود: «إِنَّ الْكِبْرَ أَذْنَاهُ - کمترین درجه کفر و الحاد، تکبر است.»^۲

و در حدیثی دیگر از آن حضرت، تکبر به عنوان یکی از پایه‌های سه‌گانه کفر یاد شده است: «أَصُولُ الْكُفْرِ ثَلَاثَةٌ الْحِرْصُ وَالِاسْتِكْبَارُ وَالْحَسَدُ - ریشه و اساس کفر سه چیز است: حرص، تکبر و حسد.»^۳

۲- انزوای خانوادگی و اجتماعی

از بلاهای مهمی که خود شیفتگی و غرور بر سر افراد متکبر وارد می‌سازد، انزوای اجتماعی و پراکندگی مردم از اطراف آن‌ها است؛ چرا که شرف هیچ انسانی اجازه نمی‌دهد تسلیم برتری جویی‌های افراد متکبر و مغرور شود و عزت و کرامت خود را فدای حس خودبرتری بینی آنان کند؛ از این رو خیلی زود نزدیک‌ترین دوستان و بستگان نیز از آن‌ها فاصله می‌گیرند. در روابط فAMILI می‌هم اگر به حکم الزام‌های اجتماعی و خانوادگی، به برقراری ارتباط با آنان مجبور باشند، در باطن از آن‌ها بیزارند و تمایلی به ادامه ارتباط یا همنشینی با

۱. همچنین ر. ک: فصلت/۱۵؛ عنکبوت/۳۹؛ نوح/۷؛ اعراف/۸۸

۳. همان ص ۲۸۹

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۰۹

آنان نخواهند داشت. همین نکته درباره‌ی مسئولین و رجال سیاسی هم مصداق دارد. کسی که عمیقاً نسبت به مردم متواضع باشد و خود را خدمتگزار آنان بداند، رابطه‌ی محبت‌آمیز دوسویه‌ای بین آنان وجود خواهد داشت، ولی به محض دوری از خصلت فروتنی، آن محبت و مهر گذشته، جای خود را به تنفر و بدگمانی خواهد داد.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «أَمَقَّتُ النَّاسَ الْمُتَكَبِّرُ - منفورترین مردم، متکبر است.»^۱ رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز فرموده است: «کسی که برای خدا فروتنی کند، خدا او را بالا می‌برد. پس او در نزد خویش ناتوان و ناچیز است، ولی در دید مردم بزرگ جلوه می‌کند. و کسی که تکبر ورزد، خدا او را پایین می‌آورد. پس او در چشم مردم کوچک است و در نزد خود [به خیالش] بزرگ جلوه می‌کند.»^۲

۳- ذَلَّتْ دُو سِرَا

الف: ذلت دنیایی

تکبر ورزیدن، در واقع نوعی ایستادگی و عرض اندام در برابر عظمت الهی است؛ زیرا فرد متکبر برای خود آن قدر شأن و مقام قائل می‌شود که در مقابل بندگان الهی قامت بیفزاید و خود را به حساب بیاورد؛ از این رو خداوند هم او را به خفت و خواری کشانده، رسوا و مفتضح می‌کند. همان‌گونه که ابلیس کبر ورزید و خوار شد.

قرآن کریم می‌فرماید: «قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ - گفت: از آن [مقام و مرتبه‌ات] فرود آی که تو حق نداری در آن [مقام و مرتبه] تکبر کنی! بیرون‌رو که تو از افراد پست و کوچکی!» (اعراف/۱۳)

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید:

«مَنْ يَسْتَكْبِرُ يَضَعُهُ اللَّهُ - کسی که تکبر ورزد، خداوند او را ضایع می‌کند.»^۳

این خفت و خواری نه تنها در آخرت است، بلکه در همین دنیا نیز به ذلت و خواری کشیده خواهند شد، همان‌گونه شرح حال حاکمان جائر و متکبر گواه روشنی بر این مطلب است که «خداوند متکبران را ذلیل می‌کند.»

«رضاخان» با تمام خیانت‌هایی که در حق دین و دنیای مردم ایران کرد و خود را اعلی‌حضرت و در ردیف خدا می‌دید، در نهایت بر اثر سکنه از دنیا رفت. از نکات قابل تأمل و

۱. معانی الاخبار، ص ۱۹۸. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۳۱۲. میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۶۵۵

۳. امالی شیخ صدوق، ص ۳۹۵، ح ۱

۲. کنز العمال، ح ۵۷۳۷

درس آموز زندگی او این است که نقل شده: رضاخان در زندگی از دو چیز متنفر بود: سیاه پوستان و غارگار کلاغ. در اواخر عمر، او را به «ژوهانسبورگ آفریقای جنوبی» تبعید کردند و در باغ بزرگی با درخت‌های بسیار بلند و دیوارهای مرتفع و محصور، او را تحت نظر قرار دادند. چند خادم سیاه پوست هم به او دادند. او در آن جا، شب و روز با قارقار کلاغ‌ها و با آن سیاهان آفریقایی سر و کار داشت. گاهی به خود اشاره می‌کرد و می‌گفت: منم اُعلیٰ حضرت قَدَر قدرت، قوی شوکت... بعد خودش به دنبال این گفتار چند بار می‌گفت: هی زُکی!^۱

علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «مَنْ تَكَبَّرَ عَلَى النَّاسِ ذَلَّ - کسی که در برابر مردم تکبر کند، ذلیل می‌شود.»^۲

ب: ذلت آخرتی

متکبر نه تنها در دنیا پیامدهای آن را به چشم خواهد دید، بلکه در قیامت با وضعی اسفناک مورد تحقیر قرار می‌گیرد و خداوند لذت تکبر دنیایی او را با ذلت اخروی به او می‌چشاند.

خداوند در سوره دخان آیات ۴۷ تا ۴۹ می‌فرماید: «خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ - به فرشتگان گفته می‌شود او را بگیرید و به میان دوزخش بکشانید.» «ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْجَحِيمِ - آن گاه از عذاب آب جوشان بر سرش فرو ریزید.»

در دناکتر از این عذاب جسمی، جمله بعدی است که می‌فرماید: «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ - بچش، تو همان آقای عزیز و بزرگوار دنیا هستی.»

یعنی همان کسی هستی که در دنیا آن چنان مغرور بودی، برای خودت عزتی و شخصیتی و اهمیتی قائل بودی، مافوق این که سخن خدا را گوش کنی.

همچنین قرآن کریم در جای دیگر، به صراحت می‌فرماید که جایگاه متکبران در دوزخ خواهد بود: «قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فِئَسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ - به آنان گفته می‌شود: از درهای جهنم وارد شوید و جاودانه در آن بمانید! چه بد جایگاهی است جایگاه متکبران!» (زمر/۷۲)^۳

«فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَيْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ - (به آن‌ها گفته می‌شود): اکنون از درهای جهنم وارد شوید در حالی که جاودانه در آن خواهید بود! چه جای بدی است جایگاه مستکبران!» (نحل/۲۹)

امام صادق علیه‌السلام نیز فرمود: «إِنَّ فِي جَهَنَّمَ لَوَادِيًّا لِلْمُتَكَبِّرِينَ يُقَالُ لَهُ سَقَرٌ شَكَا إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ شِدَّةَ حَرِّهِ - به راستی در جهنم سرزمینی است برای متکبران به نام سَقَر که از شدت حرارتش به خدا شکایت می‌کنند.»^۱

البته؛ عذاب‌ها و سختی‌ها در صورتی است که متکبر توبه نکند، وگرنه در رحمت الهی برای بازگشت باز است و می‌توان خود را از این پیامدها رها کند.

۴- دیگر پیامدها

از آن‌جا که توضیح و تفصیل هر یک از پیامدها با فضای این نوشتار همخوانی ندارد، از این رو فقط روایت تعداد دیگری از پیامدها نقل می‌کنیم.

تنهایی:

علی علیه‌السلام فرمود: «لَيْسَ لِمُتَكَبِّرٍ صَدِيقٌ - برای متکبر دوستی وجود ندارد.»^۲

بدگویی مردم:

علی علیه‌السلام فرمود: «ثَمَرَةُ الْكِبْرِ الْمَسْبُوءُ - میوه درخت تکبر، بدگویی است.»^۳

محرومیت از دانش افزایی:

در بخشی از حدیث مفصلی که امام کاظم علیه‌السلام به هشام فرموده است؛ می‌خوانیم:

«يَا هِشَامُ إِنَّ الزَّرْعَ يَنْبُتُ فِي السَّهْلِ وَلَا يَنْبُتُ فِي الصَّفَا فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَلَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ لَأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَّاضِعَ آلَةَ الْعَقْلِ وَ جَعَلَ التَّكَبُّرَ مِنْ آلَةِ الْجَهْلِ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ مَنْ شَمَخَ إِلَى السَّقْفِ بِرَأْسِهِ شَجَّهَ وَ مَنْ خَفَضَ رَأْسَهُ اسْتَظَلَّ تَحْتَهُ وَ أَكْنَهَ وَ كَذَلِكَ مَنْ لَمْ يَتَوَاضِعْ لِلَّهِ خَفَضَهُ اللَّهُ وَ مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ - هشام! کشت در دشت هموار و نرم روید، نه در سنگ سخت. حکمت نیز در قلب متواضع رشد کند، نه قلب متکبر سرکش. خداوند تواضع را ابزار عقل قرار داده و تکبر را ابزار جهل، نمی‌بینی هر که سر به سقف کوبد سرش بشکند، و هر که سر فرو افکند در سایه سقف برآساید، و در پناهش درآید خدای متعال نیز آن را که تواضع نکند، فرو نهد، و آن را که تواضع کند رفعت بخشد.»^۴

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۱۰ - قرآن درباره سقر می‌فرماید: «سَأُصْلِيهِ سَقَرَ» * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ * لَا تُبْقَى وَلَا تَذَرُ * لَوَاحَةٌ لِّلْبَشَرِ * عَلَيْهَا تِسْعَةُ عَشْرَ - (اثا) بزودی او را وارد سقر [دوزخ] می‌کنم! * و تو نمی‌دانی «سقر» چیست! * (آتشی است که) نه چیزی را باقی می‌گذارد و نه چیزی را رها می‌سازد! * پوست تن را بکلی دگرگون می‌کند! * نوزده نفر (از فرشتگان عذاب) بر آن گمارده شده‌اند! (مدثر/۲۶ تا ۳۰)

۲. میزان الحکمة، ج ۳، ص ۲۶۵۹ ۳. عیون الحکم والمواعظ، ص ۲۰۹ ۴. تحف العقول؛ النص؛ ص ۳۹۶

از دست دادن فرصت‌ها:

امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «بِكثْرَةِ التَّكْبَرِ يَكُونُ التَّلَفُ» - فزونی تکبر مایه تلف [و از دست دادن امکانات و فرصت‌ها] است.^۱

درمان تکبر

الف: راهکار علمی

۱. آشنایی با حقیقت وجودی انسان

اساس بحث در راهکارهای علمی توجه و آشنایی با این نکته است که انسان به حقیقت خویش و ضعف و ناتوانی خود پی ببرد و از طرف دیگر عظمت و مقام و منزلت خدا را بشناسد. همان‌گونه که علی علیه‌السلام فرمود:

«عَجِبْتُ لِأَنِ آدَمَ أَوَّلُهُ نُطْفَةٌ وَ آخِرُهُ حَبِيفَةٌ وَ هُوَ قَائِمٌ بَيْنَهُمَا وَ عَاءٌ لِلْعَائِطِ ثُمَّ يَتَكَبَّرُ» - از فرزند آدم تعجب می‌کنم که آغاز او نطفه [بدبو] و آخرش مردار [گندیده] و وسط آن دو، ظرفی برای مدفوع است؛ با این حال، تکبر می‌ورزد!^۲

امام حسن مجتبی علیه‌السلام نیز فرموده است:

«لَا يَنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَ عَظَمَةَ اللَّهِ أَنْ يَتَعَاطَمَ فَإِنَّ رِفْعَةَ الَّذِينَ يَعْلُمُونَ عَظَمَةَ اللَّهِ أَنْ يَتَوَاضَعُوا وَ عِزُّ الَّذِينَ يَعْرِفُونَ مَا جَلَالُ اللَّهِ أَنْ يَتَذَلَّلُوا لَهُ» - سزاوار نیست برای کسی که عظمت خدا را شناخته، احساس بزرگی [و خود برتری] کند. پس به راستی بزرگی کسانی که عظمت خدا را دریافته‌اند، تواضع و فروتنی است و عزت کسانی که می‌دانند جلالت و بزرگی خدا چیست، در مقابل او تذلل و احساس کوچکی کردن است.^۳

۲. تکبر یعنی دوری از خدا

یکی از راهکاری دوری از تکبر این است که انسان توجه داشته باشد که با گام نهادن در وادی تکبر و غرور، از حق تعالی فاصله گرفته، به تدریج مغضوب خداوند خواهد شد؛ زیرا خداوند افراد متکبر را دوست ندارد و آنان را از بسیاری نعمت‌های معنوی و لذت‌های روحی محروم می‌نماید؛ همان‌گونه که در توصیف افراد متکبر در قرآن کریم چنین فرمود:

«إِنَّهُ لَا يَجِبُ الْمُسْتَكْبِرِينَ» - به‌درستی که خدا تکبر کنندگان را دوست ندارد. (نحل/۲۳)
نیز فرمود: «يُطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ» - خدا بر دل هر متکبر زورگویی مهر می‌نهد. (غافر/۳۵)

۳. توجه به آخرت

در حدیثی از امام زین‌العابدین علیه‌السلام آمده است که:
 میان سلمان فارسی و مرد خودخواه و متکبری خصومت و سخنی واقع شد.
 آن مرد به سلمان گفت: تو کیستی؟ [و چه کارهای؟]
 سلمان گفت: اما آغاز من و تو هر دو نطفه کثیفی بوده و پایان کار من و تو مردار
 گندیده‌ای است. هنگامی که روز قیامت شود و ترازوی سنجش برقرار گردد، هر کس ترازوی
 عملش سنگین باشد، با کرامت و با شخصیت و بزرگوار است و هر کس ترازوی عملش سبک
 باشد، پست و بی مقدار است.^۱

۴. آشنایی با دستاوردهای مثبت تواضع و فروتنی

انسان متکبر با تکبر خود قصد تحمیل بزرگی خود بر دیگران و جلب توجه آنان را دارد،
 ولی از آن‌جا که روش نامناسبی برگزیده است، نه تنها محبوب نمی‌گردد، بلکه بر عکس
 موجب تنفر و دوری از او خواهد شد، در حالی که انسان می‌تواند با تمسک به فروتنی، به
 طور واقعی در قلب‌ها نفوذ نموده، محبت الهی همراه با عظمت حقیقی را تجربه نماید.
 پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «إِنَّ التَّوَاضُعَ يَزِيدُ صَاحِبَهُ رِفْعَةً فَتَوَاضَعُوا يَرْفَعُكُمُ اللَّهُ —
 به راستی فروتنی باعث زیادی بالا رفتن صاحبش می‌شود. پس فروتنی کنید که خداوند شما
 را بالا برد.»^۲

علی علیه‌السلام نیز فرمود: «بِالتَّوَاضُعِ تَكُونُ الرَّفْعَةُ - تواضع انسان را بالا می‌برد.»^۳
 و امام صادق علیه‌السلام فرمود: «مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ شَرَّفَهُ اللَّهُ عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ... وَ لَيْسَ لِلَّهِ
 عَزَّ وَ جَلَّ عِبَادَةٌ يَقْبَلُهَا وَ يَرْضَاهَا إِلَّا وَ بَابِهَا التَّوَاضُعُ - و هر کسی برای خدا تواضع کند، خداوند
 او را بر بسیاری از بندگان شرافت می‌بخشد... و هیچ عبادتی برای خدا مورد رضا و قبول
 نخواهد بود، مگر این که باب آن تواضع است.»^۴

و چه زیباست این روایت امام کاظم علیه‌السلام که فرمود: «وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَرْفَعْ
 الْمُتَوَاضِعِينَ بِقَدْرِ تَوَاضُعِهِمْ وَ لَكِنْ رَفَعَهُمْ بِقَدْرِ عَظَمَتِهِ وَ مَجْدِهِ - و بدان که خداوند متواضعین
 را به اندازه تواضعشان بالا نمی‌برد، بلکه به اندازه عظمت و بزرگی خود، آن‌ها را بالا می‌برد.»^۵

۳. عیون الحکم، ص ۱۸۷

۲. الکافی (ط - الإسلامية) ج ۲، ص ۱۲۱

۱. بحار ج ۷۳، ص ۲۴۳

۵. تحف العقول، ص ۳۹۹

۴. بحار ج ۷۲، ص ۱۲۱

ب: راهکار عملی

۱- انجام کارهای شخصی

گاه امور ساده‌ای مثل: انجام دادن کارهای خانه، پیشی گرفتن در سلام، مقدم نشدن در راه رفتن، و هم غذایی با خدمتگزاران می‌تواند در از بین بردن تکبر نقش مهمی ایفا کند. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در ضمن سفارشات به اصحاب خود فرمود:

«إِذَا خَشِيَ الْكِبَرَ فَلْيَأْكُلْ مَعَ عَبْدِهِ وَخَادِمِهِ وَلْيَحْلُبِ الشَّاةَ - (هرگاه یکی از شما) از تکبر ترسید، با بنده و نوکر خود هم غذا شده و گوسفند را خود بدوشد.»^۱

و امام صادق علیه‌السلام فرمود: «مَنْ رَقَعَ جَبِيَّهُ وَ خَصَفَ نَعْلَهُ وَ حَمَلَ سِلْعَتَهُ فَقَدْ بَرَّأ مِنَ الْكِبَرِ - هر که جامه و کفشش را وصله زند و کالایش را خود بر دوش برد از کبر بر کنار ماند.»^۲

در حالات نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز وارد شده است که آن حضرت «از تواضع و فروتنی زیاد خودش لباسش را وصله می‌کرد، کفشش را پینه می‌نمود، گوسفندش را می‌دوشید، با غلامان به‌روی زمین می‌نشست، بر الاغ سوار می‌شد و کسی را در ردیف خود سوار می‌کرد و شرم نمی‌کرد از این‌که خودش از بازار چیزی بخرد و به‌خانه بیاورد، با دارا و نادار دست می‌داد، دستش را از دست کسی رها نمی‌کرد تا وقتی که طرف مقابل دستش را رها می‌نمود و بر هر کس از مقابلش می‌آمد چه کوچک و چه بزرگ چه فقیر و غنی سلام می‌فرمود.»^۳

۲- توجه ویژه به نماز

از آن‌جا که تکبر دوری از خداست، لذا هر چه بیشتر به نقطه مقابل آن یعنی تواضع و فروتنی در مقابل پروردگار بینجامد، سبب دوری از تکبر و نزدیکی به خداوند متعال خواهد شد و نماز بهترین عبادت در این راستا است که نهایت تذلل و خضوع و خشوع را به همراه دارد و نزدیک‌ترین حالات انسان به خدا دانسته شده است. همان‌طور که امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: «فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشُّرْكِ وَ الصَّلَاةَ تَنْزِيهاً عَنِ الْكِبَرِ - خدا ایمان را برای تطهیر از شرک لازم شمرده و نماز را برای پاکی از تکبر واجب کرد.»^۴

همین مضمون از حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها در خطبه فدکیه ذکر شده است:

«الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشُّرْكِ وَ الصَّلَاةَ تَنْزِيهاً عَنِ الْكِبَرِ»^۵

۱. الخصال، ج ۲، ص ۶۲۴ ۲. ثواب الأعمال النص؛ ص ۱۷۸ ۳. إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۱۵
۴. نهج البلاغة (للصباحی صالح)؛ ص ۲۹۴ ۵. من لا يحضره الفقيه؛ ج ۳؛ ص ۵۶۸

۳- نکته برداری از مشکلات

روحیه انسان به گونه‌ای است که تا زمانی که مشکلات و بن‌بست‌هایی پیش رویش قرار نگیرد، با سرعت در همان مسیری که چه بسا اشتباه هم باشد، ادامه مسیر می‌دهد. گاه سرعت‌گیرهای مشکلات و بلاها، فرصت بازیابی و بازخوردگیری از رفتارها را به انسان می‌دهد تا اگر مسیر را به اشتباه پیموده، گام در جاده اصلی نهد.

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرموده‌اند: «اللَّهُ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ وَيَتَعَبَّدُهُمْ بِأَنْوَاعِ الْمَحَاهِدِ وَيَتَّبِلِيهِمْ بَضْرُوبِ الْمَكَارِهِ إِخْرَاجًا لِلتَّكْبَرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَ إِسْكَانًا لِلتَّذَلُّلِ فِي نَفْسِهِمْ وَ لِيَجْعَلَ ذَلِكَ أَبْوَابًا فَتْحًا إِلَى فَضْلِهِ وَ أَسْبَابًا ذُلًّا لِعَفْوِهِ - خداوند بندگانش را به انواع سختی‌ها امتحان می‌کند، و با کوشش‌های گوناگون به عبادت وامی‌دارد، و به امور ناخوشایند می‌آزماید، تا کبر را از دل‌هایشان بیرون کند، و خواری و تواضع را در جانشان بنشاند، تا با این‌گونه آزمایش‌ها ابواب فضل و رحمتش را به رویشان بگشاید، و اسباب عفو خود را به راحتی به آنان عنایت فرماید.»^۱

بیان دیگر برای تکبر زدایی

چنان که اشاره شد، تکبر عللی دارد که باید با آن‌ها مقابله شود؛ به این صورت که: آن‌ها که به‌خاطر نسب خود بر دیگران فخر می‌فرشند، باید بدانند که اول: افتخار به کمالات دیگران کار شایسته‌ای نیست. اگر پدر کسی فاضل بود و خود از علم بهره‌ای نداشت، ارزشی برای او ایجاد نمی‌کند و دوم: اگر درست‌اندیشه کند، پدر اصلی نطفه و جد اعلایش خاک است و این دو سبب افتخار نیستند.

اما کسانی که به‌خاطر جمال و زیبایی گرفتار کبر و غرور می‌شوند، باید بدانند که با یک بیماری پوستی و با گرد و غبار پیری آن زیبایی از بین خواهد رفت.

و اگر سبب تکبر قوت و قدرت جسمانی است، فراموش نکند که گاه با یک عارضه قلبی یا مغزی، تمام یا قسمتی از بدن فلج می‌شود به گونه‌ای که حتی نتواند مگسی را از خود براند.

اما آن‌هایی که به سبب ثروت و فزونی مال دچار غرور می‌شوند، بدانند که اول: آن‌چه بیرون از جان و روح انسان است، نمی‌تواند مایه مباهات انسان گردد و گرنه همان مال در دست پست‌ترین انسان‌ها نیز قرار دارد و گاه توسط دزدان ربوده می‌شود. شرف و عزتی که

دزدان بربایند، شرف و بزرگی شمرده نمی‌شود و دوم: ثروت‌ها دائماً دست به دست می‌گردد و هرگز به صورت ثابت باقی نمی‌ماند.

و اگر سبب تکبر و غرور، علم و دانش فراوان است که از بدترین آفات نفسانی و درمان آن پیچیده‌تر است، باید بداند که قرآن عالمان بی‌عمل را به خرابی تشبیه کرده که بار کتاب دارند.

«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَاراً - کسانی که مکلف به تورات شدند ولی حق آن را ادا نکردند (عالمان بی‌عمل)، مانند درازگوشی هستند که کتاب‌هایی حمل می‌کند، (آن را بر دوش می‌کشد اما چیزی از آن نمی‌فهمد)» (جمعه/۵)

و نیز بداند که شخص عالم به همان نسبت که بر دیگران برتری علمی دارد، مسئولیتش هم سنگین‌تر است. ممکن است خداوند از هفتاد گناه جاهل بگذرد، پیش از آن که یک گناه عالم را ببخشد و باید بداند که حساب عالمان در قیامت از دیگران بسیار مشکل‌تر است.

باید، فراموش نکند که علم واقعی آن است که انسان را از غرور باز دارد و بداند که صرف الفاظ علم نیست و از دست دادن آن با کمترین حادثه و عارض شدن فراموشی ممکن است.

و سرانجام اگر سرچشمه‌ی تکبر انواع عبادات و طاعات الهی است که انسان متکبر انجام داده، باید به این واقعیت بیندیشد که خداوند تنها عبادتی را می‌پذیرد که از هر گونه عجب و کبر پاک باشد و به یقین گناهکاران نادم و پشیمان به نجات نزدیک‌ترند تا عابدان مغرور.^۱

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «دو نفر داخل مسجد می‌شوند یکی عابد و دیگری فاسق بعد هر دو از مسجد خارج می‌شوند در حالی که فاسق صدیق و راست‌گو گشته و عابد فاسق و فاجر گردیده و جهتش آن است که عابد در مسجد داخل شده در حالی که به عبادت و فکر خود می‌بالد و مغرور آن واقع می‌شود و در مقابل فاسق داخل می‌شود در حالی که از فسق و فجور خود نادم و پشیمان بوده و از خدا طلب آمرزش گناهان خود می‌کند.»^۲

حسن ختام

در دعای مکارم‌الاخلاق امام سجاد علیه‌السلام آمده است: «وَاعِزَّنِي وَلَا تَبْتَلِيَنِي بِالْكِبَرِ ... وَ لَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَطَّطْتَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا وَ لَا تُحْدِثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَحْدَثْتَ لِي ذِلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَدْرِهَا - مرا عزت بخش و به کبر و غرور مبتلایم مکن... و مرا نزد مردم درجه‌ای بالا مبر، جز این که به همان اندازه نزد خودم فرودم آوری و هیچ عزت آشکاری برایم پدید نیاور؛ مگر این که به همان اندازه ذلتی درونی در نظر خودم پدید آوری.»

۱. پیام قرآن، ناصر مکارم شیرازی، صص ۶۳ - ۶۵، با اندکی تغییر
۲. علل الشرائع؛ ج ۲ ص ۳۵۴

گاوهای سیاسی دوره فشرده اصطلاحات سیاسی و غیر سیاسی

سوسیالیسم: دو گاو دارید. یکی را نگه می‌دارید. دیگری را به همسایه‌ی خود می‌دهید.

کمونیسم: دو گاو دارید. دولت هر دوی آن‌ها را می‌گیرد تا شما و همسایه‌تان را در شیرش شریک کند.

فاشیسم: دو گاو دارید. شیر را به دولت هید. دولت آن را به شما می‌فروشد.

کاپیتالیسم: دو گاو دارید. هر دوی آن‌ها را می‌دوشید. شیرها را بر زمین می‌ریزید تا قیمت‌ها همچنان بالا بماند.

نازیسم: دو گاو دارید. دولت به سوی شما تیراندازی می‌کند و هر دو گاو را می‌گیرد.

آنارشیزم: دو گاو دارید. گاوها شما را می‌کشند و همدیگر را می‌دوشند.

سادیسیم: دو گاو دارید. به هر دوی آن‌ها تیراندازی می‌کنید و خودتان را در میان ظرف شیرها می‌اندازید.

آپارتادیسیم: دو گاو دارید. شیر گاو سیاه را به گاو سفید می‌دهید، ولی گاو سفید را نمی‌دوشید.

صهیونیسم: شما گاو ندارید؛ ولی خداوند همه‌ی گاوهای زمین را برای شما آفریده است. پس دیگران باید گاوهای خودشان را به شما بدهند.

تکفیریسیم: همسایه شما دو گاو دارد، ولی چون کافر است او را می‌کشید و گاوهایش را برمی‌دارید.

دولت مرفه‌ایسم: دو گاو دارید. آن‌ها را می‌دوشید و بعد شیرشان را به خودشان می‌دهید تا بنوشند.

بوروکراسیسم: دو گاو دارید. برای تهیه‌ی شناسنامه‌ی آن‌ها هفته فرم را در سه نسخه پر می‌کنید. ولی وقت ندارید شیر آن‌ها را بدوشید.

سازمان مللیسم: دو گاو دارید. فرانسه شما را از دوشیدن آن‌ها وتو می‌کند. آمریکا و انگلیس گاوها را از شیر دادن به شما وتو می‌کنند.

ایده‌آلیسم: دو گاو دارید. ازدواج می‌کنید. همسر شما آن‌ها را می‌دوشد.

رنالیسم: دو گاو دارید. ازدواج می‌کنید. اما هنوز هم خودتان آن‌ها را می‌دوشید.

متحجریسیم: دو گاو دارید. زشت است شیر گاو ماده را بدوشید.

فمینیسم: دو گاو دارید. حق ندارید شیر گاو ماده را بدوشید.

پلورالیسم: دو گاو نر و ماده دارید. از هر کدام شیر بدوشید فرقی نمی‌کند.

لیبرالیسم: دو گاو دارید. آن‌ها را نمی‌دوشید چون آزادی‌شان محدود می‌شود.

دموکراسی مطلق: دو گاو دارید. از همسایه‌ها رأی می‌گیرید که آن‌ها را بدوشید یا ندوشید.

سکولاریسم: دو گاو دارید. شیر هم دارید، پس به خدا نیازی ندارید.

اسم این یکی را خودتان بگذارید (البته "ایسم" آخر یادتان نرود): دو گاو دارید. آن‌ها با هم دست به یکی می‌کنند و شما را می‌دوشند.

حق تنبیه زنان برای مردان

تنبیه و تدوین: عباس خادم الموالی

اشاره:

برخی با تمسک به آیه ۳۴ سوره نساء می گویند که اسلام زن را تحقیر نموده و به مرد حق داده تا او را تنبیه نماید. از طرفی مرد را قیم و رئیس زن و زن را زیر دست مرد قرار داده است و زنان را از فضیلت‌های بسیاری محروم کرده است. آن‌چه در زیر می‌خوانید خلاصه مباحث حضرت آیت‌الله العظمی جواد آملی حفظ‌الله در خصوص این موضوعات است.

تفاوت قائم و قوَّام

«الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» جمله خبریه و وصفی است که به قصد انشاء و دستور بیان شده است که در معنا مانند «کنونوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ» است. خداوند قیومیت را برای مرد جعل کرده و مرد باید بر همسرش قوَّام باشد، چون زن و ناموس او امانتی الهی است که خداوند حفظ و دفاع از وی را وظیفه مرد دانسته، چنان‌که تأمین هزینه و نفقه‌اش را بر عهده او گذاشته است.

تعبیر «قوَّام» گویای اهمیت موضوع قیومیت شوهر بر همسر است، زیرا هرگاه کار جزئی باشد می‌گویند: «به آن قیام کنید» و اگر مهم و حساس باشد دستور می‌دهند که «به آن قوَّام باشید»؛ مانند حفظ قسط و اجرای عدل در محاکم دینی که چون کار بسیار مهمی است تعبیر به «قوَّام» شده است: «کنونوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ» (نساء/۱۳۵)، «کنونوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ» (مائدة/۸) از این‌رو بعضی از فقهای بزرگ در قاضی، کمال عقل را شرط می‌دانند، زیرا دماء، اعراض و اموال مردم را به کسی که دارای عقل متوسط است نباید سپرد.

در مسائل خانوادگی نیز به صرف این که مرد عاقل است، نمی توان وی را مدیر خانه دانست، بلکه باید از قدرت هوش و تفکری که در قیومیت لازم است برخوردار باشد تا بتواند «قوام» باشد.

کمال های انسانی و مدیریت های اجرایی

معیار کمال انسان - زن باشد یا مرد - معرفت و تقواست که از دو راه عقل و نقل و نیز از طریق صفای دل به دست آید. هر کس در پرتو اندیشه و برهان یا مناجات و عرفان خدا را بهتر بشناسد و در عمل از اخلاص بیشتر برخوردار باشد، به خدا نزدیک تر و بافضیلت تر است و مدیریت خانواده و جامعه وظیفه و مسئولیتی اجرایی است که هرگز دلیل فضیلت و نزدیکی به خدا نیست. بنابراین اگر مدیریت خانواده و قیومیت بر همسر در خانه و برخی مسئولیت های سنگین مانند ولایت و قضا در جامعه، به مرد سپرده شده است، بر اثر توانمندی بیشتر مرد در تدبیر و مدیریت بوده است؛ نه برای فضیلت و قرب بیشتر او به خدا.

سبب قوام بودن شوهر

خدای سبحان به دو جهت، قیّم بودن نسبت به امور خانه را برعهده شوهر نهاده است:

۱. توانایی، صلابت و مدیریت مرد.

۲. عهده داری تمامی هزینه های اختصاصی زن و تأمین نیازهای منزل.

بنابراین اگر مردی این دو صفت را نداشت یا از دست داد یا به وظیفه اش عمل نکرد،

ولایتش بر خانواده، رخت برمی بندد و چنین مردی دیگر قیّم منزل نخواهد بود.

اگر وضعیّت خانوادگی به عکس باشد؛ یعنی هوش و ادراک و قدرت تدبیر زنی بیش از شوهرش باشد و امور خانه با ثروت یا درآمد زن اداره شود، دلیلی ندارد که مرد فرمانروای خانواده باشد، زیرا «باء» در «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ... وَبِمَا أَنْفَقُوا» برای سببیت است؛ یعنی به سبب برتری مرد و انفاق هزینه ها، او قیّم زن است، مگر کسی بگوید این حکم، تعبّد محض و مانند برخی مناسک حج (رمی جمرات) است.

اگر مبنای قیومیت مرد «لِلرَّجَالِ عَلَىٰ نِسَائِهِمْ» (بقره/۲۸۸) باشد در مقابلش تعبیرهای «وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَ» (بقره/۲۸۸) یا «وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (نساء/۱۹) و... نیز وجود دارد. زن و شوهر، هر یک حقوقی و وظایفی دارند و کلمه «درجه» در آیه مزبور دلیل ارزش افزوده وجودی نیست، بلکه ناظر به امور اجرایی است.

تفسیر تسنیم - خلاصه صفحات ۵۵۱ تا ۵۵۳

حقوق خانواده

ازدواج اساس خانواده و خانواده اساس اجتماع است. افرادی که اعضای خانواده و اجتماع را شکل می‌دهند، هر یک دارای حقوق‌اند. مرد قیّم خانواده و مسئول آن است و زن نیز از جهت مالی و شخصیتی، رکنی مستقل است.

الف) حق نفقه:

در شرع مقدس برای ازدواج که شرط اصلی تشکیل خانواده است شرایطی تعیین گردیده که وجوب مهر و نفقه و تأمین لباس و پوشاک و مسکن از جمله‌ی آن است: «و اتوا النساء صدقاتهنّ نحلهً فانّ طبن لكم عن شيءٍ منه نفساً فكلوه هنئلاً مریئاً» (نساء/۴) شاید بسیاری از نگاه‌ها به خانواده در همین حدّ ظاهری و صوری خلاصه شود که تمکّنات مادی موجب قوام و پایداری خانواده است؛ امّا از نگاه اسلام، حقوق مادی، ظاهر و صورت مسئله است و آن را باطنی است که اگر آن باطن نباشد، اساس خانواده متزلزل است و آن پایه اساسی، محبت و مودّت و حُسن معاشرت است: «و من اياته ان خلق لكم من انفسكم ازواجاً لتسكنوا اليها و جعل بينكم مودةً و رحمةً ان في ذلك لآيات لقوم يتفكرون.» (روم/۲۱)

ب) تساوی حق زن و مرد:

شاید در تعلیم اسلام جهت برخی از امور، مرد بر زن ترجیح داده شده؛ امّا این امور چندان ارتباطی به برتری حق مرد بر زن ندارند و آن‌چه مربوط به جایگاه شخصیتی انسان است زن و مرد در آن مشترک‌اند؛ به‌عنوان مثال در مسائل ارزشی مانند ایمان، عمل صالح، دانش و تقوا هیچ امتیازی میان زن و مرد مطرح نیست. درباره‌ی ادب و معرفت، علم و حکمت و تعلیم و تربیت، اسلام هرگز جنسیت را دخالت نمی‌دهد و هر دو را دارای حقی مساوی می‌داند: «كما أرسلنا فيكم رسولاً منكم يتلوا عليكم آياتنا و يزيّكم و يعلمكم الكتاب و الحکمة و يعلمکم ما لم تکنوا تعلمون.» (بقره/۱۵۱)

شخصیت وجودی انسان و ترفیع درجات انسانی به علم و ایمان و حیات معنوی او پیوند خورده است که جنسیت در آن هیچ مداخلیتی ندارد: «يرفع الله الذين امنوا منكم و الذين اوتوا العلم درجات و الله بما تعملون خبير.» (مجادله/۱۱)

در آیات متعدّد از قرآن کریم تصریح شده است که ایمان و کمال و هدایت در دنیا و رستگاری و نجات و سعادت در آخرت هیچ ارتباطی با جنسیت ندارد: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصّٰلِحٰتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثٰی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَوْلِكَ يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظْلَمُوْنَ نَقِيراً» (نساء/۱۲۴) اگر در برخی از امور، اسلام مسائلی را در خصوص مرد یا زن فرموده که به ظاهر حاکی از امتیاز

مرد بر زن است، مربوط به تفاوت جنسیت یا جایگاهی است که زن یا مرد در آن قرار گرفته‌اند؛ نه این که به حقوق انسانی آن‌ها ارتباط داشته باشد؛ یعنی روح متافیزیکی هر دو، موجود مجرد و نفحه منفوخ الهی است و مصون از ذکورت و انوثة است و عناصر محوری کمال انسان به همان روح مجرد برمی‌گردد که منزّه از جنسیت مادی است و بدن فیزیکی زن و مرد جهت توزیع کارهای خانواده و جامعه مختلف است. این اختلاف جهت تنويع وظیفه و عهده‌دار شدن هر یک به کار مناسب خود است که هم لازم و هم سبب کمال زندگی خواهد شد، پس اصلاً تفاوت مذموم وجود ندارد و آنچه هست تفاوت محمود و ممدوح است.

شبهه تعارض حقوق زن با ضرب زن

با توجه به مطالب مذکور این شبهه مطرح می‌شود که چگونه اسلام حقوق زن را رعایت کرده در حالی که به مرد تنبیه زن را اجازه داده و آن را در قرآن چنین بیان فرموده است: «وَاللّٰی تَخَافُوْنَ نَشْوَزَهْنَ فَعُظُوْهُنَّ وَاهْجُرُوْهُنَّ فِی الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوْهُنَّ فَاِنْ اَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغَوْا عَلَیْهِنَّ سَبِيْلًا اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيْمًا کَبِيْرًا» - و زنانی را که از نافرمانی آنان بیم دارید (ابتدا) پندشان دهید و در خوابگاه‌ها از آنان جدا شوید و آنان را بزنید پس اگر شما را اطاعت کردند بر آن‌ها هیچ راهی جست‌وجو نکنید، همانا خداوند بلند مرتبه و بزرگ است. (نساء/۳۴)

آیا این آیه بهترین دلیل بر تضييع حقوق زن در اسلام نیست؟ و آیا نفس کتک زدن و تنبیه بدنی شایسته مقام انسانی است؟

در مقام پاسخ به سؤال فوق، لازم است چند نکته را به عنوان مقدمه متذکر شد.

۱. با قرائت یک آیه از قرآن یا رؤیت یک حدیث نمی‌توان حکم کلی دین را تحصیل کرد؛ یعنی برداشت و تلقی از آیات و روایات به این آسانی نیست که کسی با خواندن یک آیه از قرآن بگوید حکم دین، همین است، زیرا آیات الهی در قرآن به آیات محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، ظاهر و باطن و مانند آن قابل تقسیم‌اند و گستره‌ی علوم دینی و قرآنی، فهم کتاب و سنت را بسیار عمیق و از ادراک ظاهری می‌اندازد. بدون تردید می‌توان گفت که فهم علوم دینی نه در سطح فهم سایر علوم، بلکه بسی پیچیده‌تر و معضل‌تر از علوم دیگر است و این اصطلاح معروفی است که مجتهد و متخصص شدن در علوم دینی همانند کندن چاه با مژگان چشم است.

۲. کتاب آسمانی و انبیای الهی و ائمه علیهم‌السلام برای احقاق حقوق انسان و کمال و سعادت او آمده‌اند، بنابراین خطوط کلی آیات و روایات روشن بوده و هیچ اختلافی میان

روایات و آیات یا بین آیات در سوره‌های مختلف وجود ندارد: «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» - اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می‌یافتند. (نساء/۸۲) پس هرگونه برداشتی از آیه باید منطبق با خطوط کلی قرآن باشد.

۳. مراد از ضرب در آیه چیست؟ آیا برای تشفی و انتقام است یا به قصد تأدیب و اصلاح؟ آیا مراد از تنبیه همان چیزی است که در اذهان عرف خطور می‌کند یا معنای خاص دارد؟
۴. آیه در چه فضایی نازل شده است؟ لحاظ جو نزول آیات نکته بسیار ظریفی است که افزون بر شأن نزول می‌تواند در فهم آن آیه مؤثر واقع شود.

با توجه به نکات مزبور نخست دیدگاه تطوری مفسران قرآن را به اجمال اشاره می‌کنیم، آن‌گاه به پاسخ آن پرداخته می‌شود. در تفسیر این آیه دیدگاه‌های مختلفی از ناحیه علمای شیعه و سنی مطرح شده است.

الف. شهید ثانی می‌فرماید: در برخی از روایات زدن زنان با چوب مسواک آمده است، شاید حکمتش این باشد که زن گمان کند شوهرش با او قصد مزاح و ملامت دارد، و گرنه با چوب مسواک اصلاح و تأدیب حاصل نمی‌شود.^۱

ب. مرحوم بحرانی سخن شهید ثانی را نقل و آن را کلام نیکویی می‌داند.^۲

ج. ابن عاشور: در تفسیر آیه به احادیثی استناد می‌کند که مرد می‌تواند زن ناشزه را تنبیه کند، هر چند مرتکب فحشا و معصیت آشکار نشده باشد. به نظر می‌رسد که در این روایات نگاه طبقات و قبایل لحاظ شده است، چون برخی از بادیه‌نشینان، زدن زن را ظلم نمی‌دانسته و زنان نیز کتک خوردن را ظلم در حق خود نمی‌دانستند، بنابراین اگر زدن زن مجاز باشد، برای این قبایل و در صورت ارتکاب فحشا است.^۳

د. شیخ طوسی می‌گوید: مراد از ضرب، زدن به وسیله دستمال پیچیده شده است که به حد کبودی نرسد و باید تأدیبی باشد؛ نه تعزیری.^۴

ه. مرحوم فاضل هندی می‌گوید: اگر با تنبیه چیزی از اعضای بدن زن تلف گردد شوهر ضامن است، زیرا آنچه شارع فرموده برای اصلاح و تأدیب است، درحالی که ضرب شدید موجب افساد می‌شود.^۵

و. مرحوم محقق سبزواری نیز همین نظر را دارند.^۶

۱. مسالک الافهام، ج ۸، ص ۳۵۷ ۲. الحقائق الناضرة، ج ۲۴، ص ۶۱۸ ۳. التحرير و التنبير، ج ۵، ص ۳۰۹

۴. المبسوط، ج ۴، ص ۳۳۸، ج ۸، ص ۶۹ ۵. كشف اللثام، ج ۲، ص ۱۰۰ ۶. كفاية الاحكام، ص ۱۸۹

ز. فخر رازی می‌گوید: زدن زمانی رواست که غیر ضرب قطعاً مفید و نافع واقع نشود.^۱
 ح. سیوطی نظرش این است که زدن نباید سخت و طاقت‌فرسا بوده و موجب ضرر شود.^۲
 ط. دیدگاه امام خمینی رحمت‌الله‌علیه به مسئله چنین است: ضرب باید مختصر باشد تا موجب کبودی یا سرخی بدن نشود، نیز باید به قصد اصلاح و تأدیب باشد؛ نه به قصد تشفی و انتقام.^۳
 با توجه به آرای علمای گذشته و حال می‌توان گفت که آیه پیش‌گفته همانند آیات امر به معروف و نهی از منکر است که مراتب تنبیه زن را مانند مراحل نهی از منکر دانسته و باید ابتدا با موعظه: «فَعْظُوهُنَّ»، بعد با هَجْر جمیل: «وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ»، سپس در صورت عدم تأثیر، ضرب و تنبیه باشد: «وَاضْرِبُوهُنَّ».

اگر در اجتماع انسانی، کسی منکری را مرتکب شد یا در جامعه اسلامی خلاف شرعی را انجام داد نخست او را باید موعظه و نصیحت کرد، سپس اظهار انزجار و در مرحله نهایی نوبت به تأدیب می‌رسد. آیا در اجرای حدود قانونی یا شرعی برای مجرمین، کسی می‌تواند تردید کند که حق مجرم تضییع شده است و چرا باید او را حد بزنند. در مورد مسئله مزبور، دقیقاً حکایت به همین صورت است؛ یعنی آیه می‌فرماید: اگر در زندگی زناشویی، زن خانه، ناشزه گردید؛ یعنی مرتکب گناه تضییع حق مشروع همسر عادل خود شد، شایسته‌ترین شخص برای نهی از منکر، شوهر عادل اوست، زیرا تنبیه زن گناهکار در محکمه، هرگز همانند تنبیه او در منزل و در پنهانی از چشم دیگران نخواهد بود. خداوند اجازه چنین کاری را به شوهرش، با رعایت شرایط ذیل داده است:

- ۱- زدن باید به قصد اصلاح و تأدیب باشد؛ نه انتقام و تشفی؛ یعنی برای جلوگیری از معصیت و فحشا باشد. آن‌طور که در امر به معروف و نهی از منکر برای پیشگیری از جرم و در تعزیر برای وقوع جرم رخ می‌دهد و همگی صبغه تأدیب دارند؛ نه انتقام و تشفی.
- ۲- تنبیه در مرحله سوم بعد از نصیحت و هجر جمیل (دوری نمودن زیبا) است که منحصر در تنبیه بدنی نبوده، بلکه تنبیه اخلاقی و اقتصادی را نیز شامل می‌شود.
- ۳- از سیاق آیه حق فهمیده می‌شود؛ نه حکم؛ یعنی تنبیه حق شوهر است؛ نه دیگران، نیز به شوهر حکم نشده که حتماً زن را حتی در چنین شرایطی تنبیه کند، چون چه بسا طریقه‌های دیگری نیز وجود داشته باشد که مفیدتر و مؤثرتر واقع گردد.

۳. تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۰۵

۲. درالمنثور، ج ۲، ص ۵۲۲

۱. تفسیر کبیر، ج ۳، ص ۳۱۸

۴- مراد از زدن، استفاده از قدرت بدنی نیست، چنان که قرآن در داستان حضرت ایوب پیامبر، وقتی سوگند یاد کرد که زنش را بزند، چنین می‌فرماید: «و خذ بیدک ضِعْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» - و دسته‌ای از چوب‌های باریک خرما به دست گیر و (همسرت را) با آن بزن و سوگند خود را نشکن، ما او را بنده‌ای صابر یافتیم چه خوب بنده‌ای بود که توجّه او به درگاه ما بود.» (ص/۴۴)

۵- سخن پایانی این که در میان اعراب جاهلی زدن زن امری رایج و نخستین عامل بازدارنده بود؛ امّا دین از این طریق آن را تعدیل کرد. با این وصف، تصور هرگونه تعارض میان حقوق زن با تنبیه او ناشی از بی‌اطلاعی از تعالیم اسلام است. آشنایی نسبی با اسلام، این حقیقت را به اثبات می‌رساند که زن، جایگاه حقیقی خویش را در فرهنگ اسلام پیدا کرده است.

حاصل آنچه گفته شد در چند بند ارائه می‌شود:

الف. واژه ضرب اختصاصی به زدن دردآور ندارد، بلکه برخی از مصادیق آن می‌تواند بی‌درد باشد، زیرا گرچه ضرب در مورد امر به معروف و نهی از منکر (قبل از ارتکاب) و در مورد حدّ یا تعزیر (بعد از ارتکاب) غالباً دردآور است؛ لیکن در فضای خانوادگی که اساس آن مودت و رحمت است: «... وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً» (سوره روم/۲۱) این زدن برای حفظ همان دوستی و مهربانی است و هرگز زدن یکی دیگری را، هر چند بی‌درد باشد، توان حفظ آن دو عنصر یا برگشت آن‌ها بعد از زوال موقت را ندارد، شاید چنین زدنی از سنخ «ضَرْبُ الْحَبِيبِ زَيْبٌ» باشد، وگرنه خدای سبحان که نه برای مهر سنگین ارزش قائل است و نه برای جهازِ انباشته احترام ویژه مقرر داشته و تنها عمود خانواده را همان مودت و رحمت قرار داده و چنین دلمایه مرصوص را فقط به خود اسناد داده، فرمان قساوت نمی‌دهد و دستور رنجاندن قلب یا قالب صادر نمی‌کند. البته در صورتی که دو طرف در صدد انهدام چنان بنیان مبارکی باشند که هدم آن مبعوض‌ترین حلال است؛ مطلبی است جدا.

ب. در تأیید نکته اول می‌توان آیاتی را که واژه‌ی ضرب در آن استعمال شده و فقط به معنای زدن و برخورد است و لازم نیست که با فشار همراه باشد؛ نظیر «فَضَرْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا» - ما (پرده خواب را) در غار بر گوش‌شان زدیم، و سالها در خواب فرو رفتند.» (کهف/۱۱) «وَلْيَضْرِبَنَّ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ» - و روسری‌های خود را بر سینه خود افکنند.» (نور/۳۱) «فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِعَصَاهَا» - سپس گفتیم: قسمتی از گاو را به مقتول بزنید.» (بقره/۷۳) را شاهد آورد. خلاصه‌ای از «حق و تکلیف در اسلام» صفحات ۳۰۶ تا ۳۱۴

چگونه، امت‌ها تبدیل به ملت‌ها شدند؟

علم‌رضا سلطان‌شاهی

اُمّت

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ - مردم (در آغاز) یک دسته بودند (و تضادی در میان آن‌ها وجود نداشت. به تدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در میان آن‌ها پیدا شد، در این حال) خداوند، پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی، که به سوی حق دعوت می‌کرد، با آنها نازل نمود تا در میان مردم، در آن‌چه اختلاف داشتند، داوری کند. (افراد با ایمان، در آن اختلاف نکردند) تنها (گروهی از) کسانی که کتاب را دریافت داشته بودند، و نشانه‌های روشن به آنها رسیده بود، به خاطر انحراف از حق و ستمگری، در آن اختلاف کردند. خداوند، آن‌هایی را که ایمان آورده بودند، به حقیقت آن‌چه مورد اختلاف بود، به فرمان خودش، رهبری نمود. (اما افراد بی‌ایمان، هم چنان در گمراهی و اختلاف، باقی ماندند.) و خدا، هر کس را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند.» (بقره/۲۱۳)

همچنین:

«وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِي مَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ - مردم (در آغاز) امتی واحد بودند و سپس اختلاف کردند و اگر فرمانی از جانب پروردگار تو (درباره عدم مجازات سریع آنان) نبود، در آن‌چه اختلاف داشتند میان آن‌ها داوری می‌کرد.» (یونس/۱۹)

انسان‌ها در ابتدا امتی واحد بودند و بعد در میان این امت اختلاف افتاد

علامه طباطبایی در المیزان^۱ دو دلیل برای این اختلاف ذکر می‌کند:

۱- اختلاف در دین

۲- اختلاف در امر دنیا و یا معاش

یعنی در آن‌چه خداوند به‌عنوان اصول دین از جمله توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت (و در زمان پیامبران پیشین، وصایت) ذکر کرده است، اختلاف ایجاد شده است. خداوند متعال «انسان را از یک مرد و یک زن خلق کرده و آن‌ها را تیره تیره ساخته است تا یکدیگر را بشناسند، در حالی که گرامی‌ترین آن‌ها باتقواترین آن‌هاست»^۲ و تفاوت‌ها و اختلافاتی که در طبیعت وجودی آنان واقع است دلیل برتری نیست زیرا همگی دارای یک هدف مشخص هستند و آن کمال واقعی است که شامل تمام انسان‌ها می‌شود و در اختیار گروه و یا تیره خاصی نیست. به همین دلیل خداوند متعال واحد بودن امت را در ابتدای خلقت به‌عنوان یک اصل از ماهیت اجتماعی انسان جهت نیل به کمال می‌داند. چرا که «وحدانیت امت یک اصل فطری در وجود انسان نیز هست» و بنابر وجود این نیاز فطری به دنبال توحید گشته و به کمک انبیاء و کتاب آسمانی به شناخت و وصول به آن نائل می‌شود و به همین دلیل نظام بشری مسیری در جهت وحدت را طی می‌کند و خداوند متعال نیز این سیر تکوینی را در شریعت توسط انبیاء به طرق مختلف تأکید کرده و آن را در ذات و فطرت این خلقت نهاده است.

در این مسیر عده‌ای از طغیانگران هستند که با ایجاد شبهه و سپس اقدامات متعدد خلل ایجاد می‌کنند.

نفی توحید اولین گام آن‌هاست که منجر به بریدگی از فیوضات وحدانیت و وحی است. نبوت را گردن به اطاعت نمی‌نهند که گمراهی پیشه کنند. به معاد اعتقاد ندارند و تمام

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۰، ص ۴۱

۲. يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ - ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید (این‌ها ملاک امتیاز نیست)، گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست خداوند دانا و آگاه

است! (حجرات/۱۳)

بهره‌ی خود را در این دنیا می‌طلبند، چرا که معتقد به عدالت خداوندی و پاداش و عقاب نیستند و مسلماً بر امامت نیز هیچ تقیدی ندارند. جامعه‌ای که از این افراد حاصل می‌شود، ۱- متفرق ۲- مشرک ۳- گمراه و بی‌راهنما ۴- ناامید از فضل خدا و روز عقاب ۵- یا ظالم و یا مظلوم و ۶- سرگشته و حیران در دنیایی است که به کمک عقل خود می‌بایست زنده بماند، نه این که زندگی کند.

ملت

عهدنامه وستفالی^۱ در سال ۱۶۴۸ در آلمان عملاً فرآیندی «جز قربانی شدن مسیحیت به صورت نامرئی» در بر نداشت. در واقع «از آن تاریخ به بعد دستگاه پاپ نفوذ خود را از دست داد و مذهب در اروپا از اهمیت افتاد.» و از سوی دیگر اروپا به تکه پاره‌هایی جدا از هم و بر اساس قومیت تقسیم شد و امت مسیحیت که محورش دیانت حضرت عیسی علیه‌السلام بود، از هم پاشید و اساس تشکیل حکومت‌ها بر پایه‌ی ملیت و قومیت استوار گشت. بدین ترتیب واژه‌ای تحت عنوان «دولت ملی» وارد عرصه‌ی واژگان مفاهیم سیاسی گشت.

۱. عهدنامه وستفالی، عهدنامه‌ای است که پس از پایان جنگ‌های سی‌ساله‌ی مذهبی (۱۶۱۸-۱۶۴۸) میان کشورهای اروپایی منعقد شد. در این عهدنامه تمام کشورهای اروپایی به جز انگلستان و لهستان شرکت داشتند. این عهدنامه کنفدراسیون سوئیس و کشور هلند را مستقل شناخت، قریب ۳۵۰ واحدهای سیاسی آلمان به وسیله عهدنامه مزبور استقلال یافتند، استقلال فرانسه، اسپانیا و پرتغال مورد تأیید قرار گرفت و مداخله‌ی پاپ رسماً در امور داخلی و خارجی آن‌ها ممنوع اعلام گردید. حق انعقاد قرارداد و قبول مسئولیت بین‌المللی و تنظیم امور داخلی کشورهای اروپایی، بدون مداخله دولت خارجی و یا توجه به خواسته‌های امپراتور رم و پاپ، به خود این کشورها واگذار شد. اصل استقلال کشورها، اعم از سیاسی و مذهبی و نیز تساوی آن‌ها در روابط بین‌المللی و روابط خارجی برای اولین بار و رسماً در این قرارداد مورد موافقت قرار گرفت. کشورها در انتخاب مذهب آزاد گشتند و ضمناً تعهد نمودند که گروه‌های مذهبی کاتولیک، لوتری و کالوینیست از آزادی کامل برخوردار باشند. سیستم توازن قوا در امپراطوری رم از یک طرف و اروپا از طرف دیگر ایجاد شد که هدف اصلی آن جلوگیری از ظهور یک دولت برتر میان واحدهای سیاسی اروپا بود. امضاکنندگان وستفالی تعهد نمودند که در مقابل هرگونه تجاوز، بدون توجه به مذهب، یکدیگر را یاری دهند.

اگرچه پیش از این در بسیاری از مناطق جهان شاهد تشکیل چنین دولت‌هایی بوده‌ایم. دولت‌هایی که اساس تشکیل آن‌ها به حاکمیت و تسلط یک قوم و خانواده خاص بر دیگران برمی‌گردد ولی تنها فرق این دولت‌ها یا به عبارتی حکومت‌های مبتنی بر قومیت با دولت‌های ملی در عصر وستفالی آن است که دولت - ملت به وجود آمده از جنگ سی ساله به دلیل فرار از دیانت تصمیم به پیمودن این مسیر گرفته است.

در واقع دین به دلایل مختلف نتوانسته است پاسخ‌گوی نیازهای بی حد و حصر او در عصر جدید باشد. این رویکرد جدید به ملت، پس از دین، که باعث از میان رفتن «امت» گشت شاید به دو دلیل بود. یا ناکارآمدی دین و انحراف آن و یا سرکشی عده‌ای در مقابل تعالیم دینی. البته هر دو دلیل مذکور به واقع وجود داشته است ولی نمی‌توان در این مقاله به اولویت هر کدام پرداخت.

نتیجه این رویکرد این شد که حکومت «دین» جای خود را به «دولت ملی» داد و از آن پس ملت‌ها سرنوشت خود را رقم می‌زدند و نه افراد معتقد به دین و یا پایگاه دینی و دیگر خداوند در حکومت جایی نداشت.

تشکیل این گونه دولت‌ها تبعات فراوانی به دنبال داشت:

۱ - از مهم‌ترین تبعات ایجاد دولت‌های ملی، پیدایش و تقویت اندیشه‌ی سرمایه‌داری و سودمحوری و کنار نهادن موانع سنتی و اعتقادی در عرصه‌ی اقتصاد، همچون تحریم رباست و بنابر نقل "ماکس وبر"^۱ «رهایی از سنت‌گرایی اقتصادی بدون شک عاملی است که قداست سنت مذهبی را مانند قداست همه‌ی مراجع سنتی به میزان زیادی تضعیف می‌کند.»

جالب این جاست که این استحاله مذهبی عمدتاً متأثر از تفکرات انحرافی دین یهود و یا به عبارت بهتر یهودیت است. چرا که آنان در دین تحریف شده خود از حلال بودن ربا برخوردار هستند. بدین ترتیب بنیانگذاران عصر «اصلاح‌طلبی مذهبی» در اروپا همچون «جان کالون»^۲ (۱۵۰۹ - ۱۵۶۴) بنیانگذار مذهب کالوئیسم مبادله‌ی پولی بر اساس ربا را مجاز

۱. ماکس وبر (۱۹۲۰ - ۱۸۶۴) جامعه‌شناس شهیر آلمانی اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست میلادی بود.
 ۲. ژان کالون از بزرگ‌ترین علمای فرقه‌ی پروتستان به حساب می‌آمد. او پس از طی تحصیلات خود در رشته‌های حقوق و الهیات، همه‌ی توجه خود را به آیین پروتستان معطوف کرد. در ۱۵۴۱ در ژنو اقامت گزید و در آن‌جا جمهوری دینی تأسیس کرد. وی با بسیاری از نظرات کلیسا مخالف بود و در صدد اصلاح آن‌ها برآمد، از جمله ربا را آزاد و بدون اشکال می‌دانست. نظرات وی پایه سرمایه‌داری جدید گردید.

شمردند که این تحول نقش مهمی در شکل‌گیری، بنیادهای اقتصاد جدید سرمایه‌داری در غرب ایفا کرد.»

به هر جهت همواره باید به این نکته توجه نمود که تحول اقتصادی و رشد سرمایه‌داری در اروپا ناشی از رباخواری بود که پیش از اضمحلال حاکمیت کلیسای کاتولیک که ربا را حرام می‌دانست رواج و گسترش یافت و همچنین باید به این نکته نیز عنایت داشت که این تفکر همواره از سوی یهودیان تبلیغ می‌گشت. به نحوی که برای مسیحیان نیز مشهود بود. به‌طوری که مقدرترین پاپ تاریخ مسیحیت به نام "اینوس سوم" (۱۱۹۸-۱۲۱۶) در یکی از نامه‌های خصوصی‌اش از حکمرانان اروپا چنین شکوه می‌کند: «از رباخواری شرم نمی‌کنند، یهودیان را به شهرهای خویش می‌خوانند و آنان را کارگزار رباخواری خود می‌گردانند.»

دانستن این مطلب نیز خالی از فایده نمی‌باشد که بدانیم «اسحاق آبرائیل، اندیشه‌پرداز بزرگ یهودی و رهبر یهودیان مهاجر اسپانیا، همان کسی که هزینه نبرد غرناطه^۱ را فراهم آورد و از کارگردانان اصلی سفر کریستف کلمب بود، از نخستین متفکرینی است که به دفاع صریح و آشکار از رباخواری برخاست و بنیان‌های توجیه نظری و دینی آن‌را در میان مسیحیان گذارد. او محتملاً اولین کسی است که چنین کرد.» و بعدها یهودیان متعدد دیگری با راهیابی به این عرصه، بهره‌های فراوان از آن بردند و توانستند بنیان‌های اقتصاد سرمایه‌داری اروپا را پایه‌ریزی نمایند.

۲ - کم‌فروغ شدن دین در مناسبات اجتماعی از تبعات مضر دیگری است که دولت‌های ملی در پی داشت و بنابر نظر «استین روکان» نروژی، «شکاف میان دولت و کلیسا در یک زمان تا پیش از به‌وجود آمدن شکاف‌های ناشی از انقلاب صنعتی، خشونت‌های عمده‌ای را مصروف کرد.» که در نهایت با به حاشیه رانده شدن کلیسا، خاتمه یافت و محدودیت‌های عقیدتی در سایه چنین گشایشی فرصت ظهور یافتند. از جمله اعتقادات یهودیت که تا زمانی به دلیل حاکمیت کلیسا محصور بود، به رشد و نمو پرداخت و به دلیل داشتن روحیه نژادپرستی به تبلیغ قوم‌گرایی و ملی‌گرایی در سطح اروپا پرداخت.

«گرویدن به یهودیت سابقاً بسیار رایج بود تا این که در زمان "موسی مندلسون"، نظریه‌ی فعلی رایج شد که به موجب آن کسی که در درون قوم یهود زاده نشده باشد

۱. پس از فروپاشی حکومت اسلامی اندلس، غرناطه تنها امیرنشین باقی مانده مسلمان در اروپا بود که در نبرد غرناطه فروپاشید.

نمی‌تواند به آن بگردد.» و بالطبع چنین روحیه‌ی نژادی که بعدها با برتری جویی‌های عمده‌ای همراه بود، مسیحیان را نیز سخت تحت تأثیر قرار داد و آن‌ها را بیشتر متوجه به ملیت و نژاد خود کرد تا دین خود؛ و بدین‌وسیله واژه جدیدی نیز در این عرصه به وجود آمد که از آن به سکولاریسم تعبیر می‌کنند.

۳ - سومین پیامد ناشی از پیدایش دولت‌های ملی، انقلاب صنعتی و سپس افزایش تولید و بحران بازار مصرف و نتیجتاً استعمار و نهایتاً امپریالیسم در عصر حاضر است. به‌طور کلی تحقیقات انجام شده حاکی از آن است که در مراحل مختلف تحقق چنین پیامدهایی یهودیان نقش عمده و به‌سزایی داشته‌اند.

«ورنر سومبارت» (۱۸۶۳-۱۹۴۱) اقتصاددان و جامعه‌شناس برجسته آلمان و استاد ارشد دانشگاه برلین در این خصوص معتقد است که «اقتصاد پلانت کاری»^۱ منبعی از نیروی محرکه است که موتور سرمایه‌داری را روشن کرد و چون یهودیان نقش اصلی را هم در جزایر هند شرقی و هم در جزایر کارائیب داشتند، سهم آنان در پیدایش سرمایه‌داری جدید، اساسی است. او به درستی توسعه‌طلبی ماوراء بحار (آن سوی دریاها) را در منشاء پیدایش سرمایه‌داری جدید می‌بیند و به بررسی نقش یهودیان در آن می‌نشیند، در برخی موارد با نام از یهودیانی که به‌عنوان مهاجرین جدید مسیحی در قاره‌ی آمریکا مستقر شدند، یاد می‌کند. "سومبارت"، مستعمرات را منشاء انباشت نخستین سرمایه‌داری اروپا می‌داند و پایگاهی برای توسعه سرمایه‌داری جدید.»

حکومت واحد جهانی

محوریت دین و مذهب و اعتقادات اخروی در تشکیل حکومت‌ها از بین رفت و عموم کشورها براساس ملیت و قومیت و مشخصه‌های نژادی و یا زبانی تشکیل شدند. نمونه‌های محقق شده آن اضمحلال امپراطوری مسیحیت در قرون وسطی و امپراطوری عثمانی در بخشی از قلمرو کشورهای اسلامی است که حاصل چنین تحولی پیدایش کشورهای ذره‌ای

۱. پلانت به مزارع بزرگی که در مستعمرات به‌ویژه در آمریکا وجود داشت گفته می‌شد و پایه این اقتصاد بر دزدیدن انسان‌ها از کشورهای ضعیف به‌ویژه آفریقا و به کارگیری آنان در این مزارع به عنوان برده بود. در شماره ۲۲ نشریه شمیم معرفت (بهار ۱۳۹۰) در دو مقاله تحت عنوان «غرب غارتگر» و «برده‌داری قرن ۲۱» این موضوع را مورد بررسی قرار داده‌ایم.

در قاره اوپا و آسیا و آفریقا است که اساساً مفهوم امت در آن‌ها جای خود را به ملت داد و ناسیونالیسم نوین را شکل بخشید.

اهمیت به چنین مقوله‌ای مسلماً خردگرایی را در مقابل توجه به متافیزیک و راه‌های کشف و شهودی (غیب) تقویت نمود و به‌نحوی اصلت تعقل در تفکرات ریشه دوانید و وحی وانهاده و بدون توجه ماند.

ماحصل آن‌چه ذکر شد مردمی مشتت، بی‌دین، بی‌ایمان و منفعت‌طلب است که برای انتفاع بیشتر از این دنیا معیار عدل و ظلم را فراموش کرده به فکر زنده ماندن بیشتر هستند. این عده که عمدتاً دارای تفکر یهودی هستند، (حتی اگر رسماً یهودی نباشند) معاد را نفی کرده، هرچه می‌خواهند از این دنیا تمنا می‌کنند و شاید به همین دلیل است که بعضی از فرق یهودی دنیا را دار مکافات می‌دانند و نه آخرت را. به همین دلیل تمام تلاش خود را برای بهتر کردن دنیای خود و آباد کردن آن مصروف می‌سازند. و در این مسیر هر ظلم و بی‌عدالتی و جنایتی را جایز می‌شمارند.

با از بین رفتن یکپارچگی امت‌ها و حاکم شدن نژادها به‌عنوان محور تشکیل حکومت‌ها، یهودیان به فکر تشکیل حکومت واحد جهانی افتادند و به‌لحاظ «برگزیدگی که برای خود مدعی هستند» درصددند تا به‌وسیله اهرم‌هایی که به‌دست آورده‌اند، از جمله پول، ثروت، تبلیغات، نفوذ سیاسی و فرهنگی، حکومت واحد جهانی را پایه‌گذاری کنند. در این حکومت دولت‌های ملی و ملت‌ها در عین تشّت و حتی دشمنی با یکدیگر تحت نفوذ و سیطره‌ی یک مرکز فرماندهی قرار می‌گیرند و همین جدایی آن‌ها باعث قدرت بیش از پیش آن مرکز کنترل خواهد بود. یعنی در این حکومت جهانی به هیچ وجه «امت» تشکیل نخواهد شد، زیرا تشکیل امت باعث از بین رفتن آن حکومت می‌گردد.

در این حکومت تمام دارایی فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جوامع سراسر جهان از بین می‌رود و تنها یک الگوی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی حاکم می‌شود. به‌طوری که «شورای روابط خارجی از اوایل دهه بیست و توسط یهودیان ثروتمند در عرصه سیاست برنامه‌ریزی جهانی می‌کند» و در عرصه‌ی اقتصاد «کمیسئون سه جانبه» و در «عرصه فرهنگ نیز بسیاری از کمپانی‌ها و شرکت‌های عمده صهیونیستی که توسط یهودیان و یا عمال آنان اداره می‌شود».

در طرح صهیونیست بین‌الملل حکومت واحد جهانی در عین کثرت و تشّت اقوام و

کشورها تشکیل خواهد شد، در این حکومت، تمام عناصر تشکیل دهنده جوامع می‌بایست یک شکل واحد داشته باشند به‌طوری‌که «یان مونکمبل» در کتاب خود تحت عنوان «اسراری از نظام جهانی» به افشای برنامه‌های مقدماتی تشکیل چنین حکومتی می‌پردازد و خاطر نشان می‌سازد که حکومت واحد جهانی تنها باید:

۱- «یک زبان واحد» داشته باشد. این زبان اسپرانتو می‌باشد که توسط فراماسون معروف «زامنهوف» اختراع گردیده است.^۱

۲- «پول واحد جهانی نیز توسط بانکداران معروف اروپایی و آمریکایی ضرب خواهد شد.»

۳- «تدوین تاریخ واحد جهانی»

۴- ادبیات و هنر جهانی و توسط لوسین فور پیگیری می‌شود.

۵- مطبوعات واحد جهانی که توسط مؤسسه لیل دنبال می‌شود.

۶- یک دیوان داوری واحد که هم اکنون در لاهه مستقر است.

۷- یک نشان افتخار واحد جهانی که به غیر از جایزه نوبل نمی‌باشد.

۸- تقویم واحد جهانی که توسط پنج طرح بزرگ دنبال می‌شود.

۹- کتابخانه واحد جهانی که از تلفیق یازده کتابخانه مهم جهان ایجاد می‌شود.

۱. دکتر لودویک لازاروس زامنهوف (Ludwig Lazarus Zamenhof) متولد سال ۱۸۵۹ در شهر بیاویستوک در امپراطوری روسیه است که اکنون در لهستان قرار دارد. وی زبان اسپرانتو را در سال ۱۸۸۷ اختراع کرد تا یک زبان بین‌المللی باشد. زامنهوف یهودی‌تبار بود و با هم‌تبارانش که مثل همیشه از کشورهای گوناگونی بودند، پیوسته در فکر ایجاد زبانی یگانه، برای همگان تلاش می‌کرد. پدرش زبان‌آموز زبان‌های فرانسوی و آلمانی بود و کتاب‌هایی هم در این زمینه منتشر می‌کرد. او علاوه بر این که از زبان‌های مادری و پدریش (روسی و ییدیش) و زبان مورد علاقه‌اش (لهستانی) کمک گرفت، از مهارت بسیار خود در زبان آلمانی، آشنایی با زبان‌های لاتین، عبری و فرانسوی و دانش ابتدایی از زبان‌های یونانی انگلیسی و ایتالیایی نیز بهره برد. هم اکنون چند فرستنده‌ی رادیویی و یک کانال تلویزیونی به زبان اسپرانتو در جهان برنامه پخش می‌کنند. در ایالت سانمارینو در ایتالیا دانشگاهی هست که از سراسر جهان برای تحصیل به زبان اسپرانتو دانشجو می‌پذیرد. بهاییان اسپرانتو را به ایران آورده و در ترویج آن به عنوان زبان یگانه‌ی جهانی بسیار کوشیده‌اند. گفتنی است که دختر زامنهوف لیدایا (که بعد از پدر در گسترش اسپرانتو بسیار کوشید) به آیین بهائیت گروید و به ایران توجه ویژه‌ای داشت. در سال ۱۹۱۴ عبدالها فرزند بهالله بنیانگذار آیین بهائیت به پاریس رفت و در آن‌جا به فرا گرفتن اسپرانتو پرداخت و از همانجا ترویج این زبان را در میان ایرانیان هم مسلکش تبلیغ و تشویق کرد.

۱۰ - نمایشگاه واحد جهانی که در چهار کشور مهم جهان برگزار می‌شود.

۱۱ - المپیک‌های جهانی

۱۲ - ماموریت‌ها و بورس‌های جهانی

۱۳ - سندیکای جهانی

۱۴ - بانک جهانی

۱۵ - مذهب واحد جهانی

۱۶ - علم واحد جهانی

و بدین ترتیب با کاهش حاکمیت دولت‌ها در عرصه دولت - ملت و افزایش اتحادیه‌های بین‌المللی و تشکل‌های جهانی، شاهد قدم‌های بسیار بزرگی خصوصاً در دهه‌های اخیر برای برپایی حکومت واحد جهانی هستیم.

به‌طور کلی آگاهی جهانیان از عملکرد حاکمان در تمام عرصه‌ها و پی بردن به نیت شوم آنان تنها راهی است که می‌تواند کشورهای جهان سوم و تحت ستم را مجبور به انتخاب یک راه‌حل کند، در غیر این صورت نمی‌توان از مللی که دچار فقر، بی‌ایمانی، عدم اتکاء به نفس، استقراض و جهل هستند انتظاری داشت.

در شماره ۲۹ نشریه شمیم معرفت (زمستان ۹۰)

طی مقاله‌ای با عنوان

چرا بگوییم امام...؟

به موضوع فرق اساسی ملت و امت پرداخته‌ایم.

تهیه و تدوین: محبوبه صادق زاده

عشق امام چرخدیکری بود

بازخوانی مختصر کودتای نوژه

نقاب زشت

در دی ۱۳۵۸ یکی از هواداران شاپور بختیار، به نام مهندس قادسی، نمودار سازمانی را تهیه کرد و نام آن را نقاب گذاشت، نام نقاب جمع حروف اول «نجات قیام انقلاب بزرگ» بود. از نظر مسئولان نقاب، فتح تهران مساوی با پیروزی در سراسر کشور بود و با تصویری که از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ داشتند فکر می کردند با سقوط تهران همه کشور تسلیم آن‌ها می شوند.

پایگاه هوایی شهید نوژه در ۵۰ کیلومتری شهر همدان قرار داشت و تیمسار محقق، تیمسار سعید مهدیون، سروان حمید نعمتی، سروان ایرج ایران نژاد و چند تن دیگر از سران کودتا در آن جا خدمت کرده بودند و اماکن و پرسنل پایگاه را می شناختند. برای تصرف پایگاه نوژه به عنوان کلید عملیات کودتا قرار بود ۱۲ تیم مرکب از یکصد تن از کلاه سبزه‌های تیپ نوهد، ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر از فریب خوردگان ایل بختیاری و ۱۲ نفر راهنما از داخل پایگاه به فرماندهی سرگرد کوروش آذرتاش جهت تصرف پایگاه نوژه وارد عمل شوند. با رسیدن هواپیماها به تهران قرار بود بیت حضرت امام رحمت‌الله علیه، فرودگاه مهرآباد، دفتر نخست وزیری، ستاد مرکزی سپاه پاسداران، ستاد مرکزی کمیته‌های انقلاب، پادگان ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه الشریف، پادگان امام حسین علیه السلام و چند نقطه مهم دیگر بمباران شود.

علی‌رغم به کار بردن سلاح‌های سنگین و هماهنگی و همکاری گروه‌های ضد انقلاب هنوز دو مشکل وجود داشت.

اول: چگونه نیروهای درگیر در کودتا، در اجرای مأموریت‌های محوله دچار تردید نشوند و **دوم:** پس از چنین کشتار وحشتناکی چگونه می‌توان به دولت کودتا مشروعیت بخشید؟ سران کودتا برای حل این مشکل با علمایی که احتمال می‌دادند از جمهوری اسلامی و امام خمینی رحمت‌الله‌علیه کینه داشته باشند تماس گرفتند و از آن‌ها درخواست کمک نمودند. در رأس این افراد، آیت‌الله شریعتمداری قرار داشت.

نیروهای ارتشی علی‌رغم این که در دوران طاغوت تربیت شده بودند، حاضر نبودند بر علیه اسلام و روحانیت کودتا نمایند. سران کودتا، برای این که به افراد خود اطمینان دهند این کودتا بر علیه اسلام و انقلاب نیست آن‌ها را به قم می‌فرستادند تا با شریعتمداری دیدار کنند و پس از تأیید شریعتمداری، با اطمینان خاطر در عملیات شرکت کنند. وی در مورد اصل کودتا سخنی نمی‌گفت ولی در پاسخ به مراجعین مرتباً تکرار می‌کرد «ظلم هرگز پایدار نمی‌ماند». این جمله توسط کودتاگران به معنای تأیید کودتا تفسیر می‌شود.

افشای کودتا (اولین نفر)

با این وجود عشق به امام رحمت‌الله‌علیه چیزی نبود که به این سادگی از قلب افراد بیرون برود. سه روز مانده به موعد کودتا یکی از خلبانان که برای همکاری انتخاب شده بود، در تهران با سروان حمید نعمتی ملاقات می‌کند، حمید نعمتی به او می‌گوید مأموریت تو بمباران بیت امام رحمت‌الله‌علیه است و ما می‌توانیم تا پنج میلیون نفر را بکشیم. خلبان یاد شده در مقابل نوع مأموریت که حمله به بیت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه بود و وسعت کشتار مردم غافلگیر و مردد شد، اما به دلیل ترس از سران کودتا نمی‌دانست چه باید کند.

پس از خروج از خانه‌ی حمید نعمتی، تشویش و نگرانی بر او مسلط شده و می‌خواست موضوع را با کسی در میان بگذارد. آن شب در خانه موضوع کودتا را با برادر و مادرش در میان می‌گذارد و مادرش وقتی می‌فهمد که هدف اصلی کودتا سوء قصد به جان امام خمینی رحمت‌الله‌علیه است به شدت ناراحت شده و می‌گوید: تو نه تنها نباید این کار را بکنی، بلکه باید به انقلابیون خبر دهی و جلوی این کار را بگیری که اگر غیر از این باشد شیرم حلال است.

او از خانه خارج می‌شود و پس از پرس‌وجوها و دوندگی‌های مختلف، حدود اذان صبح منزل حضرت آیت‌الله‌خامنه‌ای را یافته و خود را به آن جا می‌رساند. مقام معظم رهبری این واقعه را چنین تعریف می‌کنند:

«شبی حدود اذان صبح دیدم که در منزل ما را به شدت می‌زنند، من رفتم دیدم می‌گویند یک ارتشی آمده و با شما کار واجب دارد، دیدم یک نفر تکیه داده به دیوار، با حال کسل و آشفته و خسته سرش را فرو برده،

گفتم: شما با من کار دارید،

بلند شد و گفت: بله

گفتم: چکار دارید،

گفت: کار واجبی دارم و فقط به خودتان می‌گویم... من به حرفش حساس شدم ... احتمال این بود که سوءنیتی داشته باشد اما دیدم نمی‌شود به حرفش گوش نداد ... یک جایی گوشه حیاط نشستیم ... آثار بی‌خوابی و خیابان‌گردی و خستگی و هیجان در او پیدا بود. خلاصه آن‌چه گفت این بود که در پایگاه همدان اجتماعی تشکیل شده و تصمیمی بر کودتایی گرفته و پول‌هایی به افراد زیادی داده‌اند، به خود من هم پول داده‌اند ... قرار است جماران و چند جای دیگر را بمباران کنیم.

پرسیدم: کی قرار است این کودتا انجام شود.

گفت: امشب.

من دیدم مسئله خیلی جدی است و باید آن را پیگیری کنم، در این بین این احتمال را می‌دادم که یک سیاست باشد و بخواهند ما را سرگرم کنند، اما در عین حال اصل قضیه آن قدر مهم بود که با وجود این احتمالات، لازم بود آن را پیگیری کنیم.

افشاگری دومین نفر

چند ساعت پس از افشای کودتا به وسیله خلبان یاد شده، یکی از درجه داران تیپ ۲۳ نوه‌د نیز به کمیته مستقر در اداره دوم ستاد مشترک مراجعه می‌کند و پس از افشای کودتا و اعتراف به این‌که قرار است به همراه عده‌ای دیگر در براندازی جمهوری اسلامی شرکت کند، یک پاکت حاوی بخشی از طرح عملیات کودتا را در اختیار کمیته فوق قرار می‌دهد، به این ترتیب به فاصله چند ساعت از سوی ۲ عنصر جذب شده به کودتا، اقدام به ضد کودتا تبدیل می‌شود و انقلاب در برابر خطری که در چند قدمی‌اش کمین کرده بود آگاه می‌شود. این ضد کودتا، گرچه به وسیله دو فرد که از اقدام یکدیگر بی‌اطلاع بودند صورت گرفت اما نشان از دست حمایتی غیبی داشت که پشتوانه انقلاب بود و عشق به امام خمینی رحمت‌الله‌علیه باعث شد تا این کودتا خنثی شود.

تهیه و تدوین: عبدالحسین مقبول

چگونه شراب

حلال شد؟

مقدمه

خاطرات همفر - جاسوس انگلیسی در ممالک اسلامی در قرن ۱۸ میلادی - اولین بار در حین جنگ جهانی دوم، به صورت یک داستان دنباله دار در مجله اشپیگل آلمان منتشر شد.

پس از جنگ جهانی دوم یک مجله فرانسوی، ترجمه فرانسه این خاطرات را منتشر نمود سپس دانشجویی لبنانی خاطرات همفر را از فرانسه به زبان عربی بازگردانید و در بیروت منتشر کرد. نسخه فارسی این کتاب توسط استاد علی کاظمی تحت عنوان «خاطرات مستر همفر» ترجمه شده است.

در این کتاب به روشنی نقش انگلستان در شکل گیری وهابی گری و حکومت آل سعود مشخص گردیده است.

آنچه در پی می خوانید قسمت کوتاهی از این کتاب است که به چگونگی فتوا دادن سر سلسله ی وهابیت (محمد بن عبدالوهاب) به خصوص درباره ی نوشیدن

شراب اشاره دارد.

همفر می نویسد:

... روزی بحث مفصلی را با «محمدبن عبدالوهاب» (که خود را عالم بزرگی می دانست» در مورد عدم تحریم شراب در اسلام آغاز کردم. هر چه به آیات قرآن و روایات استدلال کرد رد نمودم. سرانجام به او گفتم: در تاریخ معتبر و صحیح آمده است که معاویه، یزید، خلفای بنی امیه و بنی عباس همه شراب می نوشیدند. آیا ممکن است همه ی آن ها در گمراهی باشند و تو به راه راست بروی؟ بی تردید آنان کتاب خدا و سنت پیامبر را بهتر می فهمیدند. این نشان می دهد که آن ها از این نهی، تحریم استنباط نمی کردند، بلکه آن را به معنای کراهت می فهمیدند. در کتاب های مقدس یهودیان و مسیحیان نیز شراب مباح شده است.^۱ البته شراب در کتاب های مقدس آسمانی تحریف نشده نیز حرام بوده است آیا این خردمندانه است که شراب در یک دین حلال و در دیگری حرام باشد؟ در حالی که همه ی ادیان از سوی یک خدا است. علاوه بر این در کتب احادیث نقل کرده اند که خلیفه دوم، عمر شراب می خورد تا این که این آیه نازل شد: «فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ - آیا خودداری خواهید کرد؟» (مائده/۹۱)

اگر شراب واقعاً حرام بود پیامبر اسلام عمر را به مجازات می رساند، و این که پیامبر او را مجازات نکرده است دلیل بر عدم حرمت است.^۲

«محمدبن عبدالوهاب» کاملاً به سخنان من گوش می داد، سپس گفت: آری از نظر اخبار ثابت شده است و نیز در بعضی اخبار وارد شده است که عمر شراب را با آب مخلوط می کرد و سپس آن را می نوشید و می گفت: تنها شراب مست کننده حرام است، اما در صورتی که موجب مستی نشود حرام نیست.^۳ سپس اضافه نمود: که عمر در این مورد درست فهمیده است و استدلال وی متین می باشد، زیرا قرآن می گوید:

«إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ - شیطان می خواهد به وسیله شراب و قمار، در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند، و شما را از یاد خدا و از نماز بازدارد.» (مائده/۹۱)

۱. البته شراب در کتاب های مقدس آسمانی تحریف نشده نیز حرام بوده است.

۲. این بحث در کتاب های اسلامی شیعه جواب داده شده است. به کتاب «محمد تصویر جمال خدا» رجوع شود.

۳. در طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۲۳۰ (که نویسنده از مشاهیر اهل سنت است) آمده، عمر به غلامش گفت آیا در مشکت چیزی از آن شراب هست؟ گفت: آری. عمر گفت: پس برای ما بیاور، غلام شراب را آورد، عمر آن را در ظرفی ریخت، بو کرد، بوی بدی می داد مقداری آب ریخت.

اگر شراب موجب مستی انسان نشود این خطرها و مفاسدی که در آیه آمده است را نخواهد داشت، بنا براین اگر شراب انسان را مست نکند مورد نهی نمی‌باشد.^۱

یک‌روز هم با «محمد بن عبدالوهاب» درباره‌ی روزه بحث کردم و به او گفتم: قرآن می‌گوید: «وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ» و روزه داشتن برای شما بهتر است. (بقره/۱۸۴)

نگفته است روزه واجب است، بنا براین روزه از نظر اسلام مستحب است و واجب نیست.

ولی با این فکر مخالف بود و گفت: تو می‌خواهی مرا از دینم بیرون کنی.

به او گفتم: ای فرزند وهاب! دین عبارت است از صفای قلب و سلامت روح و آزار

نرساندن به دیگران، آیا پیامبر اسلام نگفته است: «دین عبارت است از محبت؟»

و آیا قرآن نمی‌گوید: «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» - و پروردگارت را عبادت کن تا یقین [مرگ] تو فرا رسد. (حجر/۹۹)

بنابراین هنگامی که برای انسان یقین به خدا و روز قیامت حاصل شد و قلبش پاک و رفتارش نظیف بود، از بهترین انسان‌ها است.

این‌بار سرش را - به علامت عدم رضایت به این نوع استدلال - حرکت داد.

یک بار دیگر به او گفتم نماز واجب نیست.

گفت: چه‌طور؟

گفتم: برای این که قرآن می‌گوید:

«أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» - نماز را برای یاد من بپادار» (طه/۱۴)

نماز را به‌پا دار تا به یاد من باشی؛ بنابراین مقصود از نماز، یاد خدای بزرگ است و تو

می‌توانی که به جای نماز همیشه به یاد خدا باشی.

او گفت: آری، از بعضی از علما شنیده‌ام که در اوقات نماز به جای یاد خدا

می‌پرداخته‌اند.

از این سخنش بسیار شاد شدم و شروع به تقویت این نظریه در او نمودم، تا جایی که

یقین کردم بر عقلش غلبه یافته‌ام و بعد از این بحث‌ها او را می‌دیدم که دیگر مثل سابق به

۱. چنین استدلال‌هایی که هنوز از برخی افراد برای لغو حرمت شراب شنیده می‌شود؛ همان روش وزارت مستعمرات انگلیس برای آلوده کردن جوانان مسلمان می‌باشد. شیخ ابراهیم زنجانی که وابسته‌ی استعمار انگلیس بود (همان کسی که شیخ شهید فضل‌الله نوری را محاکمه کرد و حکم شهادتش را صادر نمود) همین استدلال انگلیس را برای حلیت شراب به کار می‌برده است.

نمازش اهمیت نمی‌دهد. گاهی نماز می‌خواند و گاهی نمی‌خواند. به‌خصوص نماز صبحش را اکثر اوقات نمی‌خواند زیرا شب‌ها تا نصف شب را با او می‌گذراندم و قهراً صبح خسته بود و برای نماز بیدار نمی‌شد.

بدین ترتیب رداء ایمان را کم‌کم از دوش «محمدبن عبدالوهاب» فرو کشیدم.^۱

خبر زیر نشان می‌دهد که چنین افرادی هنوز هم در برخی جوامع اسلامی وجود دارند. ادیان نیوز و به نقل از خبرگزاری برائنا نوشت: سعدالدین هلالی یکی از اساتید فقه و ادیان دانشگاه الازهر، نوشیدن و خرید و فروش شراب را حلال اعلام کرد و اذعان داشت: که منافع شراب از مضرات آن بیشتر است زیرا که من استفاده می‌کنم!

وی در این ادعای مضحک که در برنامه‌ای زنده صورت می‌گرفت، گفت: امام ما ابوحنیفه به این مسأله شک داشت ولی اکنون فرزندان ابوحنیفه این شک را برطرف کردند. در بخشی از این برنامه زنده، مجری برنامه در خصوص مشکلات احتمالی مطرح کردن رسمی و رسانه‌ای این موضوع پرسید: شاید این اعلان رسمی، مشکلاتی به‌دنبال داشته باشد، چه راه حلی پیشنهاد می‌کنید؟

این استاد الازهر گفت: راه حل قرآن است، قرآن گفته از اهل ذکر سؤال کنید، ابوحنیفه یکی از آنهاست، ما هم فرزندان ابوحنیفه هستیم و همانند پدرمان شامل این آیه خواهیم شد. وی در پایان بعد از این ادعای وقیحانه گفت: اگر کسی بخواهد بداند سالم است شراب بنوشد، اگر شراب او را مست کند بدن او بیمار است و باید معالجه شود، ولی اگر مست نشود بدن او سالم است! مشرق نیوز - تاریخ انتشار: ۱۹ دی ۱۳۹۲

در شماره ۳۰ نشریه شمیم معرفت (بهار ۱۳۹۱) در مقاله‌ای تحت عنوان «تحریم شراب» (صفحه ۷۳) در خصوص حرمت شراب بحث دقیق و مفصلی بر اساس قرآن و روایات منتشر نمودیم.

۱. این که خدا تأویل قرآن را به «الراسخون فی العلم - یعنی چهارده معصوم» (ال عمران/۷) تخصیص فرموده؛ برای این است که کسی نتواند به نام دین با تأویلات خائنه و یا دل‌خواهانه، با قرآن کریم بازی کند.

عباس داودی

سرخی من ربطی به تو ندارد

مقدمه

درباره تاریخچه چهارشنبه سوری نقل‌های متعددی وجود دارد که هیچ‌کدام را نمی‌توان به یقین قبول کرد زیرا همگی بر اساس حدس‌ها و گمان‌های تاریخی و یا تشابه بعضی مراسم با حرکاتی که در این شب انجام می‌گردد بیان شده است. نکته مهم این است که این تاریخچه چندان مهم نیست، بلکه آن‌چه مهم است چیزی است که امروزه انجام می‌شود و ملاک اصلی نیز این است که اتفاقاتی که امروزه در این شب به‌عنوان یک مراسم آیینی باستانی روی می‌دهد مورد تایید عقل و شرع هست یا نه. به خصوص که این برنامه‌ها از یک شب به یک دهه افزایش پیدا کرده است.

عمل نیاکان

نمی‌توان یک عمل را به صرف این که گذشتگان ما انجام می‌داده‌اند تایید کرد. چه بسا که نیاکان ما در انجام اعمال خطاهایی داشته‌اند. خداوند در بسیاری از آیات قرآن^۱ به این مطلب اشاره فرموده و سبب هلاکت و عذاب اقوامی مانند عاد، ثمود، بنی‌اسرائیل و... را پیروی کورکورانه از روش‌های ناپسند اجدادشان بیان می‌فرماید. به عنوان مثال:

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ - و هنگامی که به آن‌ها گفته شود: از آن چه خدا نازل کرده است، پیروی کنید! می‌گویند: نه، ما از آن چه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می‌نماییم. آیا اگر پدران آن‌ها، چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آن‌ها پیروی خواهند کرد)؟!» (بقره/۱۷۰)

«أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَعْيُنَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَ قَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَ إِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ * قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَنْمَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ - آیا خبر کسانی که پیش از شما بودند، به شما نرسید؟! «قوم نوح» و «عاد» و «ثمود» و آن‌ها که پس از ایشان بودند همان‌ها که جز خداوند از آنان آگاه نیست پیامبران‌شان دلایل روشن برای آنان آوردند، ولی آن‌ها (از روی تعجب و استهزا) دست بر دهان گرفتند و گفتند: «ما به آنچه شما به آن فرستاده شده‌اید، کافریم! و نسبت به آن چه ما را به‌سوی آن می‌خوانید، شک و تردید داریم! * رسولان آن‌ها گفتند: «آیا در خدا شک است؟! خدایی که آسمان‌ها و زمین را آفریده او شما را دعوت می‌کند تا گناهانتان را ببخشد، و تا موعد مقرر شما را باقی گذارد! آن‌ها گفتند: (ما این‌ها را نمی‌فهمیم! همین اندازه می‌دانیم که) شما انسان‌هایی همانند ما هستید، می‌خواهید ما را از آن چه پدرانمان می‌پرستیدند بازدارید شما دلیل و معجزه روشنی برای ما بیاورید!» (ابراهیم/۹ و ۱۰)

۱. برخی از این آیات عبارتند از: مائدة/۱۰۴ - أعراف/۲۸ و ۷۰ - هود/۶۲ و ۸۷ - یونس/۷۸ - انبیاء/۵۳ - شعراء/۷۴ - لقمان/۲۱ - زخرف/۲۲ و ۲۳ - سبأ/۴۳

رفتار مسلماني

مسلمان يعنى كسى كه پذيرفته است در چهارچوب قوانين اسلام و قرآن عمل كند و وقتى اسلام عملى را حرام و گناه دانست، به سراغ آن نرود. حتى اگر از آن لذت ببرد. مسلمان يعنى كسى كه وقتى خواست شادى كند، مواظب است شاديش از چهارچوب اسلام خارج نشود.

آيا جشن چهارشنبه سوري مطابق با خواست خداوند است؟ آيا آتشبازى مطابق با قوانين اسلام است؟ آيا ترقيهبازى و ايجاد صداهاى مهيب در نظر دين اسلام، عملى پسندیده است؟

مردم آزاري

شايد عمده ترين گناهي كه افراد در اين شب مرتكب مى شوند، آزار و اذيت مردم به خصوص سالمندان و بيماران از طريق ترقي و ايجاد صداهاى مهيب است. بى شك اذيت كردن مؤمن شرعاً حرام و موجب هلاك ابدى است.

به اين روايات كه از رسول اكرم صلى الله عليه وآله وسلم نقل شده است توجه فرمايد:
 «مَنْ آذَى مُؤْمِنًا فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ وَ مَنْ آذَى اللَّهَ فَهُوَ مُلْعُونٌ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ وَ الْفُرْقَانِ وَ فِي خَيْرِ آخِرَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ - هر كس مؤمنى را اذيت كند، مرا اذيت كرده و هر كس مرا اذيت كند، خدا را اذيت كرده و هر كس خدا را اذيت كند، در تورات و انجيل و زبور و قرآن لعن شده است. و در آخر اين آيه را تلاوت فرمود: (بقره/۱۶۱-ال عمران/۸۷) لعنت خداوند و فرشتگان و همه مردم بر آن ها خواهد بود»^۱
 «قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِيَأْذَنَ بِحَرْبٍ مِنِّي مَنْ آذَى عَبْدِي الْمُؤْمِنَ وَ لِيَأْمَنَ غَضَبِي مَنْ أَكْرَمَ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ - خداوند تبارك و تعالى فرموده است: به جنگ من برخاسته است كسى كه بندهى مؤمن مرا اذيت كند و از خشم من ايمن است كسى كه بندهى مؤمن مرا اكرام كند.»^۲
 «مَنْ آذَى مُؤْمِنًا بِغَيْرِ حَقٍّ فَكَأَنَّمَا هَدَمَ مَكَّةَ وَ بَيَّتَ اللَّهُ الْمَعْمُورَ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَ كَأَنَّمَا قَتَلَ أَلْفَ مَلَكٍ مِنَ الْمُفْرِيِّينَ - هر كس مؤمنى را به غير حق اذيت كند، گويما مكه و خانهى خدا را ده بار خراب كرده است و گويما هزار ملك از ملائكهى مقربين را به قتل رسانده باشد.»^۳

۱. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۹، ص ۹۹

۲. الكافي (ط - الإسلامية) ج ۲، ص ۳۵۰

۳. عوالى اللآلى العزیزية فى الأحادیث الدینیة، ج ۱، ص ۳۶۱

«مَنْ أَحْزَنَ مُؤْمِنًا ثُمَّ أَعْطَاهُ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ كَفَّارَةً لَهُ وَلَمْ يُؤْجَرْ عَلَيْهِ - كَسَى كَه مُؤْمِنِي رَا نَارِاحَت كَنَد سِپَس دَنیَا رَا بَه اَو بَدَهْد، كَفَّارَهی گَنَاهَش نَمی شُود وَ هِیچ اَجَری هَم نَمی بَرَد.»^۱

بازی‌ها و سرگرمی‌های بی‌فایده

اسلام، کامل‌ترین دین است. چون درباره‌ی تمام کارهای انسان نظر خداوند را فرموده است. در روایات بسیاری، بازی‌ها و سرگرمی‌های بی‌فایده (لهو) نکوهش شده‌اند: خداوند یکی از مؤمنان را پرهیز و اعراض از لغو بیان فرموده است.

«وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ - وَ آَن‌ها كَه اَز لَغو وَ بیهودگی رُوی گَرْدانند.» (مؤمنون/۳)
لغو به معنی کارهای بی‌هدف و بدون نتیجه مفید است (و) در حقیقت لغو همان‌گونه که بعضی از مفسران بزرگ گفته‌اند هر گفتار و عملی است که فایده قابل ملاحظه‌ای نداشته باشد.^۲
در موعظه‌های خداوند به حضرت عیسی بن مریم علیه‌السلام چنین آمده است: «وَلَا تَلْعُ فَإِنَّ اللَّهَ يُفْسِدُ صَاحِبَهُ - ای عیسی؛ دنبال لهو نرو. چون لهو انسان را فاسد می‌کند.»^۳
امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده‌اند:

«اللَّهُ مِنْ ثَمَارِ الْجَهْلِ - سرگرمی (بیهوده) از ثمرات جهل و نادانی است.»^۴
«اللَّهُ قُوَّةُ الْحِمَاقَةِ - سرگرمی مایه‌ی حیات حماقت است.»^۵
«لَا يُفْلِحُ مَنْ وَلِيَ بِاللَّعِبِ وَ اسْتَهْتَرَ بِاللَّهْوِ وَ الطَّرَبِ - رستگار نمی‌شود کسی که شوق زیادی به بازی داشته باشد و اهتمام زیادی به سرگرمی و شادی بورزد.»^۶
«اللَّهُ يُفْسِدُ عَزَائِمَ الْجَدِّ - سرگرمی جدیت انسان را از بین می‌برد.»^۷
«مَجَالِسُ اللَّهْوِ تُفْسِدُ الْإِيمَانَ - مجالس سرگرمی ایمان را فاسد می‌سازند.»^۸
مشخص است که احادیث مذکور شامل بازی و سرگرمی با آتش و ترقه خصوصاً به شکلی که معمول شده است می‌گردد. بنابر این اسلام این بازی و سرگرمی خاص را تأیید نمی‌کند.

نظر رهبر معظم انقلاب

بهترین دلیل برای عدم تأیید این سرگرمی توسط اسلام، نظر یک اسلام‌شناس آگاه به امور زمان است.

مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله العظمی امام خامنه‌ای (آدامَ اللَّهِ ظَلَّه) فرموده‌اند:
«بعضی از مراسم هست که قابل اصلاح نیست. مثلاً اسلام درباره‌ی مراسم خرافی از روی آتش پریدن، حرفی ندارد و تأیید نمی‌کند.» (۷۸/۱/۱ - فرمایشات در حرم رضوی)

۱. بحار الأنوار ج ۷۲، ص ۱۵۰ ۲. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۱۹۵ ۳. الأمالی (لصندوق)، النص، ص ۵۱۷
۴. غرر الحکم ۱۰۵۳۷ ۵. همان ۱۰۵۳۸ ۶. همان ۱۰۵۴۶ ۷. همان ۱۰۵۵۰ ۸. همان ۱۰۵۶۰

خسارت جانی

با وسایلی که در سال‌های اخیر رواج پیدا کرده است خسارات جانی این رسم خرافی چند برابر شده. آلودگی‌های صوتی در این شب به بیشترین حد می‌رسد. صدای مهیب نارنجک و ترقه‌های بزرگ که جوانان را به وحشت می‌اندازد، خدا می‌داند چه بر سر اطفال و سالمندان می‌آورد.

معامله حرام

همان‌گونه که مطلعید اکثر وسایل آتش‌بازی توسط قاچاقچیان وارد کشور می‌شود. استقبال بعضی از مردم از ترقه‌بازی در چهارشنبه سوری باعث تشویق قاچاقچیان، تولیدکنندگان و عوامل فروش این محصول خطرناک می‌شود. قاچاق عملی است که از نظر قانونی ممنوع و از نظر شرعی حرام می‌باشد. رهبر انقلاب حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای **أَدَامَ اللَّهُ ظِلُّهُ** فرموده‌اند:

«پدیده‌ی قاچاق و قاچاق‌فروشی ضربه‌ی به اقتصاد و هویت ملی کشور و همه‌ی برنامه‌ریزی‌هاست. این از لحاظ شرعی یک عمل ممنوع و حرام قطعی است. چون موجب افساد است.» (۸۰/۴/۱)

خریدن کالای قاچاق یعنی توانمند ساختن قاچاقچیان برای از بین بردن نظام اقتصادی میهن اسلامیمان ایران و از طرفی خرید اجناس قاچاق نیز محل اشکال است. خداوند در قرآن فرموده است:

«وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ - و اموال یکدیگر را به باطل (و ناحق) در میان خود نخورید!» (بقره/۱۸۸)

تمام معاملات که هدف صحیحی را تعقیب نمی‌کند و پایه و اساس عقلایی ندارد مشمول این آیه است.^۱

همه‌ی فقها فتوایشان این است که در خرید و فروش و معاملات، آن‌چه ردّ و بدل می‌شود باید مالیت داشته باشد. آیا ترقه و وسایل آتش‌افروزی مالیت دارند؟ آیا پولی که از طریق فروش ترقه به دست می‌آید حلال است؟ بسیاری از مراجع تقلید خرید و فروش مواد محترقه و اقسام ترقه را جایز نمی‌دانند. آن‌چه مسلم است این است که اهل ایمان از به‌دست آوردن پول از این راه‌ها احتراز می‌نمایند. و از خرید آن نیز چون حرام است اجتناب می‌ورزند.

رقص با ساز دشمن

هر سال در روزهای پایانی سال، شبکه‌های فارسی زبان ماهواره‌ای دشمنان اسلام و نظام اسلامی با ایجاد جنگ روانی مردم را به برگزاری هرچه باشکوه‌تر مراسم شب چهارشنبه سوری دعوت می‌کنند.

رهبر انقلاب حضرت آیت الله العظمی امام خامنه‌ای آدامَ اللهَ ظَلَهُ فرموده‌اند: «شما می‌بینید که راجع به تحویل سال در تبلیغات رادیوهای بیگانه صحبت زیادی نیست. اما راجع به چهارشنبه سوری در این چند روز قبل از سال تقریباً تمام رادیوهای بیگانه راجع به آن صحبت کردند. درست نقطه‌ی مقابل آن نظر اسلامی.» (۷۸/۱/۱)

نظر مراجع تقلید درباره‌ی چهارشنبه سوری^۱

رهبر انقلاب حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای فرموده‌اند: «مبنای عقلایی ندارد.»
حضرت آیت الله مکارم شیرازی: «سنت مراسم چهارشنبه سوری هم که احترامی برای آتش قائل می‌شدند سنتی از آتش پرستان است.» «این کارها شایسته‌ی مسلمان نیست.»

حضرت آیت الله صافی گلپایگانی: «اشکال دارد.»

حضرت آیت الله تبریزی: «هیچ یک از این امور رجحان شرعی ندارد و تشویق مردم به این مورد، تشویق به دنیا و غافل کردن از آخرت است.»

حضرت آیت الله سیستانی: «اموری که به جامعه ضرر می‌زند و موجب ایذاء مردم است مانند استعمال ترقه، خرید و فروش آن جایز نیست.»

حضرت آیت الله بهجت: «این کارها مشروعیت ندارد.»

سؤال: استفاده از ترقه و مواد قابل انفجار و ساخت و خرید و فروش آن‌ها اعم از

این که موجب آزار و اذیت شوند یا خیر، چه صورت دارد؟

رهبر انقلاب حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای فرموده‌اند: «در صورتی که موجب اذیت و آزار دیگران باشد یا تبذیر مال محسوب شود و یا خلاف قانون و مقررات نظام جمهوری اسلامی باشد، جایز نیست.»

حضرت آیت الله مکارم شیرازی: «جایز نیست.»

حضرت آیت الله صافی گلپایگانی: «اگر استفاده از آن‌ها موجب اذیت و آزار دیگران باشد

جایز نیست و همچنین خرید و فروش آن‌ها برای جهت مذکوره جایز نیست.»

حضرت آیت الله تبریزی: «چنانچه بر خلاف مقررات باشد جایز نیست.»

حضرت آیت الله بهجت: «در صورت ایذاء و آزار حرام است.»

۱. از کتاب «مسائل جدید از دیدگاه علما و مراجع تقلید» اثر سید محسن محمودی

خوانندگان محترم

۱- متأسفانه به دلیل عدم تأمین هزینه‌های نشریه در اسفندماه سال گذشته موفق به انتشار آن نشدیم و در سال جدید نیز تنها توفیق انتشار دو شماره را با فواصل زمانی طولانی داشتیم. در صددیم تا ان شاءالله برای سال آینده حتماً فصلنامه را به صورت مرتب و جذاب‌تر و پر محتوای‌تر خدمت شما گرامیان عرضه نماییم. برای وصول به این مهم داشتن نظرات یکایک شما، خدمتگزارانمان را در این امر یاری خواهد نمود.

۲- بهتر شدن محتوا و ارائه مطالب نو و به روز در نشریه بدون یاری و حمایت شما کاری دشوار است. تقاضا داریم پرسش‌نامه صفحه بعد را به دقت تکمیل نموده و ارسال نمایید تا از نظرات و رهنمودهای ارزنده شما بهره برده و در تقویت کمی و کیفی نشریه به کار بندیم.

۳- از آن‌جا که شما گرامیان در خط مقدم جبهه فرهنگی در حال مجاهدت هستید و بیش از هر کس دیگر با نیازهای امروز اعضای بسیج - به‌ویژه جوانان - آشنایی دارید، شبها، موضوعات و مطالبی را که احساس می‌کنید نیاز امروز متریان و مخاطبان شما و حتی نشریه هست، برای ما ارسال فرمایید تا در شماره‌های بعدی با بهره‌گیری از اهل فن و کارشناسان مرتبط، در خصوص آن‌ها مطالبی را ارائه نماییم.

۴- مقالات و تحقیقات خود را در زمینه‌های اخلاقی و تربیتی، اعتقادی و معرفتی، بصیرتی و مهارتی، با لحاظ نمودن رویکردهای آموزشی و کاربردی به نشانی نشریه ارسال فرمایید. بدیهی است در صورت اتقان محتوایی و برخورداری آثار شما از استانداردهای مقاله‌نویسی، با افتخار آن‌ها را منتشر خواهیم نمود.

فرم نظر سنجی

مستدعی است پس از ارزیابی کامل مجله و مطالعه دقیق مقالات، جدول زیر را تکمیل نموده و آن را به عقیدتی سیاسی نواحی مقاومت تحویل دهید.

ردیف	موضوعات نظر خواهی	بله	خیر	معتدل	مجهول	خارج
۱	کیفیت مباحث قرآنی					
۲	کیفیت مباحث اعتقادی					
۳	کیفیت مباحث فقهی					
۴	کیفیت مباحث اخلاقی					
۵	کیفیت مباحث مهارتی					
۶	کیفیت مباحث سیاسی					
۷	کیفیت مباحث گوناگون					
۸	گزینش مقالات و کیفیت آن‌ها					
۹	تعداد مقالات و حجم مجله					
۱۰	چگونگی تلخیص‌ها و نتیجه‌گیری‌ها					
۱۱	تازگی و مفید بودن موضوعات و مطالب					
۱۲	جذابیت و میزان مورد استفاده بودن مطالب					
۱۳	صفحه‌بندی و فونت مطالب از نظر راحتی مطالعه					
۱۴	طرح جلد					

لطفاً نظرات کوتاه خود را مرقوم فرمایید و نظرات تفصیلی را همراه این برگه ارسال نمایید.